



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

راه‌شیدایی

تاریخ و اهمیت ادبیات شعائر اهل بیت (ع)

دکتر مهدی غلامحسین آملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه شيدايي: تاريخ و اهميت احياي شعائر اهل بيت عليهم السلام

نويسنده:

مهدى خداميان آرانى

ناشر چاپي:

موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	راه شیدایی: تاریخ و اهمیت احیای شعائر اهل بیت علیهم السلام
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	قسمت ۱
۱۴	قسمت ۲
۱۷	قسمت ۳
۲۵	قسمت ۴
۳۳	قسمت ۵
۳۶	قسمت ۶
۳۸	قسمت ۷
۴۵	قسمت ۸
۵۱	قسمت ۹
۵۵	قسمت ۱۰
۵۹	قسمت ۱۱
۷۰	قسمت ۱۲
۷۸	قسمت ۱۳
۸۸	قسمت ۱۴
۹۹	قسمت ۱۵
۱۰۷	پی نوشت ها
۱۱۸	منابع
۱۲۳	درباره مرکز

راه شیدایی: تاریخ و اهمیت احیای شعائر اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : راه شیدایی: تاریخ و اهمیت احیای شعائر اهل بیت علیهم السلام/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین، 1398.

مشخصات ظاهری : 128 ص.؛ 21×5/14 س م.

فروست : آثار دکتر مهدی خدامیان آرانی. راهی به سوی روشایی امید و معنویت؛ 95.

شابک : 100000 ریال: 2-2-95936-622-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [127] - 128.

عنوان دیگر : تاریخ و اهمیت احیای شعائر اهل بیت علیهم السلام.

موضوع : شیعیان -- عراق -- بغداد -- شعائر و مراسم مذهبی

Shiites -- Iraq -- Baghdad -- Rites and ceremonies

شیعیان -- عراق -- بغداد -- تاریخ -- قرن 4ق.

Shiites -- Iraq -- Baghdad -- History -- 10th century

موضوع : ایران -- تاریخ -- دیلمیان، 320 - 447ق.

Iran -- History -- Buyids, 939 - 1055

رده بندی کنگره : BP239

رده بندی دیویی : 297/53

شماره کتابشناسی ملی : 6022344

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

راه شیدایی

تاریخ و اهمیّت احیای شعائر اهل بیت (علیهم السلام)

دکتر مهدی خُدامیان آرانی

می خواهی بدانی که در این کتاب به دنبال چه هستیم و درباره چه موضوعی سخن می گویم، من می خواهم از «رمز رشد و بالندگی تشیع» و «شکوه مراسم غدیر، عاشورا و فاطمیّه» سخن بگویم.

بیا با هم به قرن چهارم هجری برویم تا با حوادث آن روزگار آشنا شویم و بدانیم که چگونه «آل بُویّه» توانستند «بغداد» را فتح کنند، بغداد در آن روزگار، مرکز جهان اسلام بود، «آل بُویّه» صد و دوازده سال در آنجا حکومت کردند و شیعیان از آن موقعیتی که پیش آمده بود، بهره زیادی بردند و مکتب تشیع را شکوه و عظمت بخشیدند.

آری، در آن روزگار، شیعیان بغداد، «شعائر» یا «مناسبت های شیعه» را زنده کردند و با حضور اجتماعی خود، مکتب تشیع را از غربت درآوردند و باعث شدند تا جهان اسلام با تشیع، بیشتر آشنا شود.

من تلاش کرده ام تا اطلاعات مفیدی را بازگو کنم تا در آن فضای تاریخی قرار بگیری و اهمیت «مراسم غدیر» و «دسته روی هیأت» را درک کنی، به آن امید که در شهر و دیار خود برای برپایی باشکوه تر مراسم غدیر، عاشورا و فاطمیّه به میدان بیایی، چرا که فرصتی برای ما آماده شده است و ما باید وظیفه خود را نسبت به مکتب تشیع انجام دهیم.

مهدی خُدامیان آرانی

آذر 1398

ص: 3

حرف هایت را از یاد نمی برم که دیشب به من گفتی: «تا کی می خواهی در اتاق خودت بنشینی و قلم به دست بگیری و به کاغذ خیره بمانی؟!». حق با توست، باید از خانه بیرون بروم، هر چند که برای يك نویسنده، هیچ جا مانند اتاق خودش نیست، چه شکوهی دارد این تنهایی! مگر من از دنیا چه می خواهم؟ اگر همین اتاق خلوت را از من نگیرند، به من همه چیز داده اند...

از اتاق بیرون می آیم، صبح است و نسیم بهاری میوزد، باران هم آمده است، نفسی تازه می کنم، مدهوش این عطر باران می شوم، چند قدم می روم، ولی به خانه باز می گردم و قلم و کاغذ را برمی دارم و دوباره به راه می افتم.

از کوچه ها عبور می کنم، دیگر نزدیک حرم رسیده ام، همان حرمی که بهشت خدا در روی زمین است، در ورودی حرم را می بوسم و وارد صحن می شوم، چنین سلام می دهم: «سلام بر تو ای دختر موسی بن جعفر! ای حضرت معصومه!»، وارد حرم می شوم، ضریح را می بوسم و سپس دو رکعت نماز می خوانم...

از حرم که بیرون می آیم صدای جمعیت به گوشم می رسد، چه خبر است، گویا مردم به استقبال فرد مهمی آمده اند، به راستی چه کسی به قم آمده است؟ از مردم سؤال می کنم، به من چنین می گویند: «مگر خبر نداری که امروز شیخ گلینی به قم آمده است؟» با شنیدن نام شیخ گلینی، غرق شادی می شوم، پس به سوی جمعیت می روم، جلوتر می روم، شیخ از اسب پیاده می شود و به سوی حرم می رود.

تو که شیخ گلینی را بهتر از من می شناسی! او بزرگ ترین دانشمند در جهان تشیع است، او در روستایی به نام «گلین» که بین «ری» و «قم» است به دنیا آمد به همین خاطر او را «گلینی» می خوانند، او کتابی به نام «کافی» نوشته است و این کتاب، بهترین کتاب در مکتب تشیع است، او سخنان اهل بیت (علیهم السلام) را در این کتاب آورده است و با این کار باعث رونق و حفظ احادیث شده است. (1)

او سال های سال در «ری» زندگی کرده است، ولی اکنون که سال 327 (هجری قمری) است تصمیم گرفته است به بغداد مهاجرت کند، من هم مثل تو به این فکر می کنم که چرا شیخ در سن هفتاد و دو سالگی، تصمیم گرفته است به بغداد مهاجرت کند، این سؤال مهمی است، چرا او می خواهد ترك وطن کند؟ راز این مهاجرت چیست؟

ص: 4

1- «محمد بن یعقوب بن إسحاق: أبو جعفر، الشيخ الكليني، وكان خاله علان الكليني الرازي شيخ أصحابنا في وقته بالري ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم، صتف الكتاب الكبير المعروف بالكليني يُسمى الكافي في عشرين سنة»: رجال النجاشي: 377 الرقم 1026، «محمد بن يعقوب الكليني: يُكنى أبا جعفر، ثقة، عارف بالأخبار»: فهرست الطوسي: 210 الرقم 602، «مات سنة تسع وعشرين وثلاثمئة في شعبان ببغداد»: رجال الطوسي: 439 الرقم 6277

در سال 255 هجری، امام حسن عسکری (علیه السلام) شهید شد، آن وقت بود که حضرت مهدی (علیه السلام) به امامت رسید و دوران «غیبت صغری» آغاز شد، شیعیان نمی توانستند حضرت مهدی (علیه السلام) را ببینند ولی آن حضرت، چهار نفر را به عنوان نماینده ویژه خود معرفی کرد که شیعیان به آنها، «نائب خاص» می گفتند، اکنون آخرین نائب پیرمردی به نام «علی بن محمد سمری» است و در بغداد زندگی می کند. او در سال 329 هجری از دنیا می رود و دوران «غیبت کبری» شروع می شود و امام زمان (علیه السلام) دیگر کسی را به عنوان «نماینده ویژه» خود معرفی نمی کند. (1)

الآن سال 327 هجری است، هنوز دو سال از زمان «غیبت صغری» باقی است، نائب چهارم در بغداد است، شیخ گلینی بزرگ ترین عالم تشیع است، مهاجرت او به بغداد (در این سن کهولت) امری عجیب است، من بر این باورم که مهاجرت او به خاطر پیامی از طرف امام زمان (علیه السلام) بوده است، درست است که آن حضرت از دیده ها پنهان است ولی اوست که جامعه شیعه را هدایت و رهبری می کند، اکنون شیخ گلینی به بغداد می رود تا برنامه ای مهم را پی ریزی کند، آری، به زودی روزگار «غیبت کبری» آغاز خواهد شد، مکتب تشیع در مرحله ای بسیار حساس و مهم است...

شیخ گلینی چند روزی در قم می ماند و سپس به سوی بغداد حرکت می کند، در مسیر قم تا بغداد، او از شهرهایی عبور خواهد کرد که همه از اهل سنت هستند (آنها سنی می باشند).

امروز بغداد، پایتخت جهان اسلام است، خلفای عباسی بر تخت خلافت نشسته اند و بر سرزمین پهناوری، خلافت می کنند (در آینده این سرزمین به کشورهای پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران، عراق، ترکیه، عربستان، یمن، لیبی، مراکش و... تقسیم خواهد شد). امروز بغداد، پایتخت این امپراطوری بزرگ است.

اروپا در «قرون وسطی» است و مردم از علم و دانش، فاصله گرفته اند، کلیسا به شدت از رشد علم جلوگیری می کند، اما بغداد مهد علم و دانش است، پایتخت علمی جهان همین بغداد است. هر حرفی که در بغداد زده شود، جهان آن را می شنود، بغداد قلّه ای است که همه آن را می بینند، شیخ گلینی به سوی این قلّه می رود تا سخنش را همه بشنوند، او به رشد تشیع فکر می کند.

فاصله قم تا بغداد تقریباً هشتصد کیلومتر است، ما تقریباً یک ماه در راه خواهیم بود، هر چند، این سفر به طول خواهد کشید ولی تو خوشحال هستی که وقتی به بغداد برسیم قبر امام کاظم و امام جواد (علیهما السلام) را زیارت خواهی کرد و در فرصت مناسب به نجف و کربلا خواهی رفت، این شوق زیارت است که تو را در این بیابان ها می کشاند...

ص: 5

ما در نزدیکی بغداد هستیم، فکر کنم يك ساعت دیگر به آنجا می رسیم بغداد چهار دروازه اصلی دارد و هر دروازه با هزار سرباز محافظت می شود، بیا تا از «دروازه دولت» وارد شهر شویم! هر کس که از ایران به بغداد می آید از این دروازه وارد می شود، وقتی عباسیان بغداد را بنا کردند دروازه ای که سمت ایران و خراسان بود را «دروازه دولت» نام نهادند زیرا حکومت عباسیان، دولت و حکومت خود را مدیون اهل خراسان بودند. (1)

چقدر خوب است فرصت را غنیمت بشمارم و مقداری درباره تاریخ بغداد، سخن بگویم: روزگاری این سرزمین پهناور، پایتخت حکومت ایرانیان بوده است، در نزدیکی بغداد، شهر مدائن واقع شده است، «ایوان مدائن» در آنجاست، مدائن روزگاری پایتخت ایرانیان بود، اگر يك روز فرصت شد برای دیدن «ایوان مدائن» به آنجا خواهیم رفت، همان قصر بزرگی که در شب تولد پیامبر اسلام، سقف آن، شکاف برداشت.

کلمه «بغداد» در اصل «باغ داد» بوده است، قبل از اسلام، در این سرزمین، باغی زیبا وجود داشت که گاهی انوشیروان (شاه ایران) به آنجا می آمد و اجازه می داد تا مردم نزد او بیایند و به مشکلات آنان رسیدگی می کرد، پس آنجا را «باغ داد» یعنی: «باغ عدالت» نام نهادند. (2)

در سال 126 هجری، وقتی که «منصور دوانیقی» به خلافت رسید، تصمیم گرفت پایتخت حکومت را از کوفه به جای دیگری منتقل کند، منصور، دومین خلیفه عباسی بود. (حکومت عباسی بعد از حکومت اموی روی کار آمد). منصور سرزمین بغداد را پسندید زیرا آب و هوای آن، بسیار مناسب بود و با وجود این که خیلی از نقاط عراق در تابستان پر از پشه هایی می شدند که آسایش را از مردم می گرفتند، ولی در سرزمین بغداد (با این که بین رود دجله و رود فرات بود) از آن پشه ها خبری نبود.

آب و هوای بغداد، خیلی بهتر از کوفه و بصره بود، با دستور منصور شهر ساخته شد و او زمین هایی را به صورت رایگان به مردم داد تا آنها تشویق شوند و به آنجا بیایند. (3)

اکنون نزدیک به دویست سال از آن ماجرا می گذرد و شهر بغداد، بزرگ ترین شهر جهان اسلام شده است، اینجا مرکز تجارت و فرهنگ و علم و حکومت است. بغداد، قطب تجارت جهانی است.

ص: 6

1- زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 28، آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 39.

2- انوشیروان در دشت های روستای کرخ، باغی بنا کرد و آن را «باغ داد» نامید: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 21 به نقل از نزهة القلوب، نوشته حمد الله مستوفی، به کوشش محمد دبیر سیاقی ص 34، چون انوشیروان بار عام می داد و به دادرسی مظلومان می نشست، به «باغ داد» معروف شد و بر اثر کثر استعمال، «بغداد» خوانده شد: برهان قاطع نوشته محمد حسین تبریزی، به اهتمام دکتر معین ص 289

3- برای آگاهی از آب و هوا، چهار فصل از سال را در آن مکان خوابیدند تا از چگونگی وضع اقلیمی و وجود پشه در آن آگاه شوند: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 24.

همسفرم! می خواهم تاریخ «کاظمین» را برایت بازگو کنم، این منطقه چگونه شکل گرفت و چگونه مرکز شیعیان شد؟ بغداد دو منطقه دارد: منطقه شرقی و منطقه غربی. آن ساختمان هایی که منصور در آغاز ساخت در منطقه شرقی بود، وقتی بغداد ساخته شد، «کَرخ» روستای کوچکی در اطراف بغداد بود و رونقی نداشت، کلمه «کَرخ» به معنای «نهر آب» است، کشاورزان، نهر آبی از فرات به آن روستا برده بودند و برای همین آنجا را «کَرخ» می گفتند. در آن روستای کوچک، چند خانواده زندگی می کردند. (1)

يك روز عدّه ای از کشور «روم» به بغداد آمدند و نزد منصور رفتند، او همه شهر را به آنان نشان داد و از آنان درباره شهر نظر خواست، رومیان به منصور گفتند: «چرا بازار را نزدیک قصر خود ساخته ای؟ این کار برای امنیت تو خطر دارد، زیرا ممکن است دشمنان به اسم تاجر وارد شهر شوند و به قصر تو حمله کنند»، منصور از آنان تشکر کرد و فرمان داد تا بازار را به منطقه غربی بغداد (روستای کَرخ) منتقل کنند، بازاریان از این موضوع ناراحت شدند، ولی شیعیانی که در بغداد بودند از این فرصت استفاده کردند و به کَرخ رفتند و بازار را شکل دادند، منصور هم از آنان حمایت کرد، شیعیان خانه های خود را هم به آنجا بردند، بعد از مدّتی، منصور دستور داد تا بازار قدیمی را که نزدیک قصر او بود خراب کنند، این کار باعث شد تا منطقه کَرخ رشد بیشتری پیدا کند.

همسفرم! شاید سؤال کنی که اولین بار، در چه زمانی، مکتب تشیّع در اینجا جلوه گر شد؟ در جواب این سؤال از «سلمان فارسی» یاد می کنم، سلمان چند سال «فرماندار مدائن» بود، حضور سلمان در این منطقه باعث شد تا عدّه ای با اندیشه های او آشنا شده و به مذهب شیعه روی آوردند. (2)

منصور به بغداد شکوه و عظمت بخشید، مدّتی بعد از منصور، هارون به حکومت رسید، هارون دستور داد تا امام کاظم (علیه السلام) را از مدینه به بغداد بیاورند و زندانی کنند و سرانجام، آن حضرت را به شهادت رساند، پیکر امام کاظم (علیه السلام) در نزدیک کَرخ دفن شد، همان مکانی که به آن، «مقابر قریش» می گفتند، اینجا بود که علاقه شیعیان به این منطقه بیشتر شد و آرام آرام جمعیت شیعه در این منطقه زیادتر شد، این منطقه به «کاظمین» و «کاظمیه» مشهور شد.

در اینجا از «هشام بن حکم» هم یاد می کنم، او یکی از علمای بزرگ شیعه بود و روایات زیادی از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نقل کرده است، او منطقه کَرخ را به عنوان محل زندگی خود انتخاب کرد و همین مسأله بر رشد تشیّع در این منطقه اثر زیادی داشت. (3)

ص: 7

1- «اصل کلمه کَرخ به معنای بردن آب به نقاط دیگر است»: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 35

2- سلمان فارسی، امیر مدائن بود و او ایوان مدائن را مسجد خویش قرار داد: مروج الذهب ج 1 ص 663، سیر اعلام النبلاء ج 1 ص 380، 403

3- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 48.

نگاه کن! چقدر جمعیت در کنار دروازه دولت جمع شده اند! عده ای هم به بیرون شهر آمده اند تا از شیخ گلینی استقبال کنند، اینان همان شیعیان بغداد هستند که به استقبال شیخ آمده اند، اکنون زمان مناسبی است که شهر، پایگاه علمی و فرهنگی تشیع شود و بزرگ ترین «حوزه علمی» در اینجا تشکیل شود و میراثی ماندگار شکل گیرد، این همان هدفی است که شیخ گلینی به دنبال آن است، تا پیش از این، عالمان شیعه چنین فرصتی را نداشتند که در مرکز جهان اسلام، این چنین حضور پیدا کنند و به نشر تشیع پردازند، امروز بغداد، قطب جهان اسلام است، هر صدایی که در اینجا بلند شود به گوش همه مسلمانان می رسد، اینجا قلّه ای است که همه آن را می بینند.

همراه با شیخ گلینی به سوی حرم امام کاظم و امام جواد (علیهما السلام) می رویم، پس از زیارت به خانه ای که برای شیخ آماده کرده اند می رویم، این خانه در کنار مسجد «برائا» قرار دارد، شیعیان علاقه زیادی به این مسجد دارند و آن را بسیار مقدّس می دانند، زیرا اینجا جایی است که حضرت علی (علیه السلام) در آن نماز خوانده است، آیا می دانی این ماجرا به 290 سال قبل برمی گردد؟ وقتی حضرت علی (علیه السلام) از جنگ نهروان باز می گشتند گذرشان به این منطقه افتاد پس در اینجا نماز خواندند، بعدها شیعیان در همان مکان، این مسجد را بنا کردند. (1)

پیش از این هم، این مسجد پایگاه شیعیان بود، چند سال قبل، دشمنان به این مسجد هجوم بردند و عده ای از شیعیان را دستگیر کردند و مسجد را با خاک یکسان کردند و بعد از چند سال، شیعیان بار دیگر مسجد را ساختند و آنجا را پایگاه خود قرار دادند. (2)

اکنون شیخ تصمیم گرفته است تا در همین مسجد، درس و بحث را شروع کند، خوب نگاه کن! شیخ گلینی، کتاب «کافی» را برای جوانان شیعه بازگو می کند و آنان را با احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آشنا می کند، جوانان از سخنان او بهره می برند. شیخ گلینی برای نوشتن این کتاب، بیست سال، زحمت کشیده است، او این کتاب را در وطن خود نوشته است ولی اکنون آن را در اینجا برای جوانان بازگو می کند.

همسفرم! می دانم دوست داری که با «علی بن محمد سَمَری» دیدار کنی، همان که اکنون نایبِ خاصِ امام زمان است، تعجب می کنی که چرا ما به دیدار او نمی رویم! فراموش نکن که الآن این حکومت در دست دشمنان است و ما نمی خواهیم برای نایب امام، در دسر درست کنیم، زیرا حکومت به دنبال این است که نایب امام را دستگیر کند و زندانی نماید، برای همین باید تقیه را مراعات کنیم.

ص: 8

1- وأما مسجد برائا ببغداد فصلی فیهِ أميرُ المؤمنین (ع) لَمَّا رجع من قتال أهل النّهروان: من لایحضره الفقیه ج 1 ص 233

2- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 58.

از ایران خبرهایی به بغداد می‌رسد، «آل بویه» در قسمتی از ایران به حکومت رسیده‌اند و به فکر فتح بغداد هستند، آل بویه، شیعه هستند و وقتی به حکومت برسند دیگر فشارها از روی شیعیان برداشته می‌شود. (1)

اکنون می‌خواهم از «بویه» برای سخن بگویم، بویه، پیرمردی باصفا بود که محبت اهل بیت (علیهم السلام) را به سینه داشت، شغل او، ماهیگیری بود و در «دیلم» زندگی می‌کرد، منطقه کوهستانی گیلان در شمال ایران را «دیلم» می‌گویند. خدا به بویه، سه پسر داد، نام آنها را «علی»، «احمد» و «حسن» نهاد. (2)

تواز من پرسى: در زمانی که بیشتر مناطق ایران، سنی هستند، چطور شد که بویه شیعه شد؟ اگر به نقشه ایران خوب نگاه کنی می‌بینی که در شمال ایران، رشته کوه البرز کشیده شده است و عبور از این کوهستان به سادگی امکان پذیر نیست، در واقع ساحل دریای خزر، مکانی بود که هر کس به آنجا پناه می‌برد دیگر حکومت به سادگی نمی‌توانست او را دستگیر کند، زیرا عبور سپاه از این رشته کوه، بسیار سخت بود.

در آن زمان، فرزندان حضرت فاطمه (علیها السلام) به دست حکومت به قتل می‌رسیدند، در سال 170 هجری یکی از نوادگان امام حسن (علیه السلام) به نام «سید یحیی» به دیلم پناه برد (یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن (علیه السلام)). او ادعای امامت کرد در حالی که این يك ادعای دروغین بود! به هر حال، مردم آن منطقه به او گرویدند، تفکرات «زیدی» در آن منطقه رواج پیدا کرد، «زیدی» کسانی بودند که «زید» را امام پنجم می‌دانستند (همان زید که فرزند امام سجاد (علیه السلام) بود)، آن‌ها بر این باور بودند که هر کس که از نسل حضرت فاطمه (علیها السلام) باشد و دست به شمشیر برد و قیام کند، امام است و چون «سید یحیی» دست به شمشیر برده بود و ادعای امامت کرده بود، زیدی او را «امام» می‌دانستند. (زیدی با شیعیان، فقط در اعتقاد به امام اول تا امام چهارم، مشترك هستند).

پسران بویه، قوی هیکل و رشید بودند، برای همین آنان در حکومت های محلی به عنوان سرباز حضور پیدا کردند و چون از خود رشادت نشان دادند به مقام فرماندهی رسیدند، «علی» از طرف حکومت وقت به عنوان امیر «کرج» انتخاب شد، او با کمک یاران خود (که همه آنها اهل گیلان بودند)، توانست رشد کند و به فکر این بیفتد که قدرت را به دست بگیرد، این سه برادر، فرزندان بویه بودند برای همین به آنان «آل بویه» یا «خاندان بویه» می‌گفتند. آنها در سال 322 هجری، شیراز را فتح کردند و آنجا را به عنوان پایتخت خود برگزیدند، «علی» در شیراز ماند و برادرش «حسن» به سوی

ص: 9

1- «در تشیع آل بویه تردیدی وجود ندارد... اسامی آنها به خوبی این مساله را نشان می‌دهد: تاریخ تشیع در ایران تا طلوع دولت صفوی ص 375، «آل بویه، امامتی بوده‌اند»: کتاب النقص ص 42، «آل بویه از ابتدا شیعه دوازده امامی بودند و تا آخر به آن وفادار ماندند»، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ج 1 ص 329، «آنها مذهب خود را از زیدی به دوازده امامی تغییر دادند»، تشیع در تاریخ، نوشته احمد رضا خضری، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 311

2- تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران ص 373

«اصفهان» و اطراف «قم» رفت و آن مناطق را فتح کرد، سپس خوزستان و کرمان نیز به دست «احمد» فتح شد.

ص: 10

همسفرم! می دانی که اکنون دو سال است که شیخ کُلینی در بغداد است، او شاگردان زیادی تربیت کرده است و هر کدام از آنها، می توانند همانند خورشید بدرخشند و در میان همه شاگردان، «جعفر بن قُولویه» گل سرسبد است، بیشتر او را به نام «ابن قُولویه» می شناسند. او اهل قم است (پدر او از علمای بزرگ قم بود و از دنیا رفته است و در قم دفن شده است). در اینجا اشاره کنم که ابن قُولویه، شیفته امام زمان بود، او با این که حج واجب خود را انجام داده بود، يك سال تصمیم گرفت تا فقط به عشق دیدن امام زمان (علیه السلام) به مکه برود، ولی در این سفر بیمار شد و در نیمه راه از این سفر جا ماند ولی لطف امام زمان (علیه السلام) شامل حال او شد و این پیام را برای او فرستاد: «توسی سال دیگر زنده خواهی بود»، آری، او این گونه مورد توجه امام خویش قرار می گیرد و زمانی می آید که رهبر شیعیان خواهد شد. (1)

اکنون ابن قُولویه به بغداد آمده است، گویا شیخ کُلینی از او دعوت کرده است تا به اینجا بیاید، البته زمانی که شیخ کُلینی در ایران بوده، ابن قُولویه، سال های سال، نزد او درس خوانده است، شیخ کُلینی، جایگاه ابن قُولویه را برای مردم بازگو کرده و همه متوجه می شوند که ابن قُولویه، رهبر آینده شیعیان خواهد بود. (البته ابن قُولویه همیشه در بغداد نمی ماند، بلکه گاهی به قم هم می رود زیرا به حضور او در آن شهر هم نیاز است). (2)

در این سال ها بیستمین خلیفه عباسی بر تخت خلافت تکیه زده است، این خلیفه را به نام «راضی عباسی» می شناسند، او پیرمردی با سیاست است و به خوبی می داند که دیگر شیعیان را نمی توان حذف کرد، زیرا آنان به قدرت و جایگاه اجتماعی رسیده اند و مخالفت با شیعیان برای حکومت بسیار گران تمام خواهد شد، او با شیعیان مدارا می کند و همواره تلاش می کند تا با برنامه های آنان مخالفت نکند.

با من همراه باش! سال 329 هجری است، «راضی عباسی» از دنیا رفته و بعد از او، پسرش به خلافت رسیده است، او را به اسم «مُتقی عباسی» می خوانند، او جوانی 21 ساله است و عطش قدرت و ریاست دارد، و سیاستمداری پدرش را ندارد و برای همین خلافت او روز به روز، ضعیف تر می شود.

ص: 11

1- كَانَ أَكْبَرُ هَمِّي الظَّفَرَ بِمَنْ يَنْصِبُ الْحَجَرَ لِأَنَّهُ يَمْضِي فِي أَثْنَاءِ الْكُتْبِ قِصَّةً أَخَذَهُ وَأَنَّهُ يَنْصِبُهُ فِي مَكَانِهِ الْحُجَّةُ فِي الزَّمَانِ كَمَا فِي زَمَانِ الْحَجَّاجِ وَضَعَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ فِي مَكَانِهِ فَاسْتَقَرَّ... الخرائج و الجرائح ج 1 ص 476.

2- «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قُولویه: أبو القاسم، وكان أبوه يُلقب مسلمة، من خيار أصحاب سعد، وكان أبو القاسم من ثقات أصحابنا وأجلانهم في الحديث والفقہ، روى عن أبيه وأخيه، عن سعد... وكل ما يوصف به الناس من جميل وثقة وفقه فهو فوقه»: رجال النجاشي: 123 الرقم 318

گوش کن! این چه غوغایی است که در منطقه گرج برپاست؟ چرا همه عزادارند؟ چرا شیعیان عزای عمومی گرفته اند؟ «شیخ کلینی از دنیا رفته است»، جهان تشیع، داغدار این غم بزرگ است... (1)

می خواهم برایت مطلبی بگویم: آل بویه در آغاز، پیرو مذهب زیدیه بودند ولی یکی از علمای شیعه با آنان سخن می گوید و آنان به این باور می رسند که «شیعه دوازده امامی»، حق است، پس تحوّل بزرگی رقم می خورد و مسیر زندگی آنان، عوض می شود و آنان شیفته امام زمان می شوند، تو حق داری سؤال کنی که آن عالم که بود و نام و نشانش چه بود؟ صبر کن، در آینده در این باره سخن خواهم گفت.

حکومت آل بویه موفق می شود دو سوم ایران را فتح کند و حکومت را اقتدار بخشد، اگر به نقشه ایران نگاه کنی، می بینی که شهرهای شیراز، اهواز، کرمان، جیرفت، بندرعباس، ری، قم، کرج، گیلان، همدان، زنجان و ایلام به دست آل بویه اداره می شود. اکنون آل بویه به فکر فتح بغداد است و به دنبال فرصت مناسبی می باشد. (2)

همسفرم! اکنون سال 333 هجری است. در بغداد، در میان عباسیان اختلاف پیش آمده است، در دربار، غوغایی برپا است! عباسیان «مُتقی عَبّاسی» را از خلافت برکنار می کنند و به جای آن، «مُستکفی عَبّاسی» را به خلافت می رسانند، این مسأله نشان می دهد که دربار خلافت، اختلاف پیش آمده است، اکنون فرصت بسیار مناسبی است تا آل بویه برای فتح بغداد اقدام کند، علی (پسر اول بویه) در شیراز حکومت می کند، او برادرش احمد را با لشکری قدرتمند به سوی بغداد می فرستد، احمد بسیار شجاع و با سیاست است. (3)

در بغداد، گروه زیادی در انتظار آمدن آل بویه هستند، مُستکفی بر تخت خلافت، تکیه زده است، به او خبر می رسد که احمد پسر بویه با لشکری انبوه به سوی بغداد می آید. (4)

خلیفه می داند که نمی تواند با این لشکر مقابله کند، برای همین به وحشت می افتد و خود را پنهان می کند، طرفداران او (که بیشتر ترك های سنی هستند) به «موصل» فرار می کنند. این ترك ها، تیره ای از مغول بودند (آنان از مغولستان آمده بودند و دشمن شیعیان بودند).

روز یازدهم ماه ذی الحجة سال 333 هجری است. احمد با لشکر خود وارد بغداد می شود و موفق می شود آنجا را فتح می کند، من فکر می کنم که او آمده است تا به حکومت عَبّاسی پایان دهد و طومار این ظلم و ستم را برچیند. (5)

ص: 12

1- «مات سنة تسع وعشرين وثلاثمئة في شعبان ببغداد»: رجال الطوسي : 439 الرقم 6277

2- تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ص 374

3- لَمَّا كَانَ اخوه عماد الدولة على بن بويه، يحارب ياقوتا قرب شیراز حتى هزمه و اخذ شیراز، كان معز الدولة في ذلك اليوم من احسن الناس اثرا: الكامل في التاريخ ج 8 ص 276، اعيان الشيعة ج 2 ص 487، نهاية الارب ج 36 ص 180

4- تشیع در تاریخ، نوشته أحمد رضا خضری، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 288

5- سار معز الدولة نحوه فاضطرب الناس ببغداد فلما وصل الى باجرسی اختفى المستكفی با لله.... فلما استتر سار الاترك الى

حتماً می دانی که حکومت عبّاسی همان حکومتی است که شش امام شیعه را مظلومانه به شهادت رسانده است (از امام صادق(علیه السلام) تا امام عسکری(علیه السلام))، همین حکومت بود که دستور داد کربلا را ویران کنند و زائران را به قتل برسانند، عبّاسیان به شیعیان، بسیار ظلم و ستم کردند.

اکنون وقت آن فرا رسیده است که خلیفه عبّاسی که میراث دار همه ظلم ها است اعدام شود و کسانی که دستشان به خون شیعیان آمیخته است به دار مجازات آویخته شوند!

عبّاسیان در بغداد، بارگاهی برای قبر بزرگان خود ساخته اند و برای رفتن به سر قبر آنها، پول خرج می کنند ولی زائران کربلا و نجف در سختی و فشارند، عبّاسیان بارها حرم امام حسین(علیه السلام) را خراب کرده اند، اکنون باید بارگاه عبّاسیان خراب شود!

باید صبر کنیم تا احمد، خلیفه عبّاسی را دستگیر کند و او را اعدام کند، پیدا کردن خلیفه در این شهر، کاری ندارد، به زودی خلیفه را مثل موش از سوراخش بیرون خواهند کشید و بر سرِ دار خواهند کرد.

-- آقای نویسنده! بیدار شو!

-- آخر چرا نمی گذاری بخوابم؟ مگر نمی دانی دیشب تا سحر مشغول نوشتن بودم؟

-- بلند شو! خلیفه را به سوی دربار می برند!

-- راست می گویی؟ چرا زودتر مرا بیدار نکردی؟

زود از جا برمی خیزم، سریع به بیرون می رویم، چه خبر است! چقدر جمعیت آمده است! چه جشن و شادمانی بر پا است، خلیفه کجاست؟ نگاه کن! خلیفه را با چه احترامی به سوی کاخ می برند، همه مردم فریاد می زنند: «جانم فدای خلیفه!». این ها که بیشترشان، طرفداران خلیفه هستند! چه خبر شده است؟

مگر قرار نبود خلیفه اعدام شود، پس این شکوه و عظمت چیست؟ برای سلامتی خلیفه همه جا اسپند دود کرده اند، خیابان ها را آب و جارو کرده اند، خلیفه هم با آرامش و لبخندی زیبا به سوی کاخ خود می رود! او بسیار شادمان است! چه خبر شده است؟ قرار بود خلیفه را مثل موش از سوراخش بیرون کشند، این که يك شیر است که به کاخش برمی گردد! من گیج شده ام!

به اطراف نگاه می کنم، پس طرفداران آل بویه که از شیراز آمدند کجایند؟ لشکر آل بویه کجاست؟ خوب که نگاه می کنم می بینم که آنها مسئول برقراری امنیت این مراسم هستند، یعنی چه؟ آنها از جان خلیفه محافظت می کنند تا کسی به او آسیبی نرساند. به راستی چه خبر است؟

بیا ما هم همراه مردم، وارد کاخ شویم! نگاه کن! «مستکفی عبّاسی» بر روی تخت خلافت تکیه زده است! در کنار تخت او، تخت دیگری

گذاشته اند، لحظاتی می گذرد، ناگهان شوری بر پا می شود، همه از جا بر می خیزند، چه خبر است؟

ص: 13

احمد (فرمانده لشکر آل بویه) وارد می شود، خلیفه از جا برمی خیزد و از او استقبال می کند و او را در آغوش می گیرد، احمد با خلیفه بیعت می کند، سپس خلیفه به احمد «خَلَعْتَ» می دهد و احمد آن را به تن می کند. خَلَعْتَ چیست؟ لباسی بسیار گران قیمت است که با جواهر زینت شده است و پادشاه یا خلیفه به بزرگ ترین مقام حکومتی می دهد، این یک رسم دیرینه است، کسی که از خلیفه خلعت می گیرد، نزد مردم احترام ویژه ای پیدا می کند. همه جا سکوت برقرار می شود، خلیفه شروع به سخن می کند: «من به احمد، این فرمانده لشکر آل بویه لقبِ مُعَزَّالدَوْلَةِ می دهم، از امروز به بعد در خطبه نماز جمعه بعد از نام من، او را یاد کنید و برای سلامتی و طول عمر او دعا کنید، من دستور می دهم تا سگه به نام او بزنند».(1)

همسفرم! دقت کردی که «احمد» زبان عربی نمی داند و یک نفر، سخنان خلیفه جدید را برای او به زبان فارسی ترجمه می کند.(2)

از من می پرسی: «مُعَزَّالدَوْلَةِ» یعنی چه؟ جواب من این است: «کسی که به دولت و خلافت، قدرت و عزت می دهد»، آری، دیگر کسی حق ندارد فرمانده سپاه آل بویه را به نام «احمد» بخواند، این دستور خلیفه است، همه باید او را «مُعَزَّالدَوْلَةِ» صدا بزنند.

بیا خود را به یکی از طرفداران آل بویه رسانیم و از او سؤال کنیم:

-- ببخشید! ما یک سؤال داریم.

-- سؤال شما چیست؟

-- امروز در اینجا چه خبر است؟

-- همه آنچه امروز دیدی از قبل برنامه ریزی شده بود، ما دستور رئیس اصلی خود را انجام دادیم!

-- رئیس اصلی شما کیست؟

-- امروز علی (پسر بویه) که در شیراز است، بر بیشتر مناطق ایران حکومت می کند، او بود که برادرش احمد (مُعَزَّالدَوْلَةِ) را با لشکری بزرگ به بغداد فرستاد و به او فرمان داد تا این برنامه را اجرا کند.

او این سخن را می گوید و می رود، فرصت نیست تا بیشتر از او سؤال کنم، مُعَزَّالدَوْلَةِ قرار است در کاخ بزرگی که خلیفه به او داده است استقرار یابد، نام آن کاخ، «مونس» است.

اکنون باید آنچه را دیده ایم جمع بندی کنیم و ببینیم به چه نتیجه ای می رسیم: در بعضی از کشورها، نظام پادشاهی هست ولی شاه، فقط یک مقام تشریفاتی دارد و در امور کشور نمی تواند دخالت کند، و «نخستوزیر» همه کاره کشور است، او همه وزیران را انتخاب می کند و کشور را اداره می کند، فکر کنم مدل حکومتی که آل بویه برای بغداد در نظر دارند این است: «خلافت یک مقام تشریفاتی باقی بماند و خلیفه عباسی بر تخت خلافت باشد، ولی امور کشور به دست مُعَزَّالدَوْلَةِ باشد».

ص: 14

امر ان تضرب القابهم و كناههم على الدنانير و الدراهم: الكامل فى التاريخ ج 8 ص 450
2- زندگى سياسى و فرهنگى شيعيان بغداد، نوشته سيد حسين موسوى (بوستان كتاب قم) ص 25

ولی ما هنوز به جواب سؤال خود نرسیده ایم: چرا آل بویه، حکومت ستمگر عباسی را نابود نکردند؟ آنها که قدرت چنین کاری را داشتند! پس چرا به یکباره، همه چیز را دگرگون نکردند و نظامی جدید را تأسیس نکردند؟ چه رمز و رازی در میان است؟ باید صبر کنیم، گذر زمان، همه چیز را آشکار خواهد کرد.

ص: 15

همسفرم! حساب زمان را داری یا نه؟ امروز دهمین روز حکومت آل بویه در بغداد است، ده روز پیش، «مُعزالدولة»، بغداد را فتح کرد، او همه امور حکومتی را در دست گرفته است، اکنون مُستکفی بر تخت خلافت تکیه زده است، ولی امروز خبر مهمی به من رسیده است! آیا می خواهی آن را برایت بگویم؟

«کودتا» در پیش است! مُستکفی می خواهد کودتا کند، او عده ای از بزرگان را به کاخ خود فرا خوانده است. او روی ترک ها که در اصل از مغولستان هستند، حساب باز کرده است. خطری در کمین است!

یکی از کسانی که به مُعزالدولة علاقه دارد نزد او می رود و به او خبر می دهد که دیشب نامه ای از طرف مُستکفی به او رسیده است، در آن نامه آمده است: «هر چه زودتر به صورت ناشناس، خودت را به کاخ من برسان!».

وقتی مُعزالدولة این سخن را می شنود، می فهمد که مُستکفی به فکر خیانت است و نقشه ای در سر دارد، برای همین سریع به لشکر آل بویه فرمان می دهد تا در اطراف دربار جمع شوند.

نگاه کن! دو نفر از سربازان شجاع مُعزالدولة وارد کاخ می شوند، محافظان کاخ، همگی از یاران مُعزالدولة هستند و با آن دو نفر همکاری می کنند، آن دو نفر نزد مُستکفی می روند و می خواهند دست او را بگیرند، مُستکفی خیال می کند که آنها می خواهند دست او را ببوسند، او از ماجرای خبر است، آن دو نفر دست خلیفه را می گیرند و او را از تخت بر زمین می افکنند، عمامه او را بر دور گردنش می پیچند و او را کشان کشان از کاخ خارج می کنند و به کاخ مُعزالدولة می برند.

غوغایی بر پا می شود، همه مردم می بینند که خلیفه عبّاسی را با چه ذلّتی نزد مُعزالدولة می برند! عده ای هم کاخ خلیفه را غارت می کنند، پرده ها را می کنند، جواهرات را به یغما می برند، خبر به مُعزالدولة می رسد، او مانع نمی شود، زیرا می خواهد ذلّت و خواری خلافت را به تصویر بکشد. مُستکفی عبّاسی را وارد کاخ مُعزالدولة می کنند، یکی از اطرافیان مُستکفی اعتراف می کند که نقشه ای بر ضد مُعزالدولة ریخته بوده است، اینجاست که مُعزالدولة، مُستکفی را زندانی می کند.

همسفرم! نظر تو چیست؟ به نظر من الآن فرصت خوبی است، خلیفه خیانت کرده است، پس مُعزالدولة می تواند نظام حکومتی را تغییر دهد، خلافت عبّاسی را پایان ببخشد، ولی او این کار را نمی کند، او به دنبال آن است که در میان خاندان عبّاسی، شخصی را پیدا کند و او را به عنوان «خلیفه» بر تخت خلافت بنشاند.

سرانجام مُعزالدولة یکی از جوانان خاندان عبّاسی را انتخاب می کند، (نام آن جوان، فضل عبّاسی است) مُعزالدولة او را به کاخ خلافت می برد و در حضور مردم او را به عنوان خلیفه معرفی می کند و

به او لقب «مطیع» می دهد و با او بیعت می کند و این گونه است که بیست و سومین خلیفه عباسی بر تخت خلافت می نشیند، همه مردم با او بیعت می کنند. (1)

پس از پایان مراسم، مُعزالدوله دستور می دهد تا مُستکفی را از زندان به آنجا بیاورند، پس مُستکفی را تحویل خلیفه جدید (مطیع) می دهد و از کاخ خارج می شود، اکنون مطیع که به قدرت رسیده است و شادمان است قدری فکر می کند، او می ترسد که مبادا مُستکفی باز هم دسیسه کند و برای خلافت او در دسر درست کند، او می خواهد چه کند؟ او فرمان می دهد که چشم های مُستکفی را از حدقه بیرون آورند تا او نابینا شود و دیگر نتواند جایی را ببیند، مأموران دستور خلیفه را اجرا می کنند و سپس او را به زندان می افکنند و او بعد از مدتی در زندان می میرد. (2)

روزها می گذرد، مُعزالدوله همه کاره این حکومت است، امروز دیگر چیزی برای خلیفه به جز يك نام نمانده است، پیش از این وقتی کسی فرمانده شهری می شد نزد خلیفه می آمد و خلیفه به او حکم می داد و حرمتی برای خلیفه بود، ولی در این روزگار، مُعزالدوله همه این اختیارات را از خلیفه گرفت، خلیفه فقط امور زمین های خود را در اختیار دارد و بس. این مُعزالدوله است که وزیر انتخاب می کند و امور حکومت را اداره می کند. (قبلاً گفتم مناطق مختلف جهان اسلام زیر نظر بغداد اداره می شوند).

گروهی از مردم دیلم (منطقه کوهستانی گیلان) به بغداد مهاجرت کرده اند تا آل بویه را یاری کنند، بعضی وقت ها مُعزالدوله به سفر می رود، وقتی او به بغداد باز می گردد خلیفه از کاخ خارج می شود و کیلومترها راه می آید و از مُعزالدوله استقبال می کند، این اوج اقتدار مُعزالدوله است.

آری، گذر زمان همه چیز را روشن و آشکار می کند، من خیلی چیزها را فهمیدم و دانستم که چه رمز و رازی در کار آل بویه است، اگر به این سخنانم دقت کنی، خیلی مطالب آشکار می شود:

آل بویه زیرک هستند و از عقل و درایت بهره دارند، امروز بغداد، مرکز جهان اسلام است، اگر آل بویه، خلافت عباسی را نابود کنند، طرفداران خلافت از سرتاسر جهان اسلام، برای نجات بغداد لشکرکشی خواهند کرد و خلافت را زنده خواهند کرد.

حکومت عباسی، در میان اهل سنت اعتبار زیادی دارد، عباسیان از نسل عباس (عموی پیامبر) بودند و برای همین سنتی ها، عباسیان را احترام می کردند، هر چند که همین عباسیان، هزاران نفر از نسل حضرت فاطمه (علیها السلام) را شهید کرده و شش امام شیعه را به شهادت رسانده اند، ولی باز سنتی ها عباسیان را یادگاران پیامبر می دانستند!!

ص: 17

1- تاریخ اجتماعی در عصر آل بویه ص 70

2- فلما مضى اثنان وعشرون يوما من جمادى الآخرة حضر معز الدولة والناس عند الخليفة وحضر رسول صاحب خراسان ومعز الدولة جالس ثم حضر رجلا من نقباء الديلم يصيحان فتناولوا يد المستكفي بالله فظن أنهما يريدان تقبيلها فمدها إليهما فجذباها عن سريره وجعلا عمامته في حلقة ونهض معز الدولة واضطرب الناس ونهبت الأموال وساق الديلمان المستكفي بالله ماشيا إلى دار معز الدولة

فاعتقل بها ونهبت دار الخلافة حتى لم يبق بها شيء...: الكامل فى التاريخ ج 8 ص 451

آری، آل بویه، خلافت عباسی را در حدّ تشریفات باقی گذاشت، نام خلیفه در نماز جمعه ها در سراسر جهان اسلامی خوانده می شود، سنی ها خاطرشان جمع است که خلیفه دارند، خلیفه ای که از نسل عباس، عموی پیامبر است و مسیر خلافت عوض نشده است! آنها خدا را شکر می کنند که «خلیفه عباسی» بر تخت خلافت نشسته است و سایه او بر سرشان است، آنان شورش بر ضد خلیفه را گناهی بزرگ می دانند و بر این باورند که باید از فرمان خلیفه اطاعت کرد، اکنون خلیفه، امور اجرایی را به آل بویه داده است، خود خلیفه به آنان، خلعت بخشیده و دستور داده است تا مردم از آل بویه پیروی کنند، پس نباید کسی با امر خلیفه مخالفت کند!

به زودی خواهی دید که سیاست آل بویه، بهترین سیاست است و روزهای اوج و شکوفایی مکتب تشیع در حکومت آنان فرا خواهد رسید، آری، دانشمندان به آسانی میان قم و بغداد در رفت و آمد هستند. ابن قولویه قمی که رهبر شیعیان است، به بغداد می آید و تصمیم می گیرد تا آخر عمر خود در اینجا بماند، روز به روز بر تعداد شیعیان افزوده می شود، جوانان برای بهره گرفتن از علم ابن قولویه، نزدش حاضر می شوند.

آری، علمای شیعه از این فرصت پیش آمده، بهره زیادی می برند و مکتب شیعه را به بالندگی می رسانند سنی ها در حیرت مانده اند و از این راه، علما بقای مکتب تشیع را تضمین کردند.

اکنون ابن قولویه بزرگ ترین «حوزه علمیه» در اینجا شکل داده است، آری، مکتب تشیع، گذشته ها را جبران می کند و با همه دستاوردهای علمی مذهب های دیگر، رقابت می کند. (1)

همسفرم! يك سؤال می خواهم بپرسم: چه کسی، اساس رشد علمی شیعیان را پی ریزی کرد؟

جواب روشن است: «شیخ کلینی»، او در بهترین زمان از ایران به بغداد مهاجرت کرد، به راستی آیا او خودش به این نتیجه رسیده بود که باید مهاجرت کند؟ من بر این باورم که «نائب چهارم» به او پیامی فرستاد و امر امام زمان را برای او بازگو کرد، آری، همان کسی که از پس پرده غیبت، امور جامعه شیعه را هدایت می کند از همه چیز باخبر است، اوست که چنین اراده کرده تا شیعه به اوج شکوفایی برسد!

پیش از این که آل بویه به حکومت برسند، چندین بار حرم امام کاظم و امام جواد (علیهما السلام) در آتش سوخت، دشمنان این کار را انجام دادند، اکنون که حکومت به دست آل بویه رسیده است وقت آن است تا این حرم، بازسازی شود. سال 366 هجری که فرا می رسد، حکومت آل بویه دستور می دهد تا ساختمان قدیمی حرم را که کوچک بود خراب کنند و ساختمانی بسیار با شکوه تر در آنجا بسازند و فرمان می دهد تا ضریحی بسیار زیبا بسازند و آن را بر روی قبر دو امام قرار دهند و در داخل حرم قندیل های طلا و نقره آویزان نمایند و حرم را با پرده های قیمتی زینت بخشند. همچنین او فرمان

ص: 18

می دهد تا سه هزار سرباز مأمور برقراری امنیت حرم گردند، این سربازان از حرم محافظت می کنند تا مبادا دشمنان به حرم آسیبی برسانند.

حکومت آل بویه روزهای پنج شنبه با همه وزیران و فرماندهان نظامی و مقامات حکومتی برای زیارت امام کاظم و امام جواد(علیهما السلام) می آیند. (1)

در اینجا می خواهم نکته ای را اشاره کنم: حتماً می دانی که غیر از شیعه دوازده امامی، دو گروه دیگر وجود دارند که خود را شیعه می نامند:

1 - گروه زیدیه که فقط چهار امام ما را قبول دارند، (آنها چهار امامی هستند و فقط تا امام سجاد(علیه السلام) را قبول دارند).

2 - گروه اسماعیلیه که فقط شش امام ما را قبول دارند (آنها شش امامی هستند و فقط تا امام صادق(علیه السلام) را قبول دارند).

حتماً می دانی که زیدیه و اسماعیلیه هرگز به زیارت امام کاظم و امام جواد(علیهما السلام) نمی آیند! این که آل بویه این گونه حرم این دو امام را احترام می کنند، نشانه چیست؟ قضاوت با شما!

از طرف دیگر، آل بویه بودجه را به طور مساوی بین شیعه و سنی تقسیم کرده اند، از بودجه ای که سهم شیعیان است این حرم را تعمیر کرده اند و به ساختمان آن، افزوده اند، همچنین آنان پول زیادی برای توسعه حرم امیرالمؤمنین(علیه السلام) و حرم امام حسین(علیه السلام) پرداخته اند.

شیعیان از این فرصت استفاده کرده و به کربلا و نجف رونق داده اند، پیش از این در کربلا و نجف، عده بسیار کمی زندگی می کردند، (این دو منطقه به اندازه یک روستا هم جمعیت نداشت)، ولی در این زمان، شیعیان به آنجا مهاجرت می کنند، گاهی آل بویه به کربلا و نجف می روند و این باعث رونق بیشتر کربلا و نجف می شود. (یکی از آل بویه وقتی به کربلا می رفت تقریباً ده کیلومتر به کربلا مانده از اسب پیاده می شد و با پای برهنه به سوی کربلا می رفت). (2)

همسفرم! نگاهی به منطقه گرخ کن! ببین چقدر این منطقه رشد کرده است، شیعیان از مناطق مختلف به اینجا هجرت کرده اند، به نظر می رسد که بعد از مدتی کار به آنجا می رسد که تقریباً نیمی از

ص: 19

1- زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 220
2- «جلال الدولة» یکی از حکام آل بویه بود که در سال 416 هجری تا 435 هجری در بغداد، حکومت را دست داشت. او هشتمین حاکم آل بویه در بغداد بود. به این سخن دقت کنید: «جلال الدولة از لحاظ مذهبی مردی معتقد بود و به ائمه اطهار(ع) خالصانه عشق

میورزید، وی بارها قبور امام علی(ع) و امام حسین(ع) را زیارت کرد، وی یک فرسنگ پیش از رسیدن به قبور متبرکه از اسب پیاده می شد و با پای برهنه به زیارت می رفت: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 251.

شیعیان جهان در این منطقه جمع شوند، آری، جمعیت، قدرت اول است، شیعیان با هر مهاجری که از شهرهای دیگر به بغداد می آید با روی باز استقبال می کنند و این باعث رشد جمعیت شیعه می شود. (1)

از طرف دیگر، بازار بغداد (که در منطقه کرخ است)، توسعه می یابد و اقتصاد بغداد به دست شیعیان می افتد و این یک امتیاز بزرگ برای آنان به حساب می آید. نگاه کن! بازار نزدیک به 15 کیلومتر شده است! نزدیکی بازار به نهری که از فرات می آید، یک امتیاز است، نهری که کشتی های کوچک هم می توانند در آن عبور کنند تا نزدیک بازار بیایند و این باعث رونق بازار کرخ شده است.

تاجران، شیعیان را از شهرهای دیگر با عنوان «کارگر» به اینجا فرامی خوانند، خودت می دانی که بازار، نیاز به نیروی کار دارد، این یک برنامه شیعیان است تا جمعیت شیعه زیاد شود، روحیه ایثار و فداکاری هم در میان شیعیان موج می زند، کسی که ابتدا به اسم کارگر به اینجا آمده بود، بعد از مدتی خودش تاجر می شود و نیاز به ده ها کارگر دارد! هدف روشن و آشکار است: «تاجران شیعه زیاد شوند و بازار در دست شیعه باشد».

سستی ها از این موضوع ناراحت هستند، ولی چاره ای ندارند، دیگر اقتصاد بغداد در دست شیعیان است، هیچ کس فکر نمی کرد که شیعیان با زیرکی، این برنامه را اجرا کنند که هم بازار و اقتصاد را در دست گیرند و هم جمعیت خود را این چنین زیاد کنند. امروزه «کرخ»، گل سر سبد جهان اسلام است، هیچ جا به آبادی و شکوه این منطقه نمی رسد. (2)

البته تو خودت می دانی که پیش از این شیعیان در سختی و گرفتاری بودند، حکومت ها آنها را از شهرها بیرون می کردند و بسیاری از آنها را به شهادت می رساندند، ولی امروز شیعه قدرتی شده است که هم جمعیت دارد و هم اقتصاد در دست اوست، اگر دشمنان بخواهند، شیعیان را نابود کنند، اقتصاد بغداد (که قطب جهان اسلام است) آسیب می بیند.

اجازه بده نکته ای درباره «خوارج» برایت بگویم تا بتوانی به هوش و زیرکی شیعیان، آفرین بگویی، در سال های دور، تعداد خوارج چندین برابر شیعیان بود، آنها زمانی در نقاطی از جهان اسلام، حکومت تشکیل دادند ولی امروز فقط جمعیت بسیار کمی از آنها باقی مانده و آنها از یاد رفتند. آیا می دانی چرا آنان به چنین سرنوشتی مبتلا شدند؟ جواب این است: «آنها به حاشیه جهان اسلام رفتند»، آنان سال به سال از مرکز جهان اسلام دورتر شدند، آن قدر دور شدند که دیگر فراموش شدند.

این سیاست خوارج بود و نتیجه اش را دیدی، ولی شیعیان چه کردند؟ شیعیان در بغداد (مرکز جهان اسلام) ماندند و سختی های فراوان تحمل کردند، ولی فضا را خالی نکردند. آری، این هوش و زیرکی

ص: 20

1- مهمترین قسمت بغداد در کرخ در غرب بغداد بود، کاخ ها، مسجد جامع، بزرگ ترین دروازه ها، زیباترین و مجلل ترین بازارهای شهر در آن بخش قرار داشت و به پایگاه شیعیان تبدیل شده بود: تیسفون و بغداد، نوشته شیرین بیانی، نشر جامی، تهران، ص 180

2- مهمترین قسمت بغداد، کرخ در غرب دجله بود که زیباترین و مجلل ترین بازارهای شهر در آن بخش قرار داشت: کتاب تیسفون و بغداد، نوشته شیرین بیانی، نشر جامی، تهران، ص 170

شیعیان بود و اکنون می بینی که بغداد در اختیار شیعیان است و خودت می دانی کسی که بغداد را در اختیار داشته باشد، مثل این است که همه جهان اسلام را در اختیار دارد، هر صدایی در بغداد بلند شود، همه جهان اسلام آن را می شنود.

این سخن را برایت گفتم تا اهمیت حضور در بغداد را درک کنی، من بر این باورم که این برنامه شیعیان به دستور «امام زمان (علیه السلام)» بوده است، اکنون دیگر می دانی که چرا چهار نایب خاص در دوران «غیبت صغری»، در بغداد بودند، آری، شیعیان از امر امام خود اطاعت کردند، سختی ها را به جان خریدند ولی هرگز به حاشیه نرفتند و اکنون آن سیاست جواب داده است و حکومت آل بویه در بغداد شکل گرفته است و فضایی بسیار عالی برای رشد مکتب شیعه فراهم شده است.

ص: 21

مُعزالدولة در بغداد حکومت می کند، روز به روز بر شکوه حکومت آل بویه افزوده می شود، امروز آل بویه، قدرت اول در جهان اسلام هستند. در اینجا سخنی از «ابن خلدون» را ذکر می کنم، (او یکی از بزرگ ترین تاریخ نویسان جهان اسلام است)، او می گوید: «آل بویه صاحب دولت بزرگی شدند، به راستی که حکومت آنان، مایه افتخار مسلمانان است».⁽¹⁾

سال های سال از آغاز حکومت مُعزالدولة می گذرد، به یاد داری که او در سال 333 هجری، بغداد را فتح کرد، اکنون هجده سال از آن زمان گذشته است، ما در سال 351 هجری هستیم و من می خواهم از فرمانی که مُعزالدولة در این سال داده است برای سخن بگویم. او فرمان می دهد تا در مساجد شیعیان، «لعن دشمنان» نوشته شود تا همه آن را ببینند، امروز به هر مسجدی که شیعیان در آن نماز می خوانند قدم بگذاری آن نوشته را می بینی.

آیا می خواهی آن نوشته را برای بخوانم؟ در این نوشته از کسانی که در حق اهل بیت (علیهم السلام) ظلم کردند بیزاری جسته شده است، این نوشته به گونه ای است که شفاف و بی پرده، بیزاری از چند نفر از ستمگران را بازگو می کند (لزومی ندارد که من درباره آن نوشته، بیشتر توضیح بدهم، کسی که با حوادثی که بعد از رحلت پیامبر روی داد، آشنا باشد، مطلب را متوجه می شود).

مدتی این نوشته در مساجد شیعه نصب است، دشمنان نمی توانند آن را تحمل کنند و اعتراض شدیدی می کنند، به بعضی از مساجد حمله می کنند و آن نوشته ها را از بین می برند، این بار مُعزالدولة دستور می دهد تا این جمله در مساجد شیعه نوشته شود: «لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لِأَلِ رَسُولِ اللَّهِ»: «خدا همه کسانی که به خاندان پیامبر ظلم کردند را لعنت کند».⁽²⁾

تو از این کار مُعزالدولة تعجب می کنی، او سیاست مداری بزرگ است، او که می دانست نوشته اول با اعتراض سنی ها روبرو می شود، پس چرا او این کار را کرد؟ چرا دستور داد که نوشته اول، در مساجد شیعیان نصب شود؟

در جواب باید بگویم: مُعزالدولة با این کار می خواهد پیامی به تاریخ بدهد و به همه ثابت کند که شیعه است، او می دانست که تاریخ نویسان، چگونه حقیقت را پنهان می کنند و سفید را سیاه نشان می دهند، او این گونه فریاد برآورد که من شیعه هستم! از دشمنان حضرت زهرا (علیها السلام) بیزارم! به «تولی» و «تبری» ایمان دارم! چقدر جالب است، با این که او این کار را کرد، باز عده ای

ص: 22

1- وظفر بنو بویه، منهم بملك فارس والعراقين وحجر الخلفاء ببغداد فذهبوا بفضل القديم والحديث وكانت لهم الدولة العظيمة التي باهى الاسلام بها سائر الأمم: تاريخ ابن خلدون ج 4 ص 420

2- وفيها كتب عامة الشيعة بأمر معز الدولة على المساجد... فلما كان من الليل حكه بعض الناس فأشار الوزير المهلبى على معز الدولة أن يكتب موضع المحي...: نهايه الارب فى فنون الدب ج 26 ص 190

از تاریخ نویسان در شیعه بودن او، شك دارند، به راستی او دیگر باید چه می کرد که شیعه بودنش را ثابت کند؟

از شهر بصره هم خبر می رسد که شیعیان در آنجا زیاد شده اند و آنان اعتقادات خود را آشکار کرده اند، البته دشمنان این موضوع را تحمّل نمی کنند، پس به شیعیان حمله می کنند و گروهی از آنان را به شهادت می رسانند.

امشب می خواهیم به خانه ابن قُولَوَیْه بروم، همان بزرگ مردی که نامش در تاریخ شیعه جاوید خواهد ماند، او کتاب های زیادی در زمینه احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نوشته است، (او با زحمت فراوان نزدیک به سی کتاب نوشته است). (1)

تو هم می خواهی همراه من بیایی؟ اشکال ندارد، ولی باید قول بدهی که آرام سخن بگویی، زیرا ابن قُولَوَیْه در این وقت شب، مشغول نوشتن کتابی بسیار مهم است، کتابی که آن را «کامل الزیارات» نامیده است.

اکنون در حضور این مرد بزرگ نشسته ایم، او قلم در دست دارد، بین او چگونه شکوه مکتب تشیع را با همین قلم می آفریند، ما در سکوت هستیم، فقط صدای قلم او به گوش می رسد، و فکرهای بلندی در سر دارد و در کتاب خود احادیثی را بازگو می کند که هویت شیعه را می سازد.

آینده به تو خواهد گفت که چگونه این کتاب، شیعیان را بیدار می کند تا راه خود را بیابند و تشیع را به شکوه و عظمت برسانند، با این کتاب، حضور اجتماعی شیعیان برای غدیر، عاشورا و زیارت کربلا، رونق بیشتری خواهد گرفت، او امشب چراغی را برمی فروزد که هزاران سال به دل های شیعیان روشنی خواهد داد.

هر کس که این کتاب را بخواند، نگاهش به حضور اجتماعی، اشک و زیارت کربلا تغییر می کند و اهمیت این موضوع ها را درک می کند، ابن قُولَوَیْه به خوبی فهمید که برای حفظ هویت شیعه باید کاری کارستان کند، او با زحمت زیادی، این کتاب را نوشت و پیام بزرگی را به شیعیان داد که باید روی این سه موضوع (حضور اجتماعی، اشک، زیارت)، بیشتر سرمایه گذاری کنند.

آری، شیعیان این پیام را به خوبی دریافت می کنند و هویت خویش را بر اساس آموزه های این کتاب شکل می دهند، این بزرگ ترین کار فرهنگی است که ابن قُولَوَیْه آن را انجام می دهد و خدمتی که او به فرهنگ ناب تشیع می کند هرگز از یادها نمی رود.

ص: 23

همسفرم! کجایی؟ اگر تو همراهم نباشی که سفر من، بی معنا می شود، من خبری شنیده ام، «شیخ صدوق» از «قم» به بغداد آمده است! آیا او را می شناسی؟ او در آینده ای نزدیک از علمای بزرگ خواهد شد و همچون ستاره ای در آسمان دانش خواهد درخشید. او اکنون به بغداد آمده است، او مدتی در بغداد می ماند و سپس به ایران باز می گردد. (او سیصد کتاب می نویسد).

مناسب است این نکته را هم بازگو کنم که شهر قم زیر نظر حکومت آل بویه اداره می شود، علمای قم از این فرصت بهره می گیرند و باعث می شوند تا رونق قم در زمینه علم و فرهنگ تشیع، بیشتر شود، مردم به راحتی به زیارت حضرت معصومه (علیها السلام) می آیند ولی شهر مشهد زیر نظر حکومت سلجوقیان است (سلجوقیان سنی هستند و معلوم است که با مکتب تشیع بیگانه هستند).

آیا موافقی امروز پای درس ابن قولویه برویم، حیف نیست که ما در بغداد باشیم و در این درس شرکت نکنیم؟ وقتی به مجلس درس او می رسیم می بینیم که جوانان زیادی، در آنجا حاضر شده اند و ابن قولویه برای آنان، حدیث می خواند و آنان را با معارف اهل بیت (علیهم السلام) آشنا می کند.

به آن جوان نگاه کن! او همان کسی است که امید آینده شیعه است، نامش «محمد» است و بعداً به او لقب «شیخ مفید» خواهند داد. او در «فن مناظره» بسیار ماهر است، او با علمای اهل سنت گفتگو می کند و در همه این گفتگوها، آنان را شکست می دهد و آنان را مبهوت می کند. (1)

ص: 24

1- «محمد بن محمد بن النعمان... شیخنا و أستاذنا، فضله أشهر من أن يوصف في الفقه و الكلام و الرواية و الثقة و العلم.. مات رحمه الله سنة ثلاث عشرة و أربعمائة و كان مولده يوم الحادي عشر من ذي القعدة سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة»: رجال النجاشي ص: 403، «انتهت إليه رياسه الامامية في وقته اليه و كان حسن الخاطر، دقيق الفطنة حاضر الجواب، له قريب من ماتي كصنف كبار و صغار: خلاصة الاقوال ص 248

اگر امروز به وضعیّت شیعیان نگاه کنی می بینی که دو پایه مهم مکتب تشیّع آماده شده است، «پایه علمی» و «پایه اقتصاد». این ها دو زیرساخت مهم هستند، اکنون وقت آن است که کار فرهنگی شروع شود و تشیّع به سمت «جهانی شدن» پیش رود، برای جهانی شدن نیاز به این است که شیعه، دیده شود، این دیده شدن، نیاز به طرح و برنامه دارد، باید کاری کرد که پیام مکتب شیعه به همه جا مخابره شود. اینجا «نقطه عطف» برای تشیّع است.

مهم ترین باور مکتب تشیّع، «اصل امامت» است، این اصل، همان چیزی است که شیعه را از مکتب های دیگر جدا می کند، امامت، عهدی آسمانی است، خدا هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کند و برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه دارد. در روز غدیر، دین با ولایت علی (علیه السلام) و یازده امام از نسل او، کامل شد، اسلام بدون امامت، ناقص است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند. (1)

این برنامه ای بود که خدا برای رستگاری انسان ها مشخص کرده بود ولی بعد از این که پیامبر از دنیا رفت، مردم با «ابوبکر» بیعت کردند و مسیر خلافت به جایی رسید که شخصی همچون «یزید»، خلیفه مسلمانان شد و وقتی امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفه آمد، دستور داد تا آن حضرت را شهید کنند و حادثه «عاشورا» پیش آمد.

شیعیان همواره غدیر را جشن گرفته اند و در عاشورا برای امام حسین (علیه السلام) عزاداری کرده اند، ولی این جشن ها و عزاداری ها در گوشه خانه ها بوده است، اکنون در حکومت آل بویه، فضایی ایجاد شده است تا «غدیر» و «عاشورا» تبدیل به فرهنگ عمومی شود، این هدفی است که شیعیان به دنبال آن هستند، باید این دو اصل اعتقادی شیعه در جامعه دیده شود.

همسفر من! آیا با من موافقی که جامعه هم به شادی نیاز دارد و هم به عزاداری. درست است که عزاداری، هویت شیعه است، ولی این يك بال برای پرواز است، بال دیگر، برپایی جشن برای غدیر است، جشنی که در آن، «شادی حلال» باشد و مردم در سرور و شادمانی باشند.

اکنون شیعیان بغداد به دو ایده رسیده اند: «کاروان غدیر» و «دسته عزاداری». این دو کار فرهنگی به زودی در بغداد آغاز می شود، برنامه شیعیان کاملاً روشن است: «باید در عید غدیر سال 352

ص: 25

1- . فقام بولاية عليّ يوم غدیر خمّ... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأمالي للصدوق ص 50، روضة الواعظين ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، اليقين ص 212، بشارة المصطفى ص 328، المناقب للخوارزمي ص 135، كشف الغمّة ج 1 ص 296، تاريخ بغداد للخطيب البغدادي ج 8 ص 284، تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 233، البداية والنهاية ج 7 ص 386.

هجری، کاروان غدیر در خیابان‌ها شکل بگیرد و در روز عاشورا هم دسته عزاداری بیرون بیاید». هدف روشن و واضح است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود: آیا شیعیان از پیش خود به این ایده رسیدند؟ روشن است که علمای راستین شیعه این ایده را برای شیعیان بازگو کردند، آری، علما از فضایی که پیش آمده است بهره بردند و شیعیان را برای باشکوه‌تر کردن این برنامه تشویق نمودند، علما عمر خود را صرف سخنان پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این کار، باعث رونق حق و حقیقت می‌شود، آری، اصل و ریشه این ایده، چیزی جز احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نبود.

شیعیان از سال‌ها قبل به فکر فراهم نمودن مقدمات این دو برنامه بوده‌اند، مثلاً در سال 350 هجری در روز عاشورا، بازار را تعطیل کردند، یا در سال 330 در محراب مسجد، نام امام حسین (علیه السلام) را نوشتند. این‌ها گوشه‌ای از کارهای فرهنگی شیعیان است که قبلاً انجام شده است. (1)

از من می‌خواهی تا به ساحل دجله برویم و کمی قدم بزنیم، من قبول می‌کنم و همراه تو می‌آیم، نسیم خنکی میوزد، از تو می‌پرسم:

-- حدس می‌زنی که در آینده چه اتفاقی بیفتد؟

-- غدیر نزدیک است، شیعیان به فکر اجرای مراسم غدیر هستند و از مَعزالدوله خواهند خواست تا در این زمینه با آنان همکاری کند.

-- آفرین. حدس تو درست است.

-- این کار در بغداد که یک میلیون و نیم نفر جمعیت دارد، اثر زیادی خواهد داشت و این صدا به گوش همه مسلمانان در همه جا خواهد رسید. (2)

-- دیگر چه حدسی می‌زنی؟

-- به زودی مَعزالدوله، حکم حکومتی خواهد داد تا دشمنان نتوانند مزاحم شیعیان شوند و مراسم در کمال امنیت برگزار شود.

وقتی این سخن تو را می‌شنوم پیش خودم می‌گویم: «خدا را شکر که با کسی همسفر شدم که خودش می‌تواند حوادث آینده را حدس بزند».

ص: 26

1- آیین‌های دینی - شیعی سال‌های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 61، 68.

2- تاریخ بغداد للخطیب البغدادی ج 1 ص 118.

گروهی از شیعیان با مُعزالدوله سخن گفته اند و برای او اهمیّت «کاروان شادی» در روز غدیر را بازگو کرده اند و از او خواسته اند تا آنان را برای برپایی آن جشن باشکوه، یاری کند. مُعزالدوله قول داده است تا در این زمینه همکاری کند.

آری، اینجا بغداد است و دشمنان برپایی جشن غدیر را نمی پسندند، آنان سال های سال تلاش کرده اند تا نور غدیر را خاموش کنند، بعضی از علمای آنان، «غدیر» را انکار کرده اند، هر کاری از دست آنان برمی آمده است انجام داده اند، ولی اکنون برپایی مراسم غدیر در بغداد (که پایتخت جهان اسلام است)، همه زحمات آنان را تباہ می کند، اگر مُعزالدوله فرمان حکومتی ندهد، چه بسا آنها دسیسه ای کنند و برای شیعیان مشکلاتی پیش آورند.

مُعزالدوله صبر می کند و چیزی را آشکار نمی کند ولی مقدمات کار را فراهم می کند، دستور می دهد تا شیعیان پرده های رنگی که نشانه شادی است آماده کنند.

باید برخیزم! آفتاب روز غدیر سال 352 طلوع می کند، روز عید است، امروز نقطه عطف دیگری در تاریخ تشیع آغاز می گردد، مُعزالدوله فرمان داده است تا مراسم غدیر برپا شود، این اولین بار است که کاروان غدیر به صورت آشکارا در بغداد برگزار می گردد. تا ساعتی دیگر، اولین کاروان غدیر حرکت می کند...

چه شوری در میان شیعیان برپا شده است! همه به میدان آمده اند، همه دست به دست هم داده اند، پرده های رنگی را در خیابان ها نصب می کنند، عدّه ای هم خیابان ها را آب پاشی می کنند.

دیگر وقت آن است که بر طبل ها بزنند و شیپورها نواخته شود، غوغایی برپا می شود، مردم از خانه بیرون می آیند، چه خبر شده است؟ این صدای شادی برای چیست؟ آنان چهره شهر را به گونه دیگر می بینند، همه جا زینت شده است!

کاروان شادی آماده حرکت است، چه شوری برپا شده است! زن و مرد، پیر و جوان، لباس های نوبه تن کرده اند، بوی خوش عطر همه جا به مشام می رسد.

شیعیان بغداد این مراسم را زیبا برگزار می کنند، آنان به سوی حرم امام کاظم و امام جواد (علیهما السلام) در حال حرکت هستند، هر کس که از خیابان عبور می کند، جذب این کاروان شادی می شود،

زیبایی امروز آن قدر چشم گیر است که ابن اثیر (یکی از نویسندگان بزرگ اهل سنت) در کتاب خود درباره امروز چنین می نویسد: «آن روز، بسیار دیدنی بود!». (1)

شیعیان در این روز، «نماز عید غدیر» را به جا می آورند، جمعیت زیادی در صف های منظم به نماز می ایستند و شکوه روز غدیر را به نمایش می گذارند. (2)

همسفرم! تو کجایی؟ من در جستجوی تو هستم، از صبح زود رفته ای برای عظمت غدیر، کاری انجام بدهی! از دور تو را می بینم که پرچمی در دست گرفته ای و همراه با دیگران راهپیمایی می کنی! خیلی دلم می خواست من هم یک پرچم به دست داشته باشم، ولی از کجا پرچم تهیه کنم؟ به من می گویی: «پرچم تو، همین قلم توست». سخن تو به دلم می نشیند.

قرار است مراسم تا شب ادامه یابد، تمام روز، جشن و شادمانی است، شب که فرا برسد، مردم در مکان های مشخص، آتش روشن خواهند کرد، (در این زمان، شهر را با آتش می توان روشن کرد) شب های دیگر، شهر تاریک است، ولی امشب، شهر غرق نور، خواهد بود!

نگاه کن! آن پیرمرد را ببین! او عصا زنان در کاروان حرکت می کند، دست نوه اش را هم گرفته است و او را با خود به این مراسم آورده است، او دعای ندبه می خواند و با مولای خود چنین نجوا می کند: «مولای من! بر من سخت است که دیگران را ببینم ولی تو را نبینم! تا به کی حیران و سرگردان تو باشم؟ آیا راهی هست که بتوانیم تو را ببینیم؟». (3)

آری، آن پیرمرد از علما شنیده است که مستحب است در روز غدیر این دعا خوانده شود، لازم نیست که دعای ندبه حتماً اول صبح خوانده شود، هر وقت از روز که باشد، می توان آن را خواند. به راستی که «غدیر»، نشان از «جمعه» دارد و «جمعه» هم نشان از «غدیر». روز جمعه و روز غدیر، دو جلوه از آن «پیمان بزرگ» می باشند و از «ولایت امام زمان (علیه السلام)» برایمان سخن می گوید. شیعه هر جمعه در فراق امام زمانش اشک می ریزد و روز غدیر هم فریاد انتظار برمی آورد.

ص: 28

1- في ثامن عشر ذي الحجة أمر معز الدولة بإظهار الزينة في البلد وأشعلت النيران بمجلس الشرطة وأظهر الفرح وفتحت الأسواق بالليل، كما يفعل ليالي الأعياد فعل ذلك فرحا بعيد الغدير يعني غدیر خم وضربت الدبابد والبوقات وكان يوماً مشهوداً: الكامل في التاريخ ج 8 ص 549، وفيها في ثامن ذي الحجة أمر معز الدولة بإظهار الزينة في البلد و الفرح كما يفعل في الأعياد فرجا بعيد غيد خم وضربت الدبابد و البوقات: المختصر في احبار البشر لابي ابى الفداء ج 2 ص 104، في ثامن عشر ذي الحجة أمر معز الدولة ايضاً بإظهار الزينة في البلد و اشعال النيران بمجلس الشرطة و فتحت الاسواق ليلاً فعل ذلك فرحا بعيد الغدير و كان يوماً مشهوداً: نهاية الارب في فنون الادب ج 26 ص 192.

2- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 76.

3- بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٌ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرْنَا فَحَنَّا...:
اقبال الاعمال ج 1 ص 510، بحار الانوار ج 99 ص 87.

کاروان غدیر به پایان رسیده است، ولی می بینی که من آشفته ام، صدایم می زنی:

-- با این عجله کجا می روی؟

-- باید هر چه زودتر «استاد طبرانی» را ببینم!

-- استاد طبرانی کیست؟ چه شده که تو هوس دیدن او را کرده ای؟

-- او یکی از علمای اهل سنت است و به بغداد آمده است. تا او از اینجا نرفته است باید او را ببینم.

تعجب می کنی که من چرا می خواهم به دیدار او بروم، همراه من بیا تا برایت بگویم که امروز یکی از اهل سنت پیش من آمد و گفت: «در زمان آغاز اسلام، هیچ اثری از شیعه نبوده است؟ تشیع را افرادی مانند شیخ کلینی و شیخ مفید با کمک حکومت آل بویه درست کرده اند!». من می خواهم جواب این سخن را بدهم و باید استاد طبرانی را ببینم.

اکنون ما نزد «استاد طبرانی» نشسته ایم، او یکی از علمای بزرگ اهل سنت است و همه او را قبول دارند. او چندین کتاب نوشته است و احادیث پیامبر را در آن ها، جمع آوری کرده است. (1)

من رو به او می کنم و می گویم:

-- استاد! از «دمشق» به بغداد آمده ای و خسته راه هستی، ولی من آمده ام یک حدیث از شما بشنوم!

-- من هزاران حدیث در کتاب هایم نوشته ام، گمشده تو چیست؟ به دنبال چه حدیثی هستی؟

-- استاد! می خواهم حدیثی از پیامبر را برایم بخوانید که در آن کلمه «شیعه» آمده باشد.

او از جای خود بلند می شود و جلد ششم از کتاب «معجم کبیر» خود را باز می کند و صفحه 335 آن را می خواند: «یک روز پیامبر رو به علی کرد و فرمود: ای علی! تو و شیعیان تو، در روز قیامت در کنار حوض کوثر نزد من می آید، من به شما از آب کوثر می دهم در حالی که چهره شما، روشن و نورانی است». (2)

اکنون آن کتاب را از او می گیرم و این حدیث را می نویسم، بعد کتاب را تحویل او می دهم و از او تشکر فراوان می کنم و بعد از خداحافظی آنجا را ترک می کنیم.

اکنون تو خودت همه چیز را می فهمی، می دانی که من این حدیث را می خواهم به آن شخص نشان بدهم! استاد طبرانی، شیعه نیست، او از علمای بزرگ اهل سنت است و در کتاب خود این حدیث را نقل

- 1- الحافظ الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير أبو القاسم اللخمي الطبراني من أهل طبرية الشام سمع بالشام ومصر والحجاز واليمن والعراق فأكثر مولده سنة ستين ومائتين وتوفي سنة ستين وثلاثة مائة أول سماعه بطبرية سنة ثلاث وسبعين ومائتين وله ثلاث عشرة من دحيم لما قدم طبرية وطوف وسمع مع أبيه في البلاد وسمع كتب عبد الرزاق وسمع بمصر في رجوعه من اليمن وسمع ببغداد والبصرة والكوفة وإصبهان وغير ذلك: الوافي بالوفيات ج 15 ص 213.
- 2- أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي: أنت وشيعتك تردون علي الحوض رواء مرويين مبيضة وجوهكم وإن عدوك يردون علي ظماء مقبحين: المعجم الكبير ج 1 ص 319، وراجع: ينابيع المودة ج 2 ص 452، الامالي للطوسي ص 671، بحار الانوار ج 8 ص 24، تفسير القمي ج 1 ص 109، البرهان في تفسير القرآن ج 1 ص 675، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 382.

کرده است، اگر شیعه در زمان شیخ گلینی و شیخ مفید درست شده است، پس چرا پیامبر به علی (علیه السلام) می گوید: «تو و شیعیان تو...»! معلوم می شود در همان زمان، افرادی همچون سلمان، مقداد، ابوذر و عمار، شیعه علی (علیه السلام) بودند، آری، شیعه در زمان پیامبر هم وجود داشته است. من امشب این حدیث را از استاد طبرانی پرسیدم چون کسی که این سؤال را از من پرسید، سنی بود، پس باید از زبان دانشمندی که سنی باشد جواب او را می دادم.

همسفرم! می دانم دوست داری تا از کتب شیعه هم حدیثی برای نقل کنم، پس خوب گوش کن: روزهای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، بیماری آن حضرت شدت گرفته بود و همه نگران حال او بودند، فاطمه (علیها السلام) در کنار بستر پیامبر بود، پیامبر گاهی از هوش می رفت و گاهی به هوش می آمد، قطرات اشک از چشم فاطمه (علیها السلام) جاری بود. پیامبر به هوش آمد، رو به فاطمه (علیها السلام) کرد و فرمود: «دخترم! علی را خبر کن تا نزد من بیاید».

فاطمه (علیها السلام) فرزندش حسن (علیه السلام) را به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد، علی (علیه السلام) با عجله خود را کنار بستر پیامبر رساند. پیامبر به او گفت: ای علی! سرت را پایین بیاور می خواهم سخنی با تو بگویم.

علی (علیه السلام) سر خود را پایین آورد و پیامبر به او چنین فرمود:

-- ای علی! آیا آیه 7 سوره «بینه» را خوانده ای؟ آنجا که خدا می گوید: «کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک انجام دهند، بهترین مردمان هستند» (1).

-- آری.

-- منظور از «بهترین مردمان»، تو و شیعیان تو می باشید. در روز قیامت در حالی که صورت های شما از نور می درخشد محشور می شوید و از آب کوثر سیراب می شوید. (2)

وقتی علی (علیه السلام) این سخن را شنید، بسیار خوشحال شد و لبخند بر چهره اش نشست، این مژده ای بزرگ برای او و شیعیانش بود. خوشا به حال شیعیان واقعی! آنان در روز قیامت هیچ اندوه و ترسی نخواهند داشت و روز قیامت، روز سرور و شادمانی آنان خواهد بود!

آری، سلمان، مقداد، ابوذر و عمار... همان شیعیان علی (علیه السلام) بودند که پیامبر آنان را دوست داشت و درباره آنان بارها سخن گفت، مکتب تشیع ریشه در دل تاریخ دارد، از همان آغاز اسلام، تشیع وجود داشته است، اسلام واقعی همان مکتب تشیع است و بس!

ص: 30

1- (أَوْلَيْنَاكَ هُمْ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ)

2- عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي قبض فيه لفاطمة عليها السلام: يا بُنَيَّةُ، بَأبي أنتِ وأُمِّي، أرسلي إلى بعلك فادعيه لي، فقالت للحسن عليه السلام: انطلق إلى أبيك فقل له: إنَّ جدِّي يدعوك. فانطلق إليه الحسن فدعاه، فأقبل أمير المؤمنين حتَّى دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله...: يا عليّ، ادن منِّي، فدنا منه، ثمَّ قال: فادخل أذنك في فمي، ففعل، فقال: يا

أخي، ألم تسمع قول الله في كتابه: (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؟ قال: بلى يا رسول الله... تفسير فرات ص 586، بحار الأنوار ج 65 ص 54.

دیدید همسفرم که چه جمعیت زیادی در «کاروان غدیر» شرکت کرده بود! با دیدن این جمعیت انبوه به یاد سخنی از امام صادق (علیه السلام) می افتم که روز غدیر را به عنوان روز «پیمان بزرگ» و روز «جمع مشهود» معرفی می کند:

يَوْمَ الْجَمْعِ الْمَشْهُودِ! (1)

به راستی منظور از «جمع مشهود» چیست؟ روز غدیر روزی است که مردم باید جمع بشوند و این جمعیت، دیده بشود! «جمع مشهود» یعنی «جمعیتی که دیده بشود»، اگر مردم مثلاً در خانه ای جمع بشوند و جشن بگیرند، این کار آنها، «جمع مشهود» نیست، باید مردم بیرون بیایند و همگان آنها را ببینند، این چیزی است که امام صادق (علیه السلام) درباره آن سخن می گوید، جشنی که در خانه یا مسجد برگزار شود، هر چند باشکوه باشد، «جمع مشهود» نیست.

آری، اگر ما بخواهیم به سخن امام صادق (علیه السلام) عمل کنیم باید مانند شیعیان بغداد به خیابان بیابیم و «کاروان شادی» راه بیاندازیم تا همه، عظمت این روز را ببینند، خیلی ها اهل مسجد نیستند و شاید در همه مدت زندگی خود، پا در مسجد نگذارند، خیلی ها اصلاً اهل مجالس مذهبی نیستند، ولی آنها ناچار هستند که از خیابان عبور کنند، وقتی که «کاروان غدیر» راه می افتد همه آن را می بینند. آری، «کاروان غدیر» همان «جمع مشهود» است. ما می خواهیم به سخن امام صادق (علیه السلام) عمل کنیم.

يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ!

روز غدیر، روزی است که از انسان ها پیمان گرفته شده است!

این سخن امام صادق (علیه السلام) است. به راستی منظور از آن پیمان چیست؟ آیا آیه 172 سوره اعراف را به یاد داری؟ در آن آیه، قرآن از روزی سخن می گوید که خدا از همه انسان ها پرسید: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی». (2)

به راستی خدا در چه زمانی، از انسان ها چنین پیمانی را گرفت؟ وقتی به سخنان اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه می کنیم جواب این سؤال را می یابیم. این آیه، درباره «عالم ذر» است، آن روزی که خدا روح همه انسان ها را مانند ذره های کوچک فراخواند و از آنان پیمان گرفت، این پیمان درباره توحید، نبوت و امامت بود، آن روز، روز پیمان بزرگ بود. (3)

ص: 31

1- وَ فِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَالْجَمْعِ الْمَشْهُودِ: تهذيب الاحكام ج 3 ص 143، اقبال الاعمال ج 1 ص 476

2- (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...).

3- أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا، وأن يتقوا الله...: الكافي ج 1 ص 451، مختصر بصائر الدرجات ص 172، بحار الأنوار ج 52 ص 380، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 252، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 137، اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا

كالذّر...: الكافي ج 2 ص 7، التوحيد ص 330، علل الشرايع ج 2 ص 525، مختصر بصائر الدرجات ص 150، بحار الأنوار ج 3 ص 279، ج 5 ص 245. دقت كنيد: اين حديث از امام باقر (ع) است و با سند معتبر در كتابي معتبر همچون اصول كافي نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر (ع) لذا مي توان به اين حديث اعتماد نمود و مجالي براي اعتراض به آن وجود ندارد. اين كه گفته مي شود اين حديث متواتر نيست، وجهي ندارد، زيرا حديثي كه در كتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اكثريت علماي شيعة مي باشد.

در آن روز بود که فطرت انسان ها، خدا را شناختند و با پیامبران آشنا شدند و سپس ولایت اهل بیت (علیهم السلام) مطرح شد و خدا از همه انسان ها، آن پیمان را گرفت.

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «خدا در فطرت انسان ها سه چیز را نهادینه کرده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین».

امام باقر (علیه السلام) سخن خود را این گونه ادامه داد: «توحید تا اینجاست»، آری توحید از سه نکته اساسی تشکیل شده است: یکتاپرستی، نبوت و ولایت. اگر کسی ولایت را قبول نداشته باشد باور او به خدا صحیح نیست و او یکتاپرست نیست، زیرا سخن خدا را قبول نکرده است و تسلیم او نبوده است. (1)

آری، «ولایت» جزئی از «توحید» است، خداشناسی بدون اعتقاد به مسیر بندگی خدا، امکان ندارد! اگر کسی ادعا کند من «خداشناس» هستم ولی «امام شناس» نباشد، او دروغگو است و خداشناسی او چیزی جز خیال باطل نیست!

اگر کسی واقعاً خدا را باور دارد، باید تسلیم امر خدا باشد، امامت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) راهی است که خدا برای مردم قرار داده و از مردم خواسته است از این راه به سوی او بیایند، کسی که ولایت امام را قبول نکرده است، تسلیم امر خدا نشده است، پس او دروغ می گوید که من خدا را باور دارم. کسی که می خواهد خدا را بندگی کند باید از آن دری که خدا مشخص کرده است وارد شود، خداشناسی و رسیدن به رضایت خدا فقط يك راه دارد و آن هم راه امام است.

عالم ذرّ، حادثه ای بزرگ بود که قبل از خلق شدن جسم انسان ها روی داد، آن حادثه در «روز جمعه» بود، اصلاً راز این که روز جمعه را به این نام می خوانند، در همین نکته است، یعنی روزی که همه انسان ها جمع شدند و خدا از آنان پیمان گرفت. (2)

ص: 32

1- عن الرضا (ع) عن أبيه، عن جده في قوله تعالى: فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هو التوحيد ومحمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين إلى هاهنا التوحيد: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 296، بحار الانوار ج 3 ص 277، بحار الانوار ج 36 ص 103، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 344.

2- يا جابر لم سميت يوم الجمعة جمعة؟ قلت: تخبرني جعلني الله فداك، قال: أفلا أخبرك بتأويله الأعظم؟ قلت: بلى جعلني الله فداك، فقال: «يا جابر سمى الله الجمعة جمعة لأن الله عز وجل جمع في ذلك اليوم الأولين والآخرين وجميع ما خلق الله من الجن والإنس وكل شيء خلق ربنا والسموات والأرضين والبحار والجنة والنار وكل شيء خلق الله في الميثاق فأخذ الميثاق منهم له بالربوبية ولمحمد بالنبوة وعلي بالولاية... الاختصاص ص 129، بحار الانوار ج 24 ص 399

آری، جمع شدن برای پیمان با ولایت، در عالم ذرّ اتفاق افتاده است، خدا می توانست از هر انسانی به تنهایی، پیمان بگیرد، ولی این کار را نکرد، بلکه همه را جمع کرد، این نکته به ما یاد می دهد که باید برای پیمان با ولایت، جمع شد، همه باید گرد هم جمع شویم، آنچه مهم است جمعیت است، پیمان بستن در تنهایی و خلوت، فایده زیادی ندارد.

مراسم غدیر، جلوه ای از همان کاری است که خدا در عالم ذرّ انجام داده است، مراسمی که شیعیان در مناسبت ها دارند ریشه در عالمی دیگر دارد. روز غدیر، جلوه ای از عالم ذرّ است، روز غدیر، روز تجدید پیمان عالم ذرّ است. این مطلب در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است. (1)

به راستی چرا آن حضرت، روز غدیر را به عنوان «روز پیمان و میثاق» معرفی کرد؟ چرا مثلاً روز مبعث پیامبر را روز آن پیمان بزرگ معرفی نکرد؟ جواب روشن و آشکار است، اگر ولایت علی (علیه السلام) نباشد، مبعث هم نتیجه ای نخواهد داشت، کسی که علی (علیه السلام) را قبول ندارد، خودش را فریب می دهد، او به خدا و پیامبر هم ایمان ندارد و اسیر فریب شیطان شده است، آری، «نماز بی ولای او، عبادتی است بی وضو / به مُنکر علی بگو، نماز خود رها کند».

خلاصه سخن این شد که در عالم ذرّ، خدا از انسان ها پیمان گرفت تا ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول کنند، این حادثه بزرگ در آن عالم اتفاق افتاد، در این دنیا نیز آن حادثه بزرگ، جلوه ای دارد، آن پیمان بزرگ در روز غدیر تجدید شد، و اکنون ما وظیفه داریم که هر سال، در روز غدیر به میدان بیاییم و آنچه را قبلاً به آن ایمان آورده ایم به یاد آوریم و تجدید پیمان کنیم.

بعضی ها فکر می کنند که پیامبر در روز غدیر، فقط از ولایت علی (علیه السلام) سخن گفت، آنها دقت نمی کنند که پیامبر در آن روز از مردم برای دوازده امام، بیعت گرفتند و بارها درباره حضرت مهدی (علیه السلام) سخن گفتند.

در اینجا می خواهم سخنانی را که پیامبر در روز غدیر درباره حضرت مهدی (علیه السلام) بازگو کرد بنویسم، این ها قسمتی از «خطبه غدیر» است که کمتر به آن دقت کرده ایم، پیامبر در آن روز فریاد برآورد: «ای مردم! بدانید که مهدی، آخرین امام است. او سرانجام قیام می کند و بر همه دین ها پیروز می شود و از ستمگران انتقام می گیرد. مهدی یاور دین خداست. بدانید که خدا او را برگزیده است، او می آید تا دستورهای خدا را استوار سازد. همه پیامبران، مژده آمدن مهدی (علیه السلام) را داده اند، حق فقط با اوست و نور خدا فقط نزد اوست. او بر همه دشمنانش پیروز می شود، از طرف خدا،

ص: 33

1- ورویناه بأسانیدنا ایضاً إلى الشيخ المفید محمد بن محمد بن النعمان فیما رواه عن عمارة بن جوین العبدي ایضاً قال دخلت علی أبي عبد الله ع في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة فوجدته صائماً فقال إن هذا اليوم يوم عظم الله حرمة علی المؤمنین إذ أكمل الله لهم فيه الدين و تمم عليهم النعمة و جدد لهم ما أخذ عليهم من الميثاق و العهد في الخلق الأول... إقبال الأعمال ص 474، بحار الانوار ج 95 ص 298، فی یومنا هذا الذی ذکرنا فيه عهدك و ميثاقك و اکملت لنا و اتممت علينا نعمتك: بحار الانوار ج 95 ص 303.

سرپرست و صاحب اختیار مردم است و حکم خدا را اجرا می کند. همه امانت های پنهان خدا نزد اوست» (1).

آری، روز غدیر، روز پیمان با امام زمان (علیه السلام) است، هدف اصلی «کاروان غدیر» این است که مردم با امام خویش، تجدید بیعت کنند و غبار غفلت را از دل بزدایند، امروز شیعیان بغداد، قدم به قدم در مسیر کاروان از امام زمان یاد می کنند.

اگر غدیر را يك حادثه تاریخی مربوط به گذشته بدانیم در حق امام زمان، نیز ظلم کرده ایم! روز غدیر، روز حضرت مهدی (علیه السلام) است، روز ولایت اوست، باید دل ها را به مهر او، گره زد و برای مردم گفت که زندگی بدون یاد او، مردگی است و مرگ بدون معرفت او، مرگ جاهلیت است.

به راستی، چرا تو این قدر شوق داری که «کاروان غدیر» راه بیاندازی؟ تو به دنبال چه هستی؟ تو سوگند یاد کرده ای که تا جان در تن داری، سرود مهر مولای خود را سر دهی و تا رمق در بدن داری، محبت او را بر دل های مردم، پیوند بزنی، تو می خواهی همراه شیعیان با دستانی در هم فشرده و گام هایی همراه شده، در راه او قدم برداری!

آری، روز غدیر همان «عید بزرگ تر» است، روز «عیدُ الله الأکبر» است، یعنی روزی که خدا آن را عید قرار داده است و از همه عیدها، برتر و باشکوه تر است.

«عید ولایت» برتر از «جشن ولادت» است، بسیاری از سنتی ها حاضرند در جشن نیمه شعبان شرکت کنند و مشکلی با آن ندارند، ولی این کاروان غدیر است که نظام فکری اهل سنت را زیر سؤال می برد.

ص: 34

1- أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيْمَةِ مِنَّا، الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ. أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ. أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ. أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَ هَادِمُهَا. أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ. أَلَا إِنَّهُ مُدْرِكُ كُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ: الاحتجاج ج 1 ص 80.

همسفرم! از من می خواهی تا برایت بیشتر سخن بگویم، اگر سکوت کنم، سؤالاتی در ذهن تو نقش می بندد و چه بسا کسی پاسخگوی آن ها نباشد، آیا می دانی فرشتگان در روز غدیر چه برنامه ای دارند؟ این سخن امام رضا(علیه السلام) را با دقت گوش کن تا به اسرار روز غدیر پی ببری، آن حضرت چنین فرمود:

در روز غدیر جبرئیل فرمان می دهد تا منبری در آسمان ها نصب کنند، جبرئیل بالای آن منبر می رود، همه فرشتگان گرد آن منبر جمع می شوند و همه مدح و ثنای پیامبر را می نمایند و برای شیعیان استغفار می کنند و از خدا می خواهند تا خطا و گناه آنان را ببخشد و رحمت خود را بر آنان نازل کند، سه روز دعای فرشتگان در حق شیعیان ادامه دارد... روز غدیر روزی است که خدا عمل و تلاش شیعیان را قبول می کند و از خطای آنان می گذرد، روز غدیر روز شادمانی و هدیه دادن است، روز نشر علم و آگاهی است، روزی است که دل ها شاد می شود، روز عید بزرگ است، روزی است که دعاها مستجاب می شود، روز پوشیدن لباس نو است، روزی است که غم ها برطرف می شود، روزی است که باید زیاد بر محمد و آل محمد، درود فرستاد، روزی است که مؤمنان به آرامش می رسند و به یکدیگر مهربانی می کنند، روزی است که باید از گناه دوری کرد و به بندگی خدا رو آورد. روز غدیر، روز زینت است، هر کس در این روز زینت کند (لباس نو بپوشد و عطر بزند) خدا گناهان او را می بخشد. خدا در روز غدیر، ولایت را بر زمین و آسمان عرضه کرد... (1)

روز غدیر در آسمان ها مشهورتر از روی زمین است، در این روز فرشتگان گرد هم جمع می شوند و اجتماع بزرگی را تشکیل می دهند، در بهشت، قصری بسیار باشکوه وجود دارد... وقتی روز غدیر فرا می رسد، اهل آسمان ها وارد آن قصر می شوند و ذکر خدا را می گویند، پس فرشته ای بر سر آنان مشك و عنبر می ریزد... (2)

در اینجا سخن امام رضا(علیه السلام) به پایان می رسد، اگر به این سخن توجه کنی، شکوه و عظمت روز غدیر را بهتر درک می کنی!

ص: 36

1- و هو اليوم الذي يأمر جبرئيل أن ينصب كرسي كرامة الله بإزاء بيت المعمور و يصعد جبرئيل ع و تجتمع إليه الملائكة من جميع السماوات و يثنون على محمد و يستغفرون لشيعة أمير المؤمنين و الأئمة ع و محبيهم من ولد آدم ع و هو اليوم الذي يأمر الله فيه الكرام الكاتبين أن يرفعوا القلم عن محبي أهل البيت و شيعتهم ثلاثة أيام من يوم الغدير و لا يكتبون عليهم شيئا من خطاياهم كرامة لمحمد و علي و الأئمة... و هو يوم تنفيس الكرب و يوم تحطيط الوزر و يوم الحباء و العطية و يوم نشر العلم و يوم البشارة و العيد الأكبر و يوم يستجاب فيه الدعاء و يوم الموقف العظيم و يوم لبس الثياب: إقبال الأعمال ص 465

2- إِنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي السَّمَاءِ أَشْهَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ إِنَّ لِلَّهِ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى قَصْرًا لَبَنَةً... ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ أَبِي نَصْرٍ أَيْنَ مَا كُنْتَ فَاحْضُرْ يَوْمَ الْغَدِيرِ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ وَ مُسْلِمَةٍ ذُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةً... تهذيب الاحكام ج 6 ص 24، مصباح المتهجد ج 2 ص 737، إقبال الاعمال ج 1 ص 468، وسائل الشعية ج 14 ص 388، بحار الانوار ج 94 ص 119.

همسفر خوبم! اکنون می خواهم درباره آخرین حجّ پیامبر سخن بگویم، همان سفری که در پایان آن، ماجرای غدیر روی داد، آیا فکر کرده ای چرا پیامبر برای رساندن پیام غدیر، کاروان به راه انداخت؟ پیامبر در مدینه بود، همه آیاتی که درباره زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان بود، نازل شده بود، ولی هنوز دین، کامل نشده بود، خدا می خواست پیامبر، ولایت دوازده امام را «به طور رسمی» بازگو کند و از مردم بیعت بگیرد، چرا خدا این کار را در مدینه انجام نداد؟ چرا صبر کرد تا زمان حجّ فرا برسد؟

پیامبر فرمان داد تا مسلمانان برای سفر حجّ آماده شوند، صد و بیست هزار نفر در این حجّ شرکت کردند، پیامبر همراه مردم به مکه رفت و طواف خانه خدا را انجام داد و همه اعمال حجّ را به جا آورد، ولی در این مدّت امر خدا نازل نشد!

مراسم حجّ به پایان رسید، پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد، راه یمن از راه مدینه جداست! اهل یمن به این سفر آمده اند، اکنون که آنها حجّ خود را به پایان رسانده اند باید به سمت جنوب مکه بروند. پیامبر و اهل مدینه باید به سمت شمال بروند، راه یمن و مدینه در خود شهر مکه از هم جدا می شود ولی پیامبر از اهل یمن و از اهل مکه می خواهد همراه او به سمت شمال حرکت کنند! یعنی آنان مسیر خود را تغییر دادند و 180 کیلومتر همراه پیامبر آمدند. آنان با شتر و اسب (گروه زیادی هم با پای پیاده) این مسیر را طی کردند.

آری، پیامبر اهل یمن و مکه را چهار روز در این بیابان ها همراه خود آورد (اهل مدینه هم که مسیرشان همین راه بود، همراه پیامبر بودند)، آری، جمع شدن مردم برای امر ولایت علی (علیه السلام) امر تازه ای نیست، این کار را خود پیامبر بنا نهاد!

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سرزمین غدیر رسید، جبرئیل نازل شد و آیه 67 سوره مائده را برای پیامبر خواند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...)، «ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بازگو کن!». اینجا بود که پیامبر فرمان داد تا همه مردم در آنجا جمع شوند (کسانی که جلوتر بودند برگشتند و کسانی که عقب بودند رسیدند)، سپس منبری (از سنگ ها و کجاوه شتران) آماده کردند، اذان ظهر شد، همه پشت سر پیامبر نماز خواندند و بعد از آن، پیامبر به بالای منبر رفتند و خطبه خواندند و برای مردم گفتند: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست» (1).

ص: 37

1- بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الکافی ج 1 ص 294، التوحید ص 212، الخصال ص 211، کمال الدین ص 276، معانی الأخبار ص 65، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 229، تحف العقول ص 459، تهذیب الأحکام ج 3 ص 144، کتاب الغیبة للنعمانی ص 75، الإرشاد ج 1 ص 351، کنز الفوائد ص 232، الإقبال بالأعمال ج 1 ص 506، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 297، المستدرک للحاکم ج 3 ص 110، مجمع الزوائد ج 7 ص 17، تحفة الأحوذی ج 3 ص 137، مسند أبي يعلى ج 11 ص 307، المعجم الأوسط ج 1 ص 112، المعجم الكبير ج 3 ص 179، التمهيد لابن عبد البرّ ج 22 ص 132، نصب الراية ج 1 ص 484، کنز العمال ج 1 ص 187 و ج 11 ص 332، 608، تفسیر الثعلبی ج 4 ص 92، شواهد التنزیل ج 1 ص 200، الدر المنثور ج 2 ص 259.

بعد از آن پیامبر، ولایت دوازده امام را بازگو کرد و از مردم بیعت گرفت، آری، برنامه ای که خدا برای غدیر در نظر گرفت، اسرار فراوانی دارد، این که مردم از خانه بیرون بیایند و مسیری را بپیمایند، نتیجه های زیادی دارد، وقتی انسان برای يك کار، زمان زیادی صرف کند، اهمیت آن را بیشتر درك می کند.

در «کاروان غدیر» هم برنامه همین است که مردم مسیری را با پای پیاده بپیمایند، این کار در آنها، حالت معنوی خاصی ایجاد می کند و زمینه را آماده می کند که در پایان مراسم با امام زمان بیعت کنند و برای ظهورش از عمق وجودشان، دعا کنند.

در روز غدیر، حَسَّان (شاعر عرب) نزد پیامبر آمد و چنین گفت: «آیا اجازه می دهی شعری را که امروز در مدح علی (علیه السلام) سروده ام بخوانم؟»، پیامبر به او اجازه داد و او شعر زیبای خود را خواند. (1)

باید در کاروان غدیر از شعر هم استفاده کرد، باید شاعران را تشویق کرد که شعر بخوانند، به مداحان با اخلاص فرصت داد تا برنامه خود را اجرا کنند، به راستی چرا حافظه کودکان ما از شعرهای مختلف پر است اما آنان شعری درباره غدیر حفظ نیستند.

این سخن امام رضا (علیه السلام) است: «هر کس در روز غدیر مؤمنی را غذا بدهد، مانند این است که همه پیامبران و بندگان خوب خدا را غذا داده است». (2)

کسی که در این روز گروهی از مردم را اطعام می کند به چه مقدار از ثواب می رسد؟ شاید کسی آن قدر پول نداشته باشد که غذای زیادی، تهیه کند، ولی او می تواند مقداری شیرینی تهیه کند و در بین کودکان، تقسیم کند، این کار که هزینه زیادی ندارد، هر کس باید به اندازه توانش به میدان آید، مهم این است که من و تو، بی خیال نباشیم و در حد توان خود، در این مسیر گام برداریم.

آری، غدیر مهم ترین و بالاترین سند حَقَّانِیَّتِ تشیع است و باید اجتماع شیعیان در روز غدیر، باشکوه ترین اجتماع باشد. پیامبر می دانست که در میان مسلمانان، گروهی از منافقان حضور دارند و به فکر دسیسه ها و نقشه های خود هستند، ولی این امر باعث نشد که پیامبر از چیزی که خدا از او خواسته بود، کوتاه بیاید، او وظیفه خود را انجام داد و از فتنه ها و دسیسه های حزب شیطان نهراسید. ما هم باید در روز غدیر با تمام وجود به میدان بیاییم و هرگز از کسانی که کارشکنی می کنند هراسی به دل راه ندهیم، آری، غدیر، هویت ما شیعیان است و ما از این هویت خویش، ذره ای کوتاه نمی آییم.

ص: 38

1- لا تزال يا حَسَّان مؤيِّداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك: خصائص الأئمة ص 42، الإرشاد ج 1 ص 177، بحار الأنوار ج 21 ص 388.

2- و من أطعم مؤمنا كان كمن أطعم جميع الأنبياء و الصديقين: اقبال الاعمال ج 1 ص 465.

ما وظیفه داریم این پیام را به گوش همه برسانیم، هر کس با هر توانایی که دارد باید این پیام را به دیگران برساند، بر همه پدران لازم است که نسل به نسل، تا روز قیامت، فرزندانشان را از پیام غدیر آگاه کنند، در مراسم «کاروان غدیر» همه باید با فرزندان خود شرکت کنند.

در اینجا سخنان خود را (که درباره اهمیت غدیر بود) تمام می کنم، الآن وقت آن است تا به سفر تاریخی خود برگردیم!

آری، ما در سال 352 هجری در شهر بغداد هستیم، روز عید غدیر است، شیعیان جشن باشکوهی برگزار کرده اند، برای اولین بار است که غدیر با حضور اجتماعی مردم همراه شده است، من و تو همراه با هزاران نفر در کاروان غدیر شرکت کردیم.

چه روز خوبی است امروز! خاطره آن هرگز از یادمان نخواهد رفت، خدا را شکر که شیعیان توانستند به آرزوی خود برسند، امروز روز شادی شیعیان است، امروز روز غم و اندوه شیطان است، هر کس که بر راه باطل است امروز غمناک است!

ص: 39

اینجا بغداد است، دوازده روز از روز غدیر می گذرد. ماه «محرم» فرا رسیده، ماهی که سراسر غم و اندوه است و باید لباس سیاه بر تن کرد و بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام) اشک ریخت.

شیعیان بغداد تصمیم می گیرند تا در روز عاشورا، «دسته عزاداری» راه بیاندازند و به خیابان بیابند و به سر و سینه بزنند، این اولین بار است که هیأت عزاداری، شکل می گیرد، تا امروز به شیعیان اجازه نمی دادند این گونه مراسم عزاداری برپا کنند، وقتی «هیأت» بیرون بیاید و مردم با لباس سیاه در خیابان ها عزاداری کنند، عاشورا زنده می شود و جلوه آن در جامعه بیشتر می شود.

روز عاشورا که می شود بازارهای بغداد برای سوگواری بسته می شود، پرده های سیاه در شهر نصب می شود، شیعیان (زن و مرد) در حالی که لباس مشکی به تن کرده اند به خیابان ها می آیند، نوحه خوانان نوحه می خوانند و مردم بر سر و صورت می زنند و بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام) اشک می ریزند و عزاداری می کنند، خیلی ها آب نمی نوشند و به یاد تشنگی امام حسین (علیه السلام)، تشنگی را تجربه می کنند. (1)

در شهر شوری بر پا می شود، دشمنان با این کار مخالف هستند، جمعی از آنان در دسر برای عزاداران درست می کنند، ولی شیعیان دست از عزاداری بر نمی دارند و نمی گذارند «دسته عزاداری» تعطیل بشود. این اولین بار است که در بغداد، این مراسم برگزار می شود. (2)

وقتی اهل سنت این مراسم را می بینند می پرسند: «امروز چه خبر است؟ چرا این مردم، این گونه اشک می ریزند و بر سر و سینه می زنند؟»، این سؤال همان چیزی است که شیعیان می خواستند در ذهن ها به وجود آید! به راستی امروز چه خبر است؟

هر کس این سؤال به ذهنش برسد، به دنبال پاسخش خواهد بود و به عاشورا و مظلومیت امام حسین (علیه السلام) خواهد رسید و مهم ترین گام را به سوی حقیقت برخواهد داشت، رسیدن به حقیقت با همین سؤال، شروع می شود، رسیدن به سؤال خوب، راه نجات و رستگاری است. هیأت های عزاداری این سؤال را در ذهن برمی انگیزند و مخاطب خود را به چالش می کشند تا فکر کند و سؤال پرسد، آری، مراسم عزاداری چیزی است که اندیشه «استاد غزالی» را به تباهی می کشاند!

«استاد غزالی!»

ص: 40

1- وفيها في عاشر المحرم أمر معز الدولة الناس أن يغلقوا دكاكينهم وأن يظهروا النياحة وأن يخرج النساء منشورات الشعور مسودات الوجوه قد شققن ثيابهن ويلطمن وجوههن على الحسين بن علي رضي الله عنهما ففعل الناس ذلك ولم يقدر السنية على منع ذلك لكثرة الشيعة والسلطان معهم: تاريخ ابن خلدون ج 3 ص 425، الكامل في التاريخ ج 8 ص 549، المختصر في اخبار البشر لابن ابى الفداء ج 2 ص 104، اعيان الشيعة ج 2 ص 486، نهاية الارب في فنون الادب ص 26.

2- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 74.

شاید نام او را شنیده باشی! همان کسی که سنی‌ها او را «امام غزالی» می‌خوانند و او را «سرآمد عارفان» می‌دانند، این سخن از اوست: «اگر کسی جریان کربلا و کشته شدن حسین را برای مردم بگوید، کار حرامی انجام داده است. شما باید از این کار حرام دوری کنید. شما مواظب زبان خود باشید، این زبان شما باید ذکر خدا بگوید، نه این که به گناه و کار حرام مشغول باشد!». (1)

آری، استاد غزالی سعی می‌کند تا حقیقت را پنهان سازد، در نظام فکری او، نقل تاریخ، گناه است زیرا باعث کشف حقیقت می‌شود!

من می‌دانم که استاد غزالی این سخن را در قرن پنجم می‌گوید و ما اکنون (در این سفر تاریخی) در قرن چهارم هستیم، ولی سخن غزالی برگرفته از تفکری است که اهل سنت دارند، این سخن ریشه در سیاستی دارد که سال‌ها در میان اهل سنت رواج داشته است، اکنون شیعیان بغداد به میدان آمده‌اند تا با این تفکر مبارزه کنند، «هیأت‌گذاری» یک صحنه جنگ نرم است، نباید از اثر آن غافل باشی.

امروز شیعیان به میدان آمده‌اند زیرا حدیثی مهم از امام باقر (علیه السلام) شنیده‌اند، آن حضرت، یک روز به یارانش رو کرد و فرمود: «عده‌ای هستند که از ستم‌هایی که دشمنان بر ما روا داشته‌اند، بی‌خبرند، چنین افرادی، شریک دشمنان ما هستند». (2)

این حدیث مرا به پیمودن راه شیعیان بغداد فرا می‌خواند، من نباید نسبت به عاشورا و غدیر، بی‌توجه باشم، چرا که اگر بی‌توجهی کردم، راه را گم می‌کنم و شریک دشمن به حساب می‌آیم، عاشورا و غدیر، دو حکایت از گذشته نیست، بلکه حکایت زندگی امروز است! اگر من آن دو حادثه را ندانم، در زمین دشمن، بازی می‌کنم، با ندانستن، به دشمن کمک می‌کنم و به راحتی فریب دسیسه‌های آنان را می‌خورم و به بیراهه می‌روم!

آری، حقیقت دین چیزی جز «توئی» و «تبری» نیست، توئی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبری یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن! این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «دین چیزی غیر از محبت ما و دشمنی با دشمنان نیست». (3)

این سخن را نباید از یاد برد: همان قدر که توئی مهم است، تبری هم مهم است، بی‌زاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) باعث می‌شود انسان گرفتار راهزن‌ها نشود، برای همین است که اهل بیت (علیهم السلام) به «تبری» تأکید زیاد کرده‌اند. یکی از شیعیان نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و گفت: یکی از آشنایان من، حضرت علی (علیه السلام) را دوست دارد، اما از دشمنان او، بی‌زاری نمی‌جوید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «چنین

ص: 41

- 1- قال الغزالي: يحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين وحكايته...: الصواعق المحرقة ص 221، وراجع الغدير ج 10 ص 211.
- 2- . عن أبي جعفر (ع) قال: من لم يعرف سوء ما اتى إلينا من ظلمنا وذهاب حقنا وما ركبنا به، فهو شريك من أتى إلينا فيما ولينا به: بحار الأنوار ج 27 ص 55.
- 3- . قال: يا زياد، هل الدين إلا الحبّ والبغض؟ تفسير فرات الكوفي ص 430، مستدرک الوسائل ج 12 ص 226، بحار الأنوار ج 65 ص 63، جامع أحاديث الشيعة ج 16 ص 210.

شخصی دشمن ماست، پشت سر چنین شخصی، نماز نخوان زیرا او شایستگی امام جماعت شدن را ندارد» (1).

حتماً نام «سقیفه» را شنیده‌ای، سقیفه، باغی در کنار مدینه بود، آنجا سایبانی داشت، فتنه‌گران بعد از این که از شهادت پیامبر با خبر شدند در آنجا جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند. وقتی «عاشورا» زنده شود، نفرت از «سقیفه» در دل‌ها جای می‌گیرد، برای همین است که دشمنان با زنده کردن عاشورا، مخالف هستند، آنان تلاش می‌کنند تا عاشورا از یاد برود تا کسی از «سقیفه» نفرت پیدا نکند.

اکنون می‌خواهم شعری را که یکی از علمای شیعه سروده است برایت بازگو کنم، او وقتی به یاد آن افتاد که در کربلا، آن قوم ستمگر، به گلوی شیرخواره امام حسین (علیه السلام) تیر زدند، دلش سوخت و چنین سرود:

فَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرَمَلَهُ *** وَ إِنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

سَهْمٌ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيْفَةِ *** وَقَوْسُهُ عَلَيَّ يَدِ الْخَلِيفَةِ

«آیا حرمله به گلوی علی اصغر (علیه السلام) تیر زد؟ نه. تیر را کسی به سوی او رها کرد که زمینه ساز ظلم و ستم بود، تیری که گلوی او را برید از طرف سقیفه آمد، تیر از کمانی رها شد که دست خلیفه بود».

آری، سقیفه، آغازگر ظلم و ستمی است که بر اهل بیت (علیهم السلام) روا شد، همه ظلم‌ها از آنجا آغاز شد، اگر در مدینه، در خانه فاطمه (علیها السلام) را آتش نمی‌زدند، اگر آن روز دختر پیامبر را با تازیانه نمی‌زدند، کسی جرأت نمی‌کرد در کربلا، تیر به گلوی علی اصغر (علیه السلام) بزند...

خدا را شکر که مراسم روز عاشورا برگزار شد! برای اولین بار شیعیان، هیأت‌های عزاداری را در بغداد راه انداختند، بغداد، «قطب جهان اسلام» است، این خبر به گوش همه مسلمانان می‌رسد، حتماً می‌دانی که قسمتی از بازار بغداد، مخصوص اهل «چین» است، همه مغازه‌داران آن قسمت از کشور چین هستند، امروز بغداد، قطب تجارت جهان است، (بازرگانان از چین در شرق تا فرانسه در غرب به بغداد رفت و آمد دارند). این نشان می‌دهد که تاجران از سراسر دنیا به بغداد رفت و آمد دارند، روز عاشورا که بازار تعطیل شد، آنها از خود پرسیدند: «چه خبر شده است؟»، آنها آن جمعیت عزادار را دیدند و این بزرگ‌ترین کار فرهنگی بود که پیامش به همه خواهد رسید. (2).

ص: 42

1- . هذا مخلط و هو عدو لاتصل خلفه و لاکرامة: تهذيب الاحکام ج 3 ص 28، وسائل الشیعة ج 8 ص 309.

2- بازار مخصوص خارجیان در باب الشام بود، در قسمت شرقی بغداد بازارهای گوناگونی وجود داشت، از جمله بازار گل فروشان، مواد غذایی، گوسفند فروشان، کتاب فروشان و بازار مخصوص چینیان: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 38.

همسفرم! نمی دانم آیا این سخن مرا قبول داری؟ من بر این باورم که ما باید به سؤالات جوانان، احترام بگذاریم و اجازه بدهیم ذهن جستجوگر آنها، سؤالات خود را مطرح کند، این جوانان، سرمایه های مکتب تشییع هستند، چقدر خوب است ما به آنان احترام بگذاریم و آنان را به ساحل آرامش برسانیم.

از من می خواهی تا شفاف تر سخن بگویم، می خواهی بدانی که منظور من چیست، یادت هست در روز عاشورا، جوانی نزد من آمد و از من سؤال پرسید، سؤال آن جوان مرا به فکر فرو برد، اسم او، فرهاد بود. او از من پرسید: «آیا بیرون آمدن مردم و دسته عزاداری، چیز جدیدی است؟ آیا اهل بیت (علیهم السلام) آن را تأیید می کنند؟».

فرهاد در جستجوی حقیقت بود، ما وظیفه داریم او را قانع کنیم، یادت هست همان روز، چند نفر که در اطراف ما بودند با سردی با فرهاد برخورد کردند، کار آنها درست نبود، من در این مدت در جستجوی جواب آن سؤال بودم و خدا را شکر که توانستم به جواب برسم.

آن روز من به فرهاد قول دادم که به دنبال پاسخ بروم، او آدرس خود را به من داد، اکنون می خواهم به دیدارش بروم، آیا تو همراه من می آیی؟

فرهاد در بازار «عطرفروشان» است، باید به آنجا برویم، بازاری که صد مغازه عطاری دارد و بهترین عطرها در آنجا به فروش می رسد، وارد آن بازار می شویم، به به! چه بوی خوشی به مشام می رسد، به سوی مغازه فرهاد می رویم.

فرهاد از دیدن ما خوشحال می شود، شاگردش برای ما شربت گلاب و عسل می آورد، دیگر وقت آن است سخن خود را آغاز کنم، این سخنان، همان گمشده اوست...

وقتی سپاه یزید، امام حسین (علیه السلام) را در کربلا شهید کردند، امام سجّاد (علیه السلام) و زنان را اسیر کردند و به شام بردند، بعد از مدّتی، یزید آنها را آزاد کرد و به مدینه فرستاد.

کاروان اسیران از شام حرکت کرد، وقتی این کاروان نزدیک مدینه رسید، امام سجّاد (علیه السلام) دستور توقف داد و سراغ شخصی به نام «بشیر» را گرفت، وقتی «بشیر» نزد امام آمد، امام به او گفت: «ای بشیر! پدر تو، شاعر بود، آیا تو هم می توانی شعر بسرایی؟»، بشیر گفت: «آری»، امام فرمود: «از تو می خواهم به سوی مدینه بروی و مردم را از آمدن ما با خبر کنی».⁽¹⁾

بشیر سوار بر اسب خود شد و به سوی مدینه رفت، امام دستور داد تا در همان جا خیمه ها را برپا کنند و زنان و بچه ها در خیمه ها استراحت کنند.

ص: 43

1- فلما قربنا منها نزل علي بن الحسين (ع) فحط رحله، وضرب فسطاطه وأنزل نساءه، وقال: يا بشير! رحم الله أبك، لقد كان شاعراً...: مشير

بشیر با اسب شتابان رفت تا به مدینه رسید، از دروازه شهر وارد شد و فریاد برآورد: «یا أَهْلَ یَثْرَبَ لاَ مَقَامَ لَکُمْ...»؛ «ای مردم مدینه، دیگر در خانه های خود نمانید...».

همه مردم گفتند: چه خبر است؟ همه در مسجد پیامبر جمع شدند، بشیر به آنان خبر داد که امام حسین (علیه السلام) مظلومانه شهید شده است و اکنون امام سجاد (علیه السلام) همراه با زنان به نزدیکی مدینه رسیده اند. (1)

مردم با گریه و اشک به سوی خارج مدینه حرکت کردند، غوغایی برپا شد و راه بسته شد زیرا همه جا، ازدحام جمعیت شده بود، قیامتی بر پا شده بود، همه گریه می کردند، مردم کنار خیمه امام سجاد (علیه السلام) جمع شدند، اینجا بود که آن حضرت برای مردم، خطبه خواند و چنین فرمود: «ای مردم! پدرم را کشتند و سرش را بر نیزه کردند، هفت آسمان در عزای او گریستند... ما را طوری به اسارت بردند که گویا ما فرزندان قومی کافر هستیم! پیامبر چقدر سفارش ما را به امت خود می نمود و از آنها می خواست که به ما محبت کنند. به خدا قسم، اگر او به جای آن سفارش ها، از امت خود می خواست که با فرزندان او جنگ کنند، این امت، بیش از این نمی توانستند در حق ما ظلم کنند». (2)

به راستی چرا امام سجاد (علیه السلام) مستقیم به مدینه نرفت؟ چرا کاروان را در بیرون شهر متوقف کرد؟ چرا او بشیر را فرستاد که به مردم خبر بدهد و مردم از شهر خارج شوند و فاصله ای را طی کنند؟ (فاصله محل توقف امام تا مدینه، فاصله زیادی بوده است که بشیر این فاصله را با اسب رفت).

هدف امام این نبود که فقط مجلس عزا بگیرد، بلکه او می خواست مردم از خانه بیرون بیایند تا مراسم آنها دیده شود، «کاروان غدیر» و «هیأت عزاداری» هم همین کار را می کند، آری، آن روز مردم گریه کنان آن مسیر را پیمودند و غوغایی برپا شد.

وقتی فرهاد این سخنان را می شنود، بسیار خوشحال می شود، او پاسخ سؤال خود را پیدا کرده است، او خدا را شکر می کند که به جواب سؤال خود رسیده است، اکنون من به او می گویم: «لطفاً همراه من بیا!». او مغازه اش را به شاگردش می سپارد، با هم حرکت می کنیم. ما به سوی بازار «پنبه فروشان» می رویم، من در جستجوی همان پیرمردی هستم که قبلاً با او آشنا شده ام، پیرمردی که بسیار باصفا است و اهل بصره است و سال هاست که در بغداد زندگی می کند. (3)

ص: 44

1- أنشأت أقول : یا أَهْلَ یَثْرَبَ لاَ مَقَامَ لَکُمْ بها قُتِلَ الحسین فأمعني مدرأئ... بحار الأنوار، ج 45، ص 147 .

2- أيتها الناس! فأی رجالات منکم یسرون بعد قتله، أم أیة عين منکم تحبس دمعها وتضن عن انهما لها؟... مشیر الأحران، ص 112؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 147 .

3- «برای داد و ستد هر کالایی در بغداد، بازاری وجود داشت... بازارهای میوه، البسه، پنبه، کتاب فروشان هر کدام بیش از یکصد باب مغازه داشت، بازار صرافان و عطاران در کرخ بود»: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 39.

وقتی پیرمرد ما را می بیند از جا بلند می شود و ما کنار او می نشینیم، پسران او، مشتری ها را راه می اندازند. من به او چنین می گویم:

-- مدتی قبل ماجرای یکی از اجداد خود را برایم گفتید که از یاران امام صادق(علیه السلام) بود.

-- آقای نویسنده! پس آمده ای که بار دیگر حکایت او را تعریف کنم.

-- آری، فرهاد گمشده ای دارد، اگر لطف کنی آن حکایت را بازگو کنی، به فرهاد کمک بزرگی کرده ای.

-- من با افتخار در خدمت شما هستم، ولی فعلاً با هندوانه پذیرایی شوید!

چند نفر از همسایه ها هم به جمع ما می پیوندند و همه پذیرایی می شویم، حالا وقت آن است که پیرمرد برای ما حرف بزند، همه سراپا گوش هستند، بعضی ها چند بار این ماجرا را از او شنیده اند، اما باز هم دوست دارند آن را بشنوند پیرمرد سخنش را آغاز می کند...

ما از نسل «ابن حمّاد» هستیم، ما اهل بصره هستیم که به بغداد مهاجرت کرده ایم، «ابن حمّاد» در زمان امام صادق(علیه السلام) زندگی می کرد، همان زمان که عباسیان در حال مبارزه با امویان بودند، قدرت امویان ضعیف شده بود و شهرها یکی پس از دیگری از دست امویان آزاد می شد. در آن زمان، شیعیان از این ماجرا خوشحال بودند زیرا این درگیری باعث شده بود تا آنان آزادی پیدا کنند و بتوانند به نشر مکتب تشیع پردازند و آموزه های زیبای آن را مطرح کنند، شیعیان در آن زمان، به راحتی می توانستند عزاداری کنند و به کربلا بروند و کسی مزاحم آنان نبود.

يك سال، «ابن حمّاد» به سفر حج رفت، او در مدینه نزد امام صادق(علیه السلام) رفت، آن وقت بود که آن حضرت به او گفت: «ابن حمّاد! به من خبر رسیده است که در نیمه شعبان، گروهی از مردم اطراف کوفه به سوی کربلا می روند، همراه آنان زنان هم هستند و بر امام حسین(علیه السلام) ندبه می کنند، در میان آنان، عده ای قرآن می خوانند، عده ای ماجرای روز عاشورا را بازگو می کنند، عده ای هم گریه می کنند و عده ای هم مرثیه می خوانند».

ابن حمّاد پاسخ داد: «آقای من! آری. این چنین است. من خودم در یکی از سفرها همراه آنان بوده ام و این صحنه ها را با چشم دیده ام».

اینجا بود که امام صادق(علیه السلام) فرمود: «خدا را حمد و ستایش می کنم که در میان مردم، گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و مدح ما را می نمایند و برای ما مرثیه می خوانند، ستایش خدایی را که دشمنان ما را طوری آفرید که بر شیعیان طعنه می زنند».(1)

ص: 45

1- بلغني أن قوماً يأتونه من نواحي الكوفة أناساً من غيرهم و نساء يندبهن و ذلك في النصف من شعبان فمن بين قارئ يقرأ و قاص يقص و نادب يندب و قائل يقول المراثي، فقلت: نعم جعلت فداك قد شهدت بعض ما تصف، فقال: «الحمد لله الذي جعل في الناس من يفد إلينا و يمدحنا و يرثي لنا و جعل عدونا من يطعن عليهم من قرابتنا و غيرهم يهدونهم و يقبحون ما يصنعون»: كامل الزيارات ص 326، و مسائل

الشيعة ج 1 ص 599، بحار الانوار ج 98 ص 74.

سخن پیرمرد به پایان می رسد، تو اکنون متوجه می شوی که در آن زمان، شیعیان به صورت گروهی به سوی کربلا حرکت می کردند و در آن مسیر، عزاداری می کردند و مرثیه می خواندند و اشک می ریختند و نذبه می کردند، دیگر خود نتیجه می گیری که بیرون آمدن مردم برای زنده کردن یاد اهل بیت (علیهم السلام) کاری پسندیده است، در کاروان شادی، مدح و در هیأت عزاداری، مرثیه می خوانند، این همان چیزی است که امام صادق (علیه السلام) آن را تأیید کرده است و خدا را به خاطر آن، حمد و ستایش نموده است!

به من نگاه می کنی، می بینی که من در فکر فرو رفته ام، خیلی دوست داری بدانی به چه اندیشه دارم، این حدیث زیباترین و مهم ترین حدیثی است که در همه زندگانی خود شنیده ام! من عاشق این حدیث هستم! چه کنم؟ ای کاش می توانستم آن را با آب طلا بنویسم! ای کاش این حدیث بر کاشی های حسینیّه ها نقش می بست! ای کاش این حدیث بر پرچم های هیأت ها و کاروان ها جلوه گری می کرد! ای کاش نوجوانان شیعه این حدیث را حفظ می کردند! این حدیث، رازِ هویت شیعیان است، این شعار تشیّع است، چقدر متن عربی این حدیث زیبا و نورانی است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَقْدُ إِلَيْنَا وَيَمْدَحُنَا وَيَرْثِي لَنَا...».

آری، امام صادق (علیه السلام) در این حدیث، شیعیان را به چهار گروه تقسیم می کند:

1 - گروهی که ماجرای کربلا را بازگو می کنند (روضه خوانی بدون شعر).

2 - گروهی که مدح اهل بیت (علیهم السلام) می خوانند.

3 - گروهی که مرثیه می خوانند (روضه خوانی با شعر)

4 - گروهی که اشک می ریزند و گریه می کنند.

این نشان می دهد که خوب است هر کس در این مراسم، هر کاری که از دستش بر می آید انجام بدهد، چقدر زیباست هر کس هر توانایی که دارد به میدان آورد و آن را خرج اهل بیت (علیهم السلام) کند، کسی که سخنران یا شاعر یا مداح است باید برای مردم برنامه اجرا کند، کسی که این هنر را ندارد، می تواند مستمع خوبی باشد، در روز عاشورا، گریه کن خوبی باشد و در روز غدیر با دقت به برنامه ها توجه کند و بر شور و شوق آن مراسم بیافزاید.

فرهاد از جا برمی خیزد و روی آن پیرمرد را می بوسد و از او تشکر می کند و اشک شوق می ریزد، اکنون او دیگر می داند که کاروان غدیر یا هیأت عزاداری، چیزی نیست که تازه درست شده باشد، بلکه این دو، ریشه در تاریخ دارد و اساس و ریشه آن، سخن اهل بیت (علیهم السلام) است.

یکی از همسایگان که سال ها در پای منبر علما بوده است، وقتی اشک شوق فرهاد را می بیند، چنین می گوید:

-- يك روز نزد «ابن قولويه» رفته بودم، او این حدیث را برای ما بازگو کرد، او این حدیث را در کتاب «کامل الزیارات» ذکر کرده است.

-- من این مطلب را نمی دانستم.

ص: 46

-- آیا می دانی امام صادق (علیه السلام) خدا را به خاطر این کار شیعیان، ستایش می کند و این نشان می دهد که این نعمت بزرگی است و هر کس توفیق بر آن پیدا کند باید شکرگزار خدا باشد، امام در سخن خود از کلمه «جَعَلَ» استفاده می کند، یعنی خدا چنین اراده کرده است و گروهی از شیعیان را این گونه آفریده است که یاد اهل بیت (علیهم السلام) را زنده نگاه می دارند.

-- اگر این کار خداست، پس هرگز دشمنان نخواهند توانست این مراسم را از بین ببرند. اکنون فهمیدم که این خداست که در دل شیعیان، غوغایی به پا می کند و آنان برای برگزاری این مراسم، سر از پا نمی شناسند. تو هم برخیز و چراغی روشن کن!

-- آری، وقتی خدا اراده کند که چراغی را روشن نگاه دارد، آن چراغ خاموش شدنی نیست!

یکی از پسران رو به پیرمرد می کند و می گوید: «پدر جان! قسمت آخر حدیث را بار دیگر بازگو کن!». ما هم به پیرمرد رو می کنیم، او می فهمد که ما نیز مشتاق شنیدن هستیم و از شنیدن «سخن دوست» خسته نشده ایم، پس او می گوید: امام صادق (علیه السلام) در پایان سخن خود چنین فرمود: «ستایش خدایی را که دشمنان ما را طوری آفرید که بر شیعیان طعنه می زنند».

همه به فکر فرو می رویم! به راستی چه رمز و رازی در این سخن نهفته است؟ مخالفت بدخواهان، ریشه در پلیدی ذات و طینت آنها دارد، خدا راه حق و باطل را برای انسان ها روشن نمود و به آن ها اختیار داد، هر کسی باید راه خودش را خودش برگزیند، دشمنان به دنبال هوس های خود می روند و راه باطل را انتخاب می کنند، کسی که پیرو شیطان و تاریکی است نمی تواند در جستجوی نور باشد.

تاریکی با روشنائی، دشمنی دارد، باطل با حق ستیز دارد، این قانون است، وقتی شیعیان برای زنده کردن نور اهل بیت (علیهم السلام) از خانه ها بیرون می آیند و هیأت یا کاروان راه می اندازند، نور معنوی این مراسم، آسمان ها را در بر می گیرد، پیروان شیطان از این نور بیزار هستند، نمی توانند طاقت بیاورند، پس شروع به کارشکنی می کنند، این دشمنی، همیشه ادامه خواهد داشت. هیچ چیز مانند مراسم هیأت عزاداری و جشن غدیر، دل شیطان را به درد نمی آورد، او از هر راهی استفاده می کند تا مانع این کار بشود.

نکته مهم این است: این ستیز، نشان می دهد که شیعه راه درست را پیموده است، وقتی کارشکنی حزب شیطان شروع می شود و آنان به شیعیان طعنه می زنند، معنای این کار این است که شیعیان، راه حقیقت را یافته اند. اگر حزب شیطان در آرامش باشد و غوغا نکند، معلوم می شود که در این طرف، خبری از نور خدا نیست، وقتی که فریاد حزب شیطان بلند شد و طعنه زد، پس باید خدا را شکر کرد که شیعیان راه خود را یافته اند و به منزل رستگاری نزدیک شده اند.

همسفرم! می بینی که این حدیث، چقدر می تواند پاسخ شبهات را برطرف کند و به ما بیاموزد که هر جا دشمن بر ما طعنه زد، باید بدانیم که راه را درست رفته ایم و دشمن احساس خطر کرده است، پس دیگر نباید از غوغای دشمن، هراسان شوم، بلکه باید از امام خود یاد بگیرم که باید در برابر غوغای دشمن، شکر خدا را به جا آورم.

هر وقت طوری حرکت کردم که دشمن آرام بود، آن وقت باید هراسان شوم که چه کرده ام که دشمن از من راضی است! اگر کتابی نوشتم که دشمن بر من طعنه زد، باید شادمان باشم ولی اگر کتابی نوشتم که دشمن، آرام بود، آن روز باید در راه خود، شك کنم! آری، ما اکنون ملاك و معیار را یافته ایم، دشمن بداند که ما از طعنه او، شادمان هستیم و شکر خدا را می کنیم.

دیگر وقت آن است که با این جمع باصفا خداحافظی کنیم، تو نگاهی به فرهاد می کنی، او دیگر به یقین رسیده است، او مانند کسی است که به ساحل رسیده است، همه وجود او، آرامش شده است، او تصمیم گرفته است تا این سخنان را برای دوستان خود بازگو کند تا آنها با شور و شوق بیشتری در مراسم غدیر و دسته های عزا شرکت کنند.

با پیرمرد خداحافظی می کنیم و از بازار بیرون می آییم، نزدیک ظهر شده است، فرهاد ما را برای نهار به خانه اش دعوت می کند، او تعارف نمی کند، واقعاً دوست دارد مهمان او باشیم.

دعوت او را می پذیریم، به خانه اش می رویم، دختر کوچک او با چادری زیبا نزد ما می آید، اسم او فاطمه است، این خانه در کنار رود دجله است، نسیم خنکی از آب دجله میوزد، نماز را در حیاط می خوانیم و بعد نهار می خوریم.

بعد از نهار به فرهاد رو می کنم و می گویم:

-- فکر کنم که سال آینده در مراسم غدیر و عاشورا شرکت خواهی کرد.

-- آری.

-- آیا دخترت را هم به آن مراسم می بری؟

-- به این موضوع فکر نکرده ام.

اینجاست که فرصت را غنیمت می شمارم و از حدیث ابن حمّاد سخن می گویم، در آن حدیث، از حضور زنان سخن به میان آمده است، زنانی که ندبه و عزاداری می کردند، ابن حمّاد صدای گریه آنان را شنیده است، به گریه ای که بی صدا باشد، ندبه نمی گویند، ما حضور زنان را در چنین مراسمی می بینیم و روشن است که حضور آنان، همراه با حجاب و مطابق با دستوره های دین بوده است.

آری، نقش زنان در زنده نگاه داشتن مکتب تشیع را نمی توان انکار کرد، هر کس که محبت اهل بیت (علیهم السلام) را دارد آن را از مادر به ارث برده است، اگر زنان را از این مراسم حذف کنیم، کودکان را حذف کرده ایم، زیرا کودکان بیشترین تأثیر را از مادر خود می گیرند!

دیگر وقت خداحافظی است، ما از فرهاد تشکر فراوان می کنیم و سپس با او خداحافظی می نمایم، تو هم مثل من یقین داری که او هر سال با خانواده اش در مراسم غدیر و عاشورا خواهد آمد.

در مسیر بازگشت از ساحل دجله عبور می‌کنیم، به من نگاه می‌کنی که در فکر فرو رفته‌ام، دوست داری بدانی به چه فکر می‌کنم، من به جایگاه «ابن قولویه» فکر می‌کنم و به نقشی که او در هویت

ص: 48

دادن به شیعیان دارد دقت می‌کنم، به راستی که شیعیان در طول تاریخ، وامدار اندیشه او هستند، او بود که با نوشتن کتاب «کامل الزیارات» به حضور اجتماعی شیعیان ارزش بخشید و همه را با این امر مهم آشنا کرد، همه ما وامدار این مرد بزرگ هستیم، اگر او و فکر و اندیشه بلند او نبود، مسیر تاریخ به گونه ای دیگر رقم می‌خورد.

اگر مکتب تشیع به رشد و بالندگی رسید به خاطر زیارت، عزاداری و حضور اجتماعی بود و این امور را این مرد بزرگ در جان و دل شیعیان، نهادینه کرد، او با کتاب خود، هویت شیعه را نظام بخشید، من در برابر عظمت او، سر تعظیم فرود می‌آورم و اعتراف می‌کنم که قلم من ناتوان است تا شکوه و نقش او را بازگو کند.

ص: 49

همسفرم! همراهم بیا تا از بغداد، خبرهایی بگیریم! سال‌های سال مراسم غدیر و هیأت عزاداری در بغداد برگزار می‌شود و این باعث رشد تشیع می‌شود، روز عاشورا، دسته‌های عزاداری به راه می‌افتد، بازار تعطیل می‌شود، عزاداران بر صورت خود، لطمه می‌زنند، پارچه‌های سیاه در بازارها آویخته می‌شود. (1)

رفت و آمد مسافران در بغداد (که قطب جهان اسلام است) زیاد است، خیلی‌ها این دو مراسم را می‌بینند و به آن فکر می‌کنند، روحی تازه در مکتب تشیع دمیده شده است، علمای شیعه هم با کمال آرامش در حال نوشتن و تقویت بنای علمی تشیع هستند، این همان عصر طلایی است که خدا آن را برای این مکتب فراهم کرد تا بعد از سال‌ها، این مکتب آسمانی از مظلومیت درآید. (2)

از شهرهای مختلف خبر می‌رسد که افراد زیادی به تشیع رو آورده‌اند، در بعضی از شهرها مراسم غدیر و عاشورا برگزار می‌شود (مثلاً) خبر می‌رسد که در قم، کاشان، کرج، مردم اقدام به برگزاری این مراسم کرده‌اند، اگر این فرصت پیش آمده پیدا کند، این فرهنگ در شهرهای دیگر هم جلوه‌گر خواهد شد. در بغداد هم تعداد شیعیان زیادتر شده است، روز به روز بر شکوفایی تشیع افزوده می‌شود. غیر از منطقه کرج، چند محله مهم دیگر بغداد (مثل محله باب الطاق) شیعه می‌شوند.

همسفرم! قبلاً برایت گفتم که آل بویه در آغاز، پیرو مذهب «زیدیّه» بودند (چهار امامی بودند)، اکنون وقت آن است تا از آن دانشمندی که آل بویه را با «دوازده امام» آشنا کرد سخن بگویم، همان کسی که باعث شد تا این مکتب آسمانی در نگاه آل بویه، زیبا جلوه کند! به راستی آن دانشمند کیست؟ نام و نشان او چیست؟

اجازه بده همه عشق و احترام خویش را تقدیم این شخص کنم و با افتخار از او در اینجا یاد کنم:

«شیخ تاج الرؤساء».

او حقّ بزرگی بر همه شیعیان دارد و متأسفانه ما حقّ او را ادا نکرده‌ایم و کمتر او را می‌شناسیم، در آن روزگار، هنوز برده داری رسم بود، او در شهرها می‌گشت و هر جا برده‌ای زیرک و باهوش می‌دید او را از صاحبش می‌خرید و او را شیعه می‌کرد و سپس آزاد می‌نمود، او یک تنه و تنها در راهی که انتخاب کرده بود گام برمی‌داشت، طاغوت در همه جا حکم رانی می‌کرد ولی او از همه آن

ص: 50

1- آیین‌های دینی - شیعی سال‌های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 83، به نقل از البداية و النهایة لابن کثیر ج 11 ص 267.

2- «در این زمان، در عراق دعوت بیشتر به رفض بود و شعائر مذهبی آنها در روز عاشورا و روز غدیر بر پا بود»، آیین‌های دینی - شیعی سال‌های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 82 به نقل از «شذرات الذهب» ج 3 ص 26.

سیاهی ها، ناامید نشد و راه خود را ادامه می داد، از دل و جان مایه می گذاشت و برای ترویج تشیع تلاش می کرد.

وقتی آل بویه به بغداد آمدند و حکومت را در دست گرفتند، او بود که با آل بویه سخن گفت و حَقَّائِیت «تشیع دوازده امامی» را برای آنان آشکار ساخت و این گونه بود که زیبایی این مکتب آسمانی برای آنان آشکار و جلوه گر شد. (1)

لحظه ای فکر کن! اگر شیخ تاج الرؤساء این کار را نمی کرد، مسیر تاریخ چگونه رقم می خورد؟ اگر همت او نبود، الآن شیعه در کجا بود و امروز در کجاست؟ پس هیچ گاه در مسیر خدمت به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در کوچک ترین کاری که می توانی انجام بدهی کوتاهی نکن و آن کار را کم مشمار!

او حقّ بزرگی بر همه ما دارد، شکوفایی تشیع از همت اوست. او که بود که ما از او بیش از این چند سطر نمی دانیم، او در چه افقی بود که این گونه نشان در بی نشانی ها دارد، آیا زمان آن نرسیده است که حقّ او را ادا کنیم و یاد و نامش را زنده کنیم؟ اگر چه رسم است که در آغاز کتاب، نویسنده، کتاب خود را به کسی تقدیم می کند ولی من در اینجا، این کتاب را به او تقدیم می کنم، کاش قبر او را می دانستم تا بوسه بر تربتش زنم، اکنون نام او را می بوسم و بر چشم می نهم...

دشمنان از شکوفایی مکتب شیعه، عصبانی هستند، ولی نمی توانند اقدامی بر ضد شیعیان انجام دهند، زیرا حکومت در دست مُعزّالدوله است و سیاست های او، هر بهانه ای را از آنها گرفته است. سنی ها در قسمت شرقی بغداد زندگی می کنند، گاهی آب دجله طغیان می کند و همه زندگی آنان به زیر آب می رود، مُعزّالدوله فرمان داده است تا در سرتاسر ساحل دجله در قسمت شرقی، سیل بند ساخته شود و همچنین پلی جدید بر روی دجله بسازند که منطقه غربی را به منطقه شرقی وصل کند.

آری، مُعزّالدوله توانست با زیرکی خود، خلیفه عبّاسی (مطیع عبّاسی) را مانند موم در دست خود داشته باشد و قدرت هر گونه اقدامی را از او بگیرد، اما شبانه روز مواظب عملکرد خلیفه بود، او

ص: 51

1- تاج الرؤساء بن أبي سعد الصيזורي من شيوخ الامامية، ذكره ابن بابويه ووصفه بالفضل والعصبية المفرطة لمذهب الامامية ونقل عن الرشيد المازندراني عن ابيه انه الذي حسن لآل بويه اعتقاد مذهب الامامية وكان إذا تفرس في الغلام التركي الفطنة اشتراه وعلمه فلذلك صاروا كثر الأتراك في زمانه إمامية: لسان الميزان لابن حجر ج 2 ص 70، در کتاب اعیان الشیعه ج 3 ص 163 همین مطلب ذکر شده است ولی به جای «ابی سعد الصیזורی» این عبارت آمده است: «ابی سعید الصیזורی». در عبارت «ابن حجر» در لسان المیزان چنین آمده است: «ذکره ابن بابویه». اکنون سوال است که منظور از «ابن بابویه» کیست. اینجا دو احتمال وجود دارد: احتمال اول این که منظور «شیخ صدوق» باشد، ولی وقتی ما کتاب های شیخ صدوق را می خوانیم چنین چیزی را نمی بینیم، پس ممکن است این مطلب در کتاب های دیگر شیخ صدوق که به دست ما نرسیده است ذکر شده بوده است. احتمال دوم این که «ابن بابویه» تصحیف شده عبارت «ابن بویه» باشد، مثلاً در در اعیان الشیعه ج 2 ص 486 از «ابن اثیر» چنین نقل می کند: «لما كان اخوه عماد الدولة علي بن بابويه يجارب ياقوتا قرب شيراز حتى هزمه»، روشن است که منظور از «علی بن بابویه» همان «علی بن بویه» است که به «معز الدولة» مشهور است. من احتمال زیاد می دهم که ابن حجر در لسان المیزان این مطلب مهم را از کتاب یا نامه ای از امرای آل بویه ذکر کرده باشد.

می دانست اگر خلیفه را زیر نظر نگیرد، دشمنان خلیفه را فریب خواهند داد و اقدامی بر ضد نظم بغداد انجام خواهند داد.

سال 356 هجری فرا می رسد، مُعزالدوله به بیماری سختی، مبتلا می شود و در بستر می افتد و دارو و درمان هم جواب نمی دهد و سرانجام او از دنیا می رود، او بیست و سه سال در بغداد حکومت کرد و قبل از مرگ خود، پسرش را که «مختار» نام داشت به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

اکنون مراسمی برگزار می شود، مختار با خلیفه عبّاسی (مُطیع عبّاسی) بیعت می کند و خلیفه همه امور حکومت را به او واگذار می نماید و به او لقب «عزالدوله» می دهد.

حتماً دیده ای که کسی در علم و دانش نابغه است ولی پسر او به جای درس خواندن، بیشتر با دوستانش به گردش می رود و به کتاب اصلاً دست هم نمی زند! پسر، راه پدر را ادامه نمی دهد، چرا؟ زیرا علاقه های پسر با پدر فرق می کند، هر کسی به چیزی علاقه دارد، یکی به کتاب عشق میورزد دیگری به رفیق!

این مثال را بازگو کردم تا عیب بزرگ حکومت هایی که موروثی هستند را بازگو کنم، مُعزالدوله، مرد سیاست و حکومت بود، او نابغه بود ولی پسرش، مختار به گونه ای دیگر است، عشق او این است که در جمع دوستانش بنشیند و برایش شعر، قصّه و حکایت بخواند و او گوش کند و...

حکومتی که در آن خلیفه عبّاسی به عنوان يك قدرت برتر وجود دارد نیاز به اقتدار بالا دارد، ولی او اهل شعر و شاعری است، برای همین در زمان حکومت او، آرام آرام، دشمنان فرصت به دست می آورند و گرفتاری هایی برای شیعیان پیش می آید.

اکنون می خواهیم از حادثه آتش سوزی سال 362 هجری سخن بگوییم، در این سال، دشمنان به منطقه گرّخ حمله می کنند و خانه های شیعیان را به آتش می کشند، در این حمله، خانه های زیادی در آتش می سوزد و هفده هزار نفر از شیعیان در آتش می سوزند و سیصد مغازه شیعیان همراه با سی و سه مسجد شیعیان می سوزد. (1)

این آتش سوزی، يك هفته طول می کشد، ریشه این حادثه این بود که خلیفه عبّاسی از غفلت مختار بهره می برد و دست های پنهان را به میدان می آورد تا شیعیان را ضعیف نماید. (2)

این جنایت دردناک، دل ها را به درد می آورد، نفرین شیعیان کار خود را می کند و چند ماه بعد، خلیفه عبّاسی (مُطیع عبّاسی) می میرد و پسرش به خلافت می رسد، اسم او «طائع عبّاسی» است، مختار با او بیعت می کند و خلیفه هم امور حکومت را به او واگذار می نماید.

ص: 52

2- وكان في ولايته مضيعةا لجانب الله فمن ذلك أنه أحرق الكرخ ببغداد فهلك فيه من الناس والأموال ما لا يحصى: الكامل في التاريخ ج 8 ص 629، أمار سوختن هفده هزار نفر از شیعیان را در کتاب «تاریخ زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد» صفحه 225 سطر اول می توانید بیابید.

شاید برای تو سؤال پیش بیاید: چرا دشمنان در سال 362 این چنین بی رحمی کردند و به شیعیان هجوم بردند و سی و سه مسجد آنان را در آتش سوزانده و هفده هزار نفر را به شهادت رساندند و بازار آنان را هم طعمه آتش کردند؟

جواب سؤال تو در جمله کوتاهی است که استاد ذَهَبی گفته است، او یکی از بزرگ ترین تاریخ نویسان اهل سنت است، او وقتی که درباره سال 362 سخن می گوید چنین می نویسد: «در این سال، شوکت شیعیان در شرق و غرب دنیا تقویت شد».(1)

آری، حضور اجتماعی شیعیان باعث این اتفاق شد و مکتب شیعه را به آن حدی از رشد و بالندگی رساند که دشمنان از مقابله با آن، ناتوان شدند و برای همین تصمیم گرفتند تا با جنایت و کشتار، رشد شیعه را مهار کنند.

پنج سال می گذرد، سال 367 هجری فرا می رسد، گویا مختار دیلمی برای حکومت داری آفریده نشده است و حکومت به مشکلات گرفتار می شود، اکنون شخص دیگری از خاندان آل بویه، حکومت بغداد را در می گیرد، نام او «عَصْدُالدُّوْلَةِ» است. (او پسرعموی مختار است). او به بغداد می آید و مختار را برکنار می کند و خودش حکومت را در دست می گیرد و با خلیفه هم بیعت می کند. او اهل سیاست و درایت است و می خواهد اقتدار را به حکومت آل بویه بازگرداند.

او قبلاً در شیراز حکومت می کرد و اکنون به بغداد آمده است، وقتی در شیراز حکومت می کرد دستور داد تا کتیبه ای بر «تخت جمشید» بنویسند و اسم دوازده امام را بر آن حگ کنند. این کتیبه برای آیندگان باقی می ماند.(2)

حتماً می خواهی بدانی که مراسم غدیر و عاشورا در بغداد در چه وضعیتی است؟ از اولین سالی که این دو مراسم برگزار شد تا امروز چهارده سال می گذرد، در این چهارده سال، شیعیان این دو مراسم را برگزار می کردند، ولی برایت گفتم که دشمنان به شیعیان حمله کردند منطقه کرخ را به آتش کشیدند و گروه زیادی از شیعیان را شهید کردند.

اکنون که عَصْدُالدُّوْلَةِ به حکومت رسیده است، دستور می دهد تا مراسم غدیر و عاشورا برگزار نشود، گویا او می خواهد فرصتی ایجاد کند تا شیعیان بتوانند دوباره جان بگیرند. او فرمان می دهد تا حرم امیر المؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) را بازسازی کنند، او بر قبر سلمان فارسی، ساختمانی باشکوه می سازد و در قسمت شیعه نشین بغداد، بیمارستان بزرگی می سازد، او منطقه کرخ را آباد

ص: 53

1- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 90، به نقل از کتاب «دول الاسلام» للذهبی ج 1 ص 223.

2- این کتیبه در سال 362 نوشته شده است: تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ص 377.

می کند، همه خانه هایی که در آن آتش سوزی ویران شده بودند را بازسازی می کند، ساختمان های بهتر و باشکوه تر ساخته می شود و بار دیگر، این منطقه به شکوفایی می رسد. (1)

«عَصْدُالدُّوْلَةِ» در سیاست هایش موفق است و می تواند خلیفه عبّاسی را در کنترل بگیرد و قدرت خود را برای دشمنان آشکار سازد.

همسفرم! آیا می خواهی نمونه ای از اقتدار عَصْدُالدُّوْلَةِ را برایت بازگو کنم؟ گاهی او به سفر می رود، يك بار او به «موصل» سفر می کند، وقتی به سوی بغداد باز می گردد به خلیفه دستور می دهد تا برای استقبال او از شهر بیرون بیاید، خلیفه هم چاره ای نمی بیند و با این که از این کار احساس حقارت می کند به بیرون شهر می رود و از عَصْدُالدُّوْلَةِ استقبال می کند.

سال 368 هجری فرا می رسد، در بغداد غوغایی به پا می شود؟ چه خبر شده است؟ این قَوْلُویَه، رهبر شیعیان از دنیا رفته است و شیعیان عزادار شده اند. اکنون این «شیخ مفید» است که مایه امید شیعیان در این روزگار است. شیخ مفید از فرصت ها بهره می برد و برای رشد مکتب تشیع تلاش زیادی می کند. (2)

شیخ مفید پشتکار عجیبی دارد، شب ها تا دیر وقت بیدار است و در دفاع از مکتب شیعه، دویست کتاب می نویسد، او گاهی به بازار می رود و به مغازه ها سر می زند، وقتی نوجوانی زیرك و باهوش می بیند که در مغازه ای، شاگردی می کند، پس او با صاحب مغازه سخن می گوید و به او پول می دهد و در مقابل، از او می خواهد تا اجازه بدهد آن نوجوان درس بخواند و شاگرد او بشود، این گونه است که او افراد زیادی را جذب می کند که هر کدام در آینده باعث رونق مکتب شیعه خواهند شد. (3)

آیا می دانی بزرگ ترین دانشمند سنی کیست؟ او «قاضی باقلانی» است که مریدان زیادی هم دارد، شیخ مفید بارها با او مناظره می کند و او را مبهوت می سازد، همین باعث می شود تا گروه زیادی از سنی ها به حَقَانِیَّتِ مکتب شیعه پی ببرند و دست از عقیده باطل خود بردارند.

آری، شیخ مفید همچون خاری در چشم دشمنان است، «خطیب بغدادی» یکی از نویسندگان اهل سنت است، او در کتاب خود، درباره شیخ مفید چنین می نویسد: «او چقدر از مردم را گمراه کرد!»، این سخن نشان می دهد که شیخ مفید نقش مهمی در شیعه کردن مردم داشته و علمای سنی نتوانسته اند کاری از پیش ببرند. (4)

ص: 54

1- زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 230، . تشیع در تاریخ، نوشته احمد رضا خضری، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 292.

2- «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه... توفی رحمه الله سنة تسع و ستین و ثلاثمائة»: خلاصة الاقوال للحلی ص 31.

3- وكان احرص الناس على التعليم، يدور على المكاتب و حوانيت الحاكة فيتلمح الصبي الفطن فسيتاجر من ابويه... سير اعلام النبلاء ج 17 ص 344

4- «كان احد الائمة الضلال!! هلك به خلق من الناس الى ان اراح الله المسلمين منه: تاريخ بغداد للخطيب البغدادي ج 3 ص 459

شش سال از آغاز حکومت عَضُدالدولة می گذرد، سال 373 هجری که فرا می رسد، او بیمار می شود و از دنیا می رود، او وصیت کرده است که پیکرش را به نجف ببرند و در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) دفن کنند و بر سنگ قبر او چنین بنویسند: «این قبر عَضُدالدولة است که دوست داشت در کنار امام خود دفن شود تا روز قیامت در امان باشد».(1)

بعد از عَضُدالدولة، پسر بزرگ او به حکومت می رسد، حکومت او چهار سال طول می کشد، دیگر فرصت نیست تا شرح دهم که چه کسانی بعد از او به حکومت رسیدند، آن قدر بدان که تا سال 447 هجری، هفت نفر دیگر از آل بویه به ترتیب حکومت کردند. در واقع از آغاز حکومت آل بویه در بغداد، ده نفر از آنان به حکومت رسیدند و صد و دوازده سال بر بغداد حکومت کردند.

راستی آیا می دانی که وقتی عَضُدالدولة از دنیا رفت، شیعیان به فکر افتادند تا مراسم غدیر و عاشورا را برگزار کنند، آنان می دانستند که این دو برنامه چقدر در رشد تشیع تأثیر دارد و باعث می شود هویت تشیع حفظ شود و کسانی که در جستجوی حقیقت هستند آن را بیابند، از طرف دیگر دشمنان که نمی توانستند رشد مکتب تشیع را تحمل کنند شروع به کارشکنی کردند.

در سال 381 هجری دشمنان به کاروان غدیر حمله کردند، در آن سال، «بهاء الدولة» حاکم بود، دشمنان پرده ها و پرچم های شیعیان را پاره کردند و نظم کاروان غدیر را به هم زدند. اینجا بود که «بهاء الدولة» آنان را دستگیر کرد و به سختی مجازات نمود.(2)

در سال های بعد، مراسم کاروان غدیر و هیأت عاشورا با شکوه برگزار می شود، هر چند این مراسم به خاطر کارشکنی دشمنان، گاهی تعطیل می شود، ولی بار دیگر باشکوه تر از قبل برگزار می شود.

ص: 55

1- هذا قبر عضد الدولة و تاجر الملة، ابي شجاع بن ركن الدولة اجب مجاورة هذا الامام التقى لطمعه في الخلاص: المنتظم في تاريخ الامم والملوك ج 14 ص 300.

2- وفي ذي الحجة يوم عيد الغدير جرت فتنة من الرافضة و اهل باب البصرة و استظهر اهل باب البصرة و حرقوا اعلام السلطان فقتل جماعة بفعل ذلك و صلبوا فقامت الهيئة و ارتدع المسفد: تاريخ الاسلام للذهبي ج 27 ص 10.

بالای درخت خرما رفته ام و دارم خرمای تازه می خورم، صاحب نخلستان به من گفته است که اگر خرمای این درخت را بچینم ده کیلو خرما به من می دهد. مشغول چیدن خرما هستم که از دور، صدای طبل و شیپور به گوشم می رسد، تعجب می کنم این وقت سال که وقت شادی و جشن نیست. بی خیال می شوم و کار خودم را انجام می دهم.

لحظاتی می گذرد، تو از راه می رسی و به من نگاه می کنی و با صدای بلند می گویی:

-- آقای نویسنده! رفته ای بالای درخت چه کنی؟

-- مگر نمی بینی دارم خرما می چینم!

-- حالا چه وقت خرما چیدن است!

-- می شود بگویی حالا وقت چه کاری است؟

-- سنی ها مراسم «جشن غار» گرفته اند، تو باید الآن در این جشن باشی و برای ما مطلب بنویسی، به جای نوشتن رفته ای بالای درخت و خرما می خوری!

-- خوب شد! خیلی خوب شد.

-- یعنی چه؟ برای چه چنین می گویی؟

-- بعداً برایت توضیح می دهم.

از درخت پایین می آیم و همراه تو به سوی مرکز شهر می رویم، چه غوغایی برپا شده است، چقدر جمعیت در اینجا جمع شده اند، چقدر شیرینی در اینجا پخش می کنند. چه خیر شده است!

من موضوع را بررسی می کنم، امروز جمعه 26 ذی الحجه سال 389 هجری است. هشت روز قبل، شیعیان جشن غدیر را برگزار کرده اند، امروز سنی ها جشنی را به نام «جشن غار» به راه انداخته اند. ماجرای غار مربوط به ابوبکر (خلیفه اول) است، وقتی پیامبر می خواست از مکه به مدینه هجرت کند، کافران مکه تصمیم گرفتند آن حضرت را به قتل برسانند، پس خانه او را محاصره کردند، علی (علیه السلام) در بستر پیامبر خوابید و پیامبر از خانه خود به سمت غار «ثور» رفتند، در بین راه، ابوبکر را دیدند، ابوبکر با پیامبر همراه شد، آنها سه روز در آن غار بودند، اهل سنت بر این باورند که این ماجرا در مثل چنین روزی اتفاق افتاده است و برای اولین بار است که این جشن را برگزار می کنند.

من پیش خود قدری فکر می کنم و خنده ام می گیرد، تو از این خنده من متعجب می شوی! کسانی که این جشن را برگزار کرده اند طرفداران «احمدبن حنبل» هستند، این ها همه «حنبلی» هستند، حتماً می دانی که اهل سنت، چهار مذهب دارند، در طول تاریخ، همواره سنی های تندرو، پیرو «احمدبن حنبل» بوده اند، در آینده کسانی پیدا می شوند که خود را پیرو احمدبن حنبل می دانند و جشن غدیر را

بدعت می دانند، آنان برگزاری هر نوع جشنی را حرام می دانند (آنان اجازه نمی دهند کسی

ص: 56

برای تولد پیامبر هم جشن بگیرد!!)، وقتی من این منظره را دیدم و گفتم: «خوب شد»، منظورم این بود که هر وقت شیعه ای با آن تندروها روبرو شد می تواند به آنها بگوید: «اگر برگزاری جشن، بدعت و حرام است پس چرا حنبلی های بغداد در قرن چهارم، جشن غار را برگزار کردند؟ آنها که به زمان احمدبن حنبل نزدیک تر بودند پس چرا آن جشن باشکوه را در بغداد برگزار کردند؟ شما که شیعیان را به خاطر برگزاری جشن، کافر می دانید لطف کنید اول، گذشتگان خود را کافر بدانید! اگر شما مرد هستید، برای همه بازگو کنید که میراث دار چه کسانی هستید».

سخنم به اینجا که می رسد، متوجّه منظور من می شوی، من سخن خود را ادامه می دهم: «سنّی ها فهمیده اند که دیگر حمله فیزیکی به جشن غدیر، فایده ای ندارد، پس به فکر حمله فرهنگی افتاده اند و به خیال خود دست به تهاجم فرهنگی زده اند و با این کار می خواهند نقش کاروان غدیر را کم رنگ کنند، آری، بیرون آمدن مردم و جشن غدیر بر پا کردن، آن قدر اثر بخش است که سنّی ها مجبور شده اند کپی برداری کنند و این مراسم جشن غار را برپا کنند».

با هم به تماشای جمعیت می نشینیم، آن شتر را نگاه کن! مثلاً کسی که داخل آن نشسته است، ابوبکر است! یک نفر هم با صدای بلند آیه 40 سوره توبه را می خواند: (لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)، به معنای آیه فکر می کنم، این آیه درباره لحظه ای است که پیامبر و ابوبکر در غار بودند و پیامبر به ابوبکر گفت: «اندوهناک نباش! خدا با ماست»، اهل سنّت این آیه را با صدای بلند می خوانند و درباره آن سخن می گویند که خدا در قرآن، این گونه درباره ابوبکر سخن گفته است!

وقتی من این سخن را می شنوم لبخند می زنم، تو از لبخند من، متعجب می شوی، من بعداً درباره این آیه سخن خواهم گفت.

همسفرم! برایت گفتم که امروز 26 ذی الحجه سال 389 است، چهار روز دیگر، ماه محرّم می شود و شیعیان سیاه پوش می شوند و عزاداری می کنند، روز عاشورا، مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) بر پا می شود.

هشت روز بعد از آن، سنّی ها مراسم عزاداری بر پا می کنند و برای «مُصْعَب» بر سر و سینه می زنند، آنان بر این باورند که سال ها پیش در چنین روزی، مُصْعَب کشته شد و اکنون باید برای او بر سر و سینه زد! این مراسم تا به حال سابقه نداشته است، حدس تو درست است، سنّی ها این مراسم را راه انداخته اند تا اثر مراسم عاشورا را کم رنگ کنند و به خیال خود، کار فرهنگی کرده باشند.

«مُصْعَب» کیست؟ او پسر «زبیر» است (حتماً نام طلحه و زبیر را شنیده ای! این دو نفر بودند که وقتی حضرت علی (علیه السلام) به حکومت رسید جنگ به راه انداختند و همراه با عایشه به بصره هجوم بردند و طرفداران حضرت علی (علیه السلام) را به شهادت رساندند)، وقتی حادثه کربلا پیش آمد، بعد از چند سال، مختار ثقفی قیام کرد و در کوفه حکومت تشکیل داد. در آن زمان، کوفه پایتخت عراق بود و هنوز شهر بغداد ساخته نشده بود. مختار ثقفی، قاتلان امام حسین (علیه السلام) را به سختی مجازات کرد. مُصْعَب با سپاهی به کوفه هجوم برد و مختار و یاران او را به قتل رساند و خودش،

حکومت کوفه را به دست گرفت، بعد از مدتی، خلیفه اموی به کوفه لشکرکشی کرد و مُصَعَب را کشت. اکنون سنّی های بغداد بر این باورند که مُصَعَب در روز هجدهم ماه محرم کشته شده است و برای او عزاداری می کنند و این مراسم را برگزار کرده اند! نکته جالب این که آنها گاهی (به صورت دسته جمعی) به کوفه می روند تا قبر مُصَعَب را زیارت کنند! (آنان با این کار می خواهند زیارت کربلا را کم رنگ جلوه بدهند و برای رقابت با فرهنگ ناب شیعه، این کار را می کنند!).

اکنون من به آن کسانی که «مراسم عزاداری» و «زیارت» را بدعت می دانند چنین می گویم: «اگر این مراسم، بدعت و حرام است پس چرا سنّی های بغداد در قرن چهارم، برای مُصَعَب این مراسم را برگزار کردند و بر سر و سینه زدند؟ شما که شیعیان را به خاطر برگزاری عزاداری، کافر می دانید لطف کنید اول، گذشتگان خود را کافر بدانید!». *

سنّی های بغداد خیال می کنند که سال به سال این دو مراسم (جشن غار و عزاداری مُصَعَب) باشکوه تر خواهد شد، تو هم مثل بعضی ها نگران هستی که شاید این مراسم بتواند مراسم غدیر و عاشورا را کم رنگ کند، دو سه بار با من در این باره سخن می گویی، من صبر می کنم تا فرصت مناسب فرا برسد.

چند ماه می گذرد، تو خبردار می شوی که بزرگان اهل سنّت جلسه ای مهم دارند و می خواهند برای باشکوه تر شدن آن مراسم با هم مشورت کنند. تو این ماجرا را به من می گویی، اکنون فرصت مناسبی است، پس وقت می گذارم و مطالب مهمی را برای تو می گویم، من چندین بار آن مطالب را بازگو می کنم تا یقین کنم تو آنها را به خوبی آموخته ای. برنامه من این است که تو به مسجدی که رهبر سنّی ها در آنجا نماز می خواند بروی و از او چند سؤال بنمایی. تو آماده هستی و می دانم که به خوبی می توانی این برنامه را اجرا کنی. در حقّ تو دعا می کنم و تو را روانه مسجد می کنم.

توبه آن مسجد می روی، بعد از نماز (در حالی که مردم سخنان تو را می شنوند) چنین می گویی:

-- من مسافری هستم که به این شهر آمده ام، سال قبل در «جشن غار» شرکت کردم، با چشم خود دیدم که شما چقدر زحمت کشیدید، ولی من يك سؤال دارم.

-- سؤال تو چیست؟

-- من شنیدم که شما آیه 40 سوره توبه را بر روی پرچم ها نوشته بودید و همه آن را می خواندند، در این آیه، پیامبر به ابوبکر می گوید: (لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)، «اندوهناك نباش! خدا با ماست».

-- بله. این آیه را باید در آن روز بخوانیم، همه باید بدانند که ابوبکر چه مقامی داشته است.

-- آیا پیامبر از خوبی ها و فضیلت ها نهی می کند؟

-- این چه سؤالی است؟ معلوم است که پیامبر هرگز از خوبی ها و فضیلت ها نهی نمی کند.

-- پیامبر به ابوبکر گفت: «نگران نباش!»، اگر این نگرانی ابوبکر، فضیلت و خوبی بود، پس چرا پیامبر ابوبکر را از آن نهی کرد؟

-- این که پیامبر از «نگرانی» نهی کرد، برای این است که نگرانیِ ابوبکر، چیز بدی بود.

ص: 58

-- اگر این طور است پس چرا شما به آن افتخار می کنید؟ نگرانیِ ابوبکر، اطاعت خدا نبود، بلکه خطا بود و برای همین بود که پیامبر از آن نهی کرد! سکوت به یکباره همه مسجد را فرا می گیرد، همه با شرمساری سرها را پایین می اندازند، آنان می فهمند که اگر مراسم را ادامه بدهند آبروی خود و ابوبکر را برده اند.

اکنون یکی رو به تو می کند و چنین می گوید:

-- قرآن در این آیه می گوید: «ابوبکر، رفیق و دوست پیامبر است و همین مطلب بهترین فضیلت برای ابوبکر است».

-- در کجای این آیه چنین چیزی آمده است؟

-- این اول آیه است: (إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ)، قرآن می گوید: پیامبر با صاحبِ خود سخن گفت. «صاحب» به معنای «دوست و رفیق» است، پس ابوبکر دوست پیامبر بوده است.

-- این ترجمه اشتباه است!

-- برای چه؟

-- در آیه 37 سوره کهف چنین آمده است: (قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ...)، ترجمه آن این است: «آن مؤمن به صاحبِ خود که کافر بود چنین گفت». اگر «صاحب» را به معنای «دوست» بگیریم، باید بگوییم آن مؤمنی که خدا از او تعریف کرده است با يك کافر دوست بوده است و تو می دانی که این درست نیست، زیرا مؤمن هرگز با کافر، دوست نمی شود!

-- به این نکته دقت نکرده بودم!

-- کلمه «صاحب» در قرآن به معنای همراه است. همراه بودن ابوبکر با پیامبر، فضیلت نیست، زیرا وقتی پیامبر به مدینه هجرت می کرد يك کافر را که «بلد راه» بود همراه خود برد تا راه را به او نشان بدهد پس شخص کافر هم می تواند همراه پیامبر باشد.

اکنون وقت آن است تا نکته دیگری را بازگو کنی، پس چنین می گویی:

-- پیامبر چند روز در آن غار بود؟

-- سه روز.

-- اگر شما این مطلب را قبول دارید پس چرا مطلبی را می گوید که نتیجه آن این است که پیامبر نزدیک به دو ماه در غار بوده است!

-- یعنی چه؟

-- وقتی پیامبر به مدینه رسید ماه ربیع الأول بود، شما جشن غار را در 26 ذی الحجه می گیرید (هشت روز بعد از غدیر). بین 26 ذی الحجه تا ماه ربیع الأول، بیش از دو ماه فاصله است! آیا شما می خواهید بگویید که پیامبر در این دو ماه در غار یا در راه مدینه بوده است؟ هیچ کدام از تاریخ نویسان، سخن شما را تأیید نمی کنند!

ص: 59

اکنون وقت آن است تا درباره «مُصَعَب» سخن بگوییم، پس رو به آنان می‌کنی و می‌پرسی:

-- آیا شما قبول دارید که پیامبر فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه از قریش به خلافت می‌رسند»؟

-- آری.

-- شیعیان می‌گویند که این دوازده خلیفه، همان دوازده امام معصوم هستند، در نظر آنان، خلیفه هفتم، امام کاظم (علیه السلام) است، من از شما می‌پرسم به نظر شما خلیفه هفتم کیست؟

-- به نظر ما هفتمین خلیفه، عبد الملک بن مروان است که رحمت خدا بر او باد!

-- آیا در آن زمان، اطاعت او بر مسلمانان واجب بود؟

-- آری. او هفتمین خلیفه پیامبر است.

-- اگر کسی بر ضد او شورش می‌کرد، حکمش چه بود؟

-- او کافر است و از دین اسلام، خارج شده است.

-- خوب. مگر مُصَعَب که شما برای او عزاداری می‌کنید بر ضد عبد الملک بن مروان شورش نکرد؟ طبق سخن خود شما او کافر بوده است، شما چرا در روز هجدهم محرم برای او عزاداری می‌کنید؟ آخر چطور می‌شود که مسلمانان برای یک کافر، به سر و سینه بزنند و عزاداری کنند؟ شما به کوفه می‌روید و قبر او را زیارت می‌کنید، آخر چگونه من باور کنم این همه جمعیت مسلمان برای زیارت یک کافر این همه راه را طی می‌کنند؟ در تاریخ آمده است که عبد الملک بن مروان مُصَعَب را به قتل رساند، شما با این کارهای خود، هفتمین خلیفه خودتان را نکوهش می‌کنید! آیا نمی‌هراسید مردم از مُصَعَب درس بگیرند و بر ضد خلیفه این زمان، شورش کنند؟ شما که به دستگاه خلافت این قدر، ارزش می‌دهید چرا این کار را انجام می‌دهید؟

هیچ کس به تو جوابی نمی‌دهد، آنان سرهای خود را پایین گرفته اند، وقتی تو از مسجد خارج می‌شوی، آنها به هم می‌گویند: «این مراسمی که ما راه انداخته ایم، بیشتر آبروی ما را می‌برد!».

آری، تاریخ نشان داده است که خیلی‌ها تلاش کرده اند (به خیال خود) مراسمی همانند مراسم شیعیان درست کنند ولی موفق نشدند، زیرا مراسمی که شیعه برگزار می‌کند، ریشه در اراده خدا دارد، خدا اراده کرده است که مراسم شیعه برگزار شود و دل‌ها با عشق اهل بیت (علیهم السلام) عجین شود! این خداست که در دل شیعیان، غوغایی به پا می‌کند و آنان برای برگزاری این مراسم، سر از پا نمی‌شناسند، برپایی چنین مراسمی را هرگز نمی‌توان با عقل دنیایی تحلیل کرد، اگر قرار بود این مراسم فقط به همت شیعیان باشد، با این همه مشکلات و کارشکنی‌هایی که در طول تاریخ شده است دیگر اثری از آن نبود، وقتی خدا اراده کند که چراغی را روشن نگاه دارد، آن چراغ خاموش شدنی نیست، شاید چند روزی، دشمنان از شکوه آن بکاهند ولی مدتی که بگذرد، این شعله روشن تر می‌شود و دل‌ها را بی‌قرار می‌کند.

ص: 60

سال ها می گذرد، دیگر اهل سنت، آن دو مراسم را برگزار نمی کنند، وقتی روز غدیر فرا می رسد، شیعیان کاروان غدیر را راه می اندازند ولی اصلاً خبری از «جشن غار» نیست، روز عاشورا که فرا می رسد، هیأت های عزاداری مراسم خود را برگزار می کنند، ولی هشت روز بعد از آن، خبری از «عزاداری مُصَعَب» نیست. این دو مراسم، تعطیل می شود، حتماً این سخنانی را که تو گفته ای افراد دیگر هم به آنان گفته اند و آنان فهمیده اند این مراسم، جز شکست برای آنان چیزی ندارد، آری، هیچ کس برای بردن آبروی خود، پول و وقت خود را هزینه نمی کند، این مراسم، نتیجه ای جز بی آبرو شدن برای آنان در بر ندارد! (1)

سال 398 هجری فرا می رسد و روز عاشورا با جشن «مهرگان» همزمان می شود، این جشن در روز اول پاییز برگزار می شود، (مردم بغداد این روز را همانند روز نوروز جشن می گرفتند)، شیعیان در این سال، این جشن را تعطیل می کنند و به عزاداری می پردازند. (2)

در ایران، آمار شیعیان زیادتر می شود، همچنین خبرهایی از شمال قاره آفریقا (لیبی، تونس، الجزایر) می رسد، بسیاری از شهرهای مسلمان نشین آنجا شیعه شده اند و به مکتب تشیع رو آورده اند، آنان در روز عاشورا عزاداری می کنند و روز غدیر را هم جشن می گیرند و از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بیزار می جویند. (3)

ص: 61

1- و عمل بعدهم اهل السنة الذي يسمونه يوم الغار: تاريخ الاسلام للذهبي ج 29 ص 14، تمادت الشيعة في هذه الأعصر في غيهم بعمل عاشوراء باللطم والعويل وبنضب القباب والزينة وشعار الأعياد يوم الغدير فعمدت غالبية السنة وأحدثوا في مقابلة يوم الغدير يوم الغار وجعلوه بعد ثمانية أيام من يوم الغدير وهو السادس والعشرون من ذي الحجة وزعموا أن النبي صلى الله عليه وسلم وأبا بكر اختفيا حينئذ في الغار وهذا جهل وغلط فإن أيام الغار إنما كانت بيقين في صفر وفي أول شهر ربيع الأول وجعلوا بإزاء يوم عاشوراء بعده ثمانية أيام يوم مصرع مصعب بن الزبير وزارو قبره يومئذ بمسكن وبكوا عليه... شذارت الذهب في اخبار من ذهب ج 3 ص 131

2- آيين های دينی - شيعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 106.

3- الكامل في التاريخ ج 9 ص 296، البداية و النهاية ج 12 ص 5.

همسفرم! نگاه کن! هنوز شیخ مفید رهبر شیعیان بغداد است، او شاگردان زیادی تربیت کرده است، در سال 408 هجری، جوانی که فقط بیست و سه سال دارد از شهر «طوس» به بغداد مهاجرت می کند، او از ایران می آید تا از درس شیخ مفید بهره بگیرد، کسی نمی داند که در آینده این جوان، مایه امید و نجات مکتب تشیع خواهد شد، او همان «شیخ طوسی» است.

سال 409 هجری فرا می رسد، دشمنان دست به فتنه می زنند و شیخ مفید را از بغداد تبعید می کنند و بار دیگر به محله گرخ حمله می کنند و قسمتی از آن را به آتش می کشند (در قرن چهارم و پنجم، دشمنان بیش از ده بار محله گرخ را به آتش می کشند). بعد از مدتی شیخ مفید به بغداد باز می گردد. (1)

چهار سال می گذرد، سال 413 هجری فرا می رسد، در این سال شیعیان به غم بزرگی گرفتار می شوند، شیخ مفید از دنیا می رود و دشمنان، روز مرگ او را روز شادی اعلام می کنند زیرا شیخ مفید بسیاری از سنی های باانصاف را شیعه کرده است، «ابن نقیب» یکی از علمای بزرگ اهل سنت است، وقتی او خبر رحلت شیخ مفید را می شنود به سجده می رود و خدا را شکر می کند و مجلس شادی برپا می نماید، این نشان می دهد که چقدر قدرت علمی شیخ مفید بر دل آنها، هراس افکنده بوده است. (2)

بعد از شیخ مفید، «سید مرتضی» رهبر و راهنمای شیعیان می شود و در راه اعتلای مکتب شیعه، تلاش های فراوان می کند و کتاب های زیادی می نویسد. او برادری به نام «سید رضی» دارد که سخنان حضرت علی (علیه السلام) را در کتابی جمع آوری می کند و نام آن «نهج البلاغه» را می گذارد. مراسم غدیر و عاشورا یکی دو سال، تعطیل می شود، ولی بار دیگر با شکوه تر از قبل برگزار می شود، جمعیت شیعیان سال به سال بیشتر و بیشتر می شود و در سرتاسر جهان اسلام، عده زیادی به تشیع رو می آورند، دیگر شیعه يك گروه اندك نیست که گمنام باشد و کسی از اندیشه های آن باخبر نباشد.

شاگردان زیادی برای درس خواندن نزد سید مرتضی آمدند، منطقه گرخ، مهد علم و معرفت شده است، او خانه خود را تبدیل به کتابخانه می کند و نام آن را «دائر العلم: خانه دانش» می نهد، در این کتابخانه، هشتاد هزار کتاب وجود دارد (و این تعداد کتاب نسبت به این زمان، عدد بسیار زیادی است).

ص: 62

1- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 119 به نقل از المنتظم لابن الجوزی ج 8 ص 19.

2- «مات رحمه الله سنة ثلاث عشرة و أربعمائة و كان مولده يوم الحادي عشر من ذي القعدة سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة»: رجال النجاشي ص: 403، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 273، تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ص 380

آل بویه هم کتاب های زیادی، وقف این کتابخانه می کنند و بودجه خوبی برای آن در نظر می گیرند. چنین کتابخانه ای در این روزگار، کم نظیر است. (1)

سال 422 فرا می رسد، عده ای از اهل سنت در بغداد تصمیم می گیرند تا «جشن غار» را بار دیگر (در روز 26 ذی الحجه) برگزار کنند، برای يك سال این مراسم برگزار می شود ولی در میان اهل سنت افرادی هستند که می دانند برگزاری این جشن، مایه آبروریزی است، پس برنامه ریزی می کنند تا این مراسم در سال های بعد برگزار نشود.

درباره رشد تشیع در شمال آفریقا سخن گفتم، مراسمی که شیعیان در بغداد برگزار می کنند باعث رونق تشیع در آنجا می شود، دشمنان به هراس می افتند و در دو مرحله به آنجا لشکرکشی می کنند و شهرهای شیعیان را به آتش می کشند و شیعیان را کشتار می کنند.

در اینجا سخنی از «ابن اثیر» را نقل می کنم، او یکی از تاریخ نویسان اهل سنت است، او چنین می گوید: «در سال 407 شیعیان به قتل رسیدند و با آتش سوزانده شدند، شهرهای آنان، چپاول شد و در تمام آفریقا کشته شدند» «در سال 423 سپاهی به سوی آفریقا رفت و بر آن سرزمین وارد شد، آنان با شیعیان جنگیدند و همه را کشتند». (2)

سال های سال می گذرد، در سال 436 سیدمرتضی از دنیا می رود و شیخ طوسی که اکنون دیگر پنجاه سال دارد رهبر شیعیان می شود، او بیش از پنجاه کتاب در زمینه های مختلف می نویسد، در تاریخ شیعه کمتر کسی به علم و دانش او می رسد، در هر زمینه ای که نام ببریم او کتاب دارد: فقه، اصول فقه، تفسیر، علم رجال، حدیث، علم اعتقادات و...

او آن قدر عظمت و شکوه دارد که در فرهنگ شیعه، هر وقت کلمه «شیخ» به کار می رود همه به یاد او می افتند، او شایستگی این را دارد که «شیخ شیعه» نامیده شود، خدا چنین مقدر کرده است که او پناه شیعه در این روزگار باشد زیرا روزهای سختی در انتظار شیعیان است، لحظه های سرنوشت ساز نزدیک است... (3)

ص: 63

1- تشیع در تاریخ، نوشته احمد رضا خضری ص 309، روضات الجنات، میرزا محمد باقر موسوی خوانساری ص 575، روضه المتقین محمد تقی مجلسی ج 1 ص 87، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج 1 ص 33، تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان ص 379

2- آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 147.

3- «محمد بن الحسن بن علی الطوسی: أبو جعفر شیخ الإمامیة، رئیس الطائفة جلیل القدر عظیم المنزلة ثقة عین صدوق عارف بالأخبار و

الرجال و الفقه و الأصول و الكلام و الأدب و جميع الفضائل تنسب إليه صنف في كل فنون الإسلام و هو المذهب للعقائد في الأصول و الفروع و الجامع لكمالات النفس في العلم و العمل...: خلاصة الاقوال للحلى ص ج 1 ص 148.

شیخ طوسی شاگردان زیادی تربیت می کند و تا آنجا که قدرت دارد از فرصتی که پیش آمده، برای شکوفایی مکتب تشیع تلاش می کند، در مجلس درس او نزدیک به سیصد مجتهد شرکت می کنند و از علم او بهره می برند.

شیعیان هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی رشد کرده اند، در منطقه کرخ، تابلوهایی از جنس طلا نصب شده است که روی آن چنین نوشته شده است: «مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ، خَيْرُ الْبَشَرِ»، «محمد و علی، برترین انسان ها هستند».

سال 442 هجری فرا می رسد، سنی ها همراه با شیعیان به کربلا سفر می کنند، کاروان اهل سنت از منطقه کرخ عبور می کند و شیعیان بر سر آنها، سکه های طلا می ریزند و از آنان استقبال باشکوهی می کنند، شیعیان به پاس این که سنی ها به کربلا سفر می کنند با آنها مدارا می نمایند و این نمونه زیبایی از رشد مکتب تشیع است، ولی دشمن تحمّل این ها را ندارد و به فکر دسیسه است و به دنبال فرصت می گردد تا آتش فتنه را روشن کند. (1)

آیا موافقی با هم اوضاع سیاسی را بررسی کنیم؟ اکنون آخرین حاکم آل بویه بر بغداد حکومت می کند، نام او «ملک رحیم» است و «عبدالله عباسی» بیست و ششمین خلیفه عباسی است و بر تخت خلافت تکیه زده است. او لقب «قائم» را بر روی خود گذاشته است.

من دیگر می خواهم برای تو از حوادث سال 447 هجری سخن بگویم، این سال، آستان حوادث بزرگی است، فتنه ای در راه است...

آیا می دانی «اسماعیلیّه» چه کسانی هستند؟ تاریخ آنها چیست و در چه زمانی، آنها شکل گرفتند؟ بعد از شهادت امام صادق (علیه السلام) عده ای از شیعیان، دچار انحراف بزرگی شدند و امامت امام کاظم (علیه السلام) را قبول نکردند و گفتند: «اسماعیل امام هفتم ما بوده است!»، اسماعیل که بود؟ او پسر امام صادق (علیه السلام) بود که در سن جوانی از دنیا رفت، ولی آن گمراهان خیال کردند او غائب شده است! اینجا بود که فرقه اسماعیلیّه راه خود را از شیعه جدا کرد. آنان فرزند اسماعیل که محمد، نام داشت را به عنوان «امام» قبول کردند و فرزندان او را (نسل در نسل) به عنوان امام برگزیدند. روشن است که اعتقاد آنها باطل است، آنان به حضرت مهدی (علیه السلام) باور ندارند بلکه در هر زمانی، امامی برای خود قرار داده اند. آنان فقط شش امام شیعه را قبول دارند، ما به آنان، «شش امامی» می گوئیم.

اکنون آنها در مصر حکومت تشکیل داده اند، حکومت آنان به «حکومت فاطمیون» مشهور شده است، آنان حرف های غلوآمیز درباره رهبران خود می زنند و معتقد هستند که خدا در آنها تجلی کرده است، آنان روزه نمی گیرند و حجّ به جا نمی آورند و معتقدند که روزه یعنی از گناه دوری کنیم و حجّ یعنی از

ص: 64

کارهای بد به سوی کارهای خوب برویم و بر این باورند که نماز یعنی دعا کردن! آنها دین اسلام و شریعت آن را با این سخنان به بازی گرفته اند و ادعا می کنند که ما اهل باطن هستیم و نیاز به عبادت (نماز، روزه و حج) نداریم زیرا این ها، کارهای ظاهری است! اسماعیلیه همواره با عباسیان در جنگ و ستیز بوده اند و آرزوی آن را دارند که بغداد را هم تصرف کنند.

همسفرم! آیا می دانی «ارسلان» چه کسی است؟ او از نژاد «کُرد» بود که به شیراز آمده بود و در لشکر آل بویه خدمت می کرد و رشادت و شجاعت زیادی داشت و برای همین در حکومت آل بویه به مقام بالایی رسید، فرمانداری بخش غربی بغداد را به او سپردند و او توانست وظیفه خود را به خوبی انجام بدهد و مانع آشوب ها و شورش های دشمنان شود.

متأسفانه «ملک رحیم» که آخرین حاکم آل بویه بود، در امر حکومت سستی کرد و فضا را برای ارسلان باز گذاشت، در این سال ها از «ملک رحیم» فقط نامی باقی مانده بود و همه کاره حکومت، ارسلان بود، ملک رحیم به او اطمینان کامل داشت، ارسلان آن قدر رشد کرد که نامش در همه جا پیچید و حتی در خطبه های نماز جمعه، نام او را می بردند. (1)

آیا خبر داری که ارسلان به فرقه اسماعیلیه پیوسته است؟ او بعضی از شهرها را تصرف کرده و دستور داده است تا آن شهرها، آشکارا در نماز جمعه، نام فرمانروای اسماعیلیه را ذکر کنند. آری، ارسلان با اسماعیلیه (یا همان خلیفه فاطمی در مصر) هم پیمان شده است و برنامه ریزی می کند تا خلافت عباسی را در بغداد نابود کند و بغداد را زیر مجموعه ای از حکومت اسماعیلیه قرار دهد، جاسوسان این موضوع را به خلیفه عباسی خبر می دهند، پس خلیفه عباسی نامه ای به طغرل می نویسد و از او تقاضای کمک می کند!

طغرل چه کسی است؟ او پادشاه حکومت سلجوقیان در خراسان است و سنی است. سرانجام او با سپاهی به سوی بغداد حرکت می کند، فتنه ای بزرگ در راه است. وقتی طغرل به بغداد برسد حکومت آل بویه را سرنگون خواهد ساخت و دشمنان فرصت پیدا خواهند کرد و شیعیان در سختی های فراوان خواهند افتاد. (2)

ص: 65

1- شرح ماجرای «ارسلان» را در این کتاب بخوانید: تاریخ سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 287

2- قبل از حکومت آل بویه، ترک ها در بغداد، همه کاره بودند، با روی کار آمدن آل بویه، ترک ها به حاشیه رانده شدند و آل بویه (که ایرانی بودند) به قدرت رسیدند، ترک ها از این موضوع بسیار ناراحت بودند و در بسیاری از شورش هایی که بر ضد شیعیان می شد، نقش اصلی با ترک ها بود، وقتی طغرل به بغداد برسد، ترک ها از او حمایت خواهند کرد و قدرتی را که 112 سال در دست ایرانی ها بود را از آنها خواهند گرفت. این ترک ها، تیره ای از مغول بودند، آنها در اصل از ما وراء النهرین (مغولستان) بودند و دشمن تشیع بودند.

بسیاری از شیعیان بغداد از نظر شیخ طوسی پیروی می کنند، به زودی طغرل به بغداد می رسد، اگر شیعیان از «ملک رحیم» حمایت کنند، طغرل نخواهد توانست این حکومت را سرنگون کند، لحظه سرنوشت سازی است، شیخ طوسی باید تصمیم درستی بگیرد، ملک رحیم، حاکمی است که شایستگی حکومت ندارد، او بود که باعث شد ارسلان، چنین قدرتی پیدا کند، ارسلان آشکارا از اسماعیلیه تبلیغ می کند، حمایت شیعیان از «ملک رحیم» باعث می شود ارسلان بر همه چیز مسلط شود، آن وقت است که مذهب اسماعیلیه در همه جا تبلیغ خواهد شد.

شیخ طوسی شیوه حکومت داری اسماعیلیه را می داند، آنان به کسی رحم نمی کنند، ارسلان در این مدت به هر جا حمله کرد، آنجا را به آتش کشید و دست مخالفان خود را قطع کرد، اگر او روی کار بیاید، حتماً شیعیان را مجبور می کند که مذهب اسماعیلیه را قبول کنند.

چه بسا فرقه اسماعیلیه برای بعضی از جوانان جذاب باشد! زیرا در آن فرقه، هیچ دستور سختی نیست، نه نماز واجب است و نه روزه و نه حج! چه بسا ارسلان با تبلیغات بتواند جوانان شیعه را بفریبد و نسل آینده را از مکتب تشیع جدا گرداند. اسماعیلیه به نجف و کربلا علاقه داشتند، این باعث می شود که چه بسا شیعیان فریب بخورند!

سال ها قبل، عده ای از شیعیان فریب اسماعیلیه را خورده اند و در محله گرخ چنین شعار داده اند: «یا حاکم! یا منصور!»، این شعار اسماعیلیه بود، آری، چنین سابقه ای در ذهن گروهی از شیعیان وجود دارد و خطری بسیار بزرگ است. (1)

آری، اسماعیلیه اصلاً «حضرت مهدی (علیه السلام)» را قبول ندارند، کسی که امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا می رود، چه خطری بدتر از این که شیعیان به سوی جاهلیت پیش بروند، چقدر برای این مکتب آسمانی، خون دل خورده شده است. شیخ طوسی می داند که باید بین «گزینه بد» و «گزینه بدتر»، انتخاب کند، سقوط حکومت آل بویه، گزینه بد است ولی بدتر از آن این است که شیعیان بغداد به انحراف اسماعیلیه گرفتار شوند و دین و آیین خود را از دست بدهند.

شیخ تصمیم خود را گرفته است، ولی قبل از هر چیز به فکر حفظ میراث شیعه است، بزرگ ترین میراث شیعه چیست؟ «کتاب های حدیث». او می داند اگر فتنه ای برپا شود، دشمنان اول کاری که می کنند کتاب ها را خواهند سوزاند، همه شکوه و عظمت مکتب شیعه به خاطر معارف اهل بیت (علیهم السلام) است، دشمنان می خواهند این معارف به آیندگان نرسد.

شیخ طوسی بسیار باهوش است، این امور را پیش بینی می کند، پس کارهای احتیاطی را آغاز می کند: در کتابخانه او، ده ها نسخه از کتاب های شیعه وجود دارد، کتابخانه «داژ العلم» پر از کتاب است، او یک نسخه از کتاب های مهم را به نجف می فرستد، این کار را به صورت مخفیانه انجام می دهد، هر شخص مورد اعتماد او که برای زیارت به نجف می رود به او مقداری کتاب می دهد تا آن ها را به نجف ببرد.

ص: 66

1- «در همین تظاهرات بود که مردم شعار دادند: یا حاکم! یا منصور! که نشان از طرفداری شیعیان بغداد از خلفای فاطمی داشت»: زندگی

روشن است که لازم نیست که او همه کتاب‌ها را به نجف ببرد، زیرا این کار، حساسیت برانگیز می‌شود، او کارشناس این کار است و می‌داند چه باید بکند، هر آنچه نسل‌های بعد (برای دریافت احادیث اهل بیت (علیهم السلام)) نیاز دارند به نجف برده می‌شود، آری، حادثه و شورش، نزدیک است، باید فرصت را غنیمت شمرد!

سپاه طغرل به سوی بغداد می‌آید، ارسال از بغداد فرار می‌کند، طغرل وارد بغداد می‌شود، او یک سنی است و آمده است خلافت را نجات بدهد، فتنه‌ای بر پا می‌شود، دشمنان فرصت را غنیمت می‌شمارند و به منطقه کرخ حمله می‌کنند و آنجا رابه آتش می‌کشند، گروه زیادی از شیعیان را به قتل می‌رسانند و کتابخانه «دائر العِلْم» را در آتش می‌سوزانند، در آن کتابخانه بیش از صد قرآن نفیس وجود داشت!! (1)

دشمنان به حرم امام کاظم و امام جواد (علیهما السلام) هجوم می‌برند و آنجا را آتش می‌زنند و ساختمان‌های آن را ویران می‌کنند و ضریح آن دو امام (که از چوب گرانبه‌ای بود) در آتش می‌سوزد، حتی دشمنان می‌خواهند قبر آن دو امام را هم بشکافند که شیعیان مانع می‌شوند. (2)

طغرل مدتی در بغداد می‌ماند، ولی به او خبر می‌رسد که برادرش بر ضد او قیام کرده است، برای همین با سپاه خود از بغداد به سوی ایران حرکت می‌کند، وقتی سپاه او بغداد را ترک می‌کند، ارسال با لشکر خود در حالی که پرچم اسماعیلیه را بر افراشته است وارد بغداد می‌شود و به دربار خلیفه حمله می‌کند و خلیفه عباسی را به زندان می‌افکند و در مسجد‌های شهر، به نام «خلیفه اسماعیلیه» خطبه می‌خواند.

اکنون خلیفه عباسی از زندان، نامه‌ای محرمانه به طغرل می‌نویسد و به او خبر می‌دهد که هر چه زودتر به بغداد برگردد و خلافت را نجات بدهد، این بار طغرل با سپاه زیادتری به سوی بغداد می‌آید و بغداد را فتح می‌کند و ارسال را به قتل می‌رساند. اینجاست که طغرل «ملک رحیم» را که آخرین حاکم آل بویه است از حکومت برکنار کرده و او را به ایران می‌فرستد تا در قلعه‌ای زندانی شود و این گونه است که حکومت آل بویه به پایان می‌رسد، (ملک رحیم بعد از دو سال در زندان می‌میرد). (3)

اکنون دشمنان ابتدا به محل زندگی آل بویه هجوم می‌برند، آنجا را به آتش می‌کشند، سپس به خانه شیعیان حمله می‌کنند و بسیاری از خانه‌ها را آتش می‌زنند، پس به سوی خانه شیخ طوسی حمله می‌کنند، ولی عده‌ای از شیعیان، قبل از شروع آشوب، شیخ را به مکان امنی برده‌اند، دشمنان

ص: 67

1- تشیع در تاریخ، نوشته احمد رضا خضری ص 310، آیین‌های دینی - شیعی سال‌های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 98.

2- «سنیان دست به غارت کرخ زدند و ضریح امام کاظم و امام جواد و کاخ‌های آل بویه را به آتش کشیدند و می‌خواستند پیکر امام موسی کاظم را بیرون بیاورند و آن را به مقبره احمد بن حنبل منتقل کنند...»: تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، نوشته شیرین بیانی، نشر جامی، تهران، ص 71

3- شرح ماجرای ورود «طغول» به بغداد را در این کتاب بخوانید: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 296

کتابخانه شیخ را در آتش می سوزانند، آنها منبری را که شیخ سال ها بر روی آن، برای شاگردانش حدیث می خواند آتش می زنند. (1)

طغرل فرمان می دهد که کسی حق ندارد در اذان جمله «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را بگوید، زیرا این قسمت اذان، مخصوص شیعه ها است. دشمنان همه تابلوهایی را که نام حضرت علی (علیه السلام) در آن است از بین می برند، افرادی وارد منطقه گرج می شوند و با صدای بلند، اشعاری در مدح ابوبکر و عمر (خلیفه اول و دوم) می خوانند. هر کس که با آنها مخالفت می کند به شهادت می رسانند، دشمنان یکی از شیعیان سرشناس را دستگیر می کنند و او را به جرم تشیع اعدام می کنند و سر او را در بازار آویزان می نمایند. (2)

شیخ طوسی مدتی مخفیانه در منطقه کرخ باقی می ماند، هیچ کس از جای او خبر ندارد، دشمنان نمی توانند او را پیدا کنند، مدتی می گذرد و فتنه فروکش می کند، زیرا با کشته شدن ارسلان، فضا آرام می شود و دشمنان (سنی های تندرو) هم به خیال خود، انتقام خود را گرفته اند، آنان خیال می کنند که دیگر مکتب تشیع از بین می رود، زیرا کتاب های شیعه را سوزانده اند و دیگر چیزی برای مکتب شیعه باقی نمانده است، ولی این يك خیال باطل است!

چند ماه می گذرد، شیخ طوسی تصمیم می گیرد از بغداد مهاجرت کند، عده ای می گویند: «شیخ به ایران باز می گردد»، ولی شیخ نمی تواند در این شرایط سخت، شیعیان را به حال خود رها کند، او تصمیم بزرگ خود را می گیرد و به «نجف» مهاجرت می کند، عده زیادی همراه او به نجف می روند.

شرایط نجف، مطلوب نیست، شیعیان گرفتار فقر شده اند، اوضاع اقتصادی خوبی ندارند، شیخ طوسی به آرزوی خود رسیده است، او همیشه دوست داشت که سال های آخر عمرش در کنار امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد! او نزدیک حرم، خانه ای تهیه می کند و در همان جا درس خود را شروع می کند، تعداد شاگردان او کم هستند، ولی او چراغی را روشن می کند که صدها سال خواهد درخشید و تاریخ شیعه را روشنایی خواهد بخشید.

شیخ در گوشه خانه خود، کتاب های شیعه را برای شاگردانش می خواند و از آنان می خواهد تا از آن کتاب ها، نسخه برداری کنند، او به فکر نشر میراث تشیع است و در این کار هم موفق می شود. او دوازده سال در نجف زندگی می کند و خدا به او توفیق می دهد تا «حوزه علمیه نجف» را تأسیس کند.

قبل از مهاجرت شیخ، نجف جمعیت زیادی نداشت، ولی با مهاجرت او کم کم شیعیان به آنجا می آیند و نجف به شهری بزرگ تبدیل می شود و پایگاه قدرتمند شیعه می گردد. هر چند در بغداد، دیگر مراسم غدیر و عاشورا ممنوع شده است، ولی نجف شهری شیعه نشین است و در آن، اصلاً سنی وجود ندارد، این شهر همه شیعه هستند، پس هر سال مراسم غدیر و عاشورا در این شهر برگزار می شود و

ص: 68

1- رجوع و هاجر إلى مشهد أمير المؤمنين (ع) خوفاً من الفتن التي تجددت ببغداد وأحرق كتبه و كرسي كان يجلس عليه للكلام: خلاصة الاقوال للحلی ص ج 1 ص 148، تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی، نوشته رسول جعفریان ص 378.

2- ودخل الى الكرخ اهل السنة من باب البصرة فاشدوا الاشعار في مدح الصحابة: المنظم في تاريخ الامم والملوك ج 16 ص 7.

این دو مراسم، هویت شیعه را حفظ می کند. آری، در روز غدیر مردم به حرم امیرالمومنین (علیه السلام) می روند و با آن حضرت بیعت می کنند و سرور و شادمانی خود را نشان می دهند.

تو همراه من به نجف آمده ای، چه روزها و شب هایی که در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سر می بریم! به راستی چه چیزی برتر از این است که انسان در کنار مولای خود باشد؟ ما شیعیان او هستیم، با او پیمان بسته ایم...

همسفر خوبم! اکنون دیگر وقت جدایی است، سفر ما رو به پایان است، تو دیگر باید به خانه و شهر خود بازگردی، ممنون تو هستم که در این سفر همراهم بودی!

از تو تشکر می کنم، در این سفر تاریخی همسفر من بودی، سفرم به پایان رسید، تو در قرن چهاردهم هجری هستی، لحظه ای فکر کن، به راستی اگر جامعه در همان مسیری که پیامبر مشخص کرده بود حرکت می کرد، اگر ولایت امام در جامعه شکل می گرفت، وضع جهان چگونه بود؟ دیگر از این همه ظلم و ستم خبری نبود.

اکنون بشر برای نجات از این جهنم ظلم و ستم، نیاز به غدیر دارد تا به رهایی و آزادی برسد، این چه غفلتی است که بعضی گرفتار آن شده اند و خیال می کنند اختلاف شیعه با دیگران، بر سر این است که آیا علی (علیه السلام) خلیفه بود یا ابوبکر؟ اگر اختلاف شیعه و دیگران این گونه معنا شود، دعوا بر سر حکومت انسان بر انسان خواهد بود ولی تو خودت می دانی که این سخن اشتباه است، اختلاف شیعه با دیگران بر سر این است: «آیا خدا در جامعه حکومت کند یا شیطان؟»، شیعه می گوید: «فقط خدا حق حکومت و ولایت دارد و امام حجت خداست ولی خط شیطان، ولایت را غصب کرد».

غدیر می خواهد با حکومت شیطان مبارزه کند و آن را نابود سازد و ولایت خدا را در جامعه جایگزین نماید، شیعه در روز غدیر به میدان می آید تا اعلام کند از حزب شیطان نیست و به همه بفهماند که حق چیست و راه رستگاری چیست.

در این سفر دیدی که شیعیان بغداد چه کار باشکوهی کردند و در فرصتی که برایشان پیش آمد، چه افتخاری برای خود آفریدند، بین که ما چقدر وامدار آنها هستیم و بعد از هزاران سال، آنان را تمجید می کنیم، حالا نوبت من و توست، باید کاری کنیم که آیندگان ما را تمجید کنند و به ما آفرین بگویند که چگونه «شعائر» را شکوفاتر کردیم! باید در عید غدیر شاهکار کنیم، پس به پاخیز!

خدا در روز غدیر به پیامبر چه گفت؟ (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ...)، «ای پیامبر! اگر این کار را انجام ندهی، وظیفه ات را انجام نداده ای»، خدا به پیامبر نگفت: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ...»: «اگر سخن نگوئی، وظیفه ات را انجام نداده ای»، پس در زمینه غدیر، باید کاری انجام داد، برخیز که وقت عمل است! آری، ما می خواهیم عرصه را بر شیطان تنگ کنیم، می خواهیم حق را یاری کنیم، الان برای ما فرصت پیش آمده است، دقت کن! برای شیعه چه فرصت خوبی پیش آمده است! «زیارت اربعین» را نگاه کن! چه غوغایی در کربلا بر پا می شود، میلیون ها نفر در کربلا جمع می شوند، این حضور

اجتماعی چقدر برکت دارد، «غدیر» هم باید این گونه باشکوه برپا شود... دوست من! سفر ما به پایان رسید، ولی کار من و تو آغاز شد، اینجا پایان کار نیست، بلکه ما به آغاز کار خود رسیده ایم!

به راستی وعده من و تو کجاست؟ «روز غدیر»، کاری کن که کارستان شود، به «کاروان شادی» شکوه ببخش! همه باید دست به دست هم بدهیم و همدیگر را پیدا کنیم، الآن فرصت پیش آمده است...

ص: 70

اکنون نوبت ماست، شیعیان در طول تاریخ به میدان آمدند و غدیر و عاشورا را زنده نگاه داشتند، اکنون فرصتی برای ما فراهم شده است تا فاطمیّه را برپا داریم.

اگر تاریخ را مطالعه کنی می بینی که تشیع همواره با مظلومیت همراه بوده است، یازده امام از امامان شیعه، مظلومانه به شهادت رسیده اند، چقدر کتاب های شیعه در آتش خشم دشمنان سوخت! چقدر علمای شیعه را به شهادت رساندند.

شیعه هرگز بر سر دار رفتن میثم تمار را از یاد نمی برد، مگر جرم و گناه میثم چه بود؟ چرا حادثه کربلا پیش آمد؟ چرا معاویه فرمان داد هر کس که نامش «علی» بود خانه را بر سرش خراب کنند و خون او را بریزند؟ دشمنان همواره تلاش کردند تا مکتب تشیع را نابود کنند و هویت آن را از بین ببرند و کاری کنند که شیعیان هم مانند سنی ها فکر کنند.

اگر جامعه ای بخواهد به بقای خود دست یابد، باید هویت خود را حفظ کند، وقتی فرهنگ های مختلف به یک جامعه هجوم می آورند، این هویت جامعه است که باعث بقای آن می شود.

اکنون که فضا مناسب است باید به جامعه تشیع، جانی دوباره داد و به آن، روح زندگی عطا کرد، گفتگوهای علمی، جای خود را دارد ولی این گفتگوها برای نخبگان، خوب است، ما درباره «جامعه» سخن می گوئیم، باید کاری کرد که سطح عمومی جامعه، جانی دوباره بگیرد.

آری، حضور اجتماعی مردم می تواند به جامعه، روح زندگی را بدمد، «تعظیم شعائر» یا «بزرگداشت مناسبت ها» این اثر را دارد و می تواند به جامعه جانی دوباره دهد.

وقتی جامعه شیعه به «شعائر» یا «مناسبت ها» اهمیت بدهد، دیگر جوانان از مکتب تشیع جدا نمی شوند، زیرا حفظ شعائر باعث می شود که دل انسان در مسیر صحیح قرار بگیرد و راه را گم نکند.

به من خبر رسیده است که در دین مسیحیت بسیاری از جوانان دست از دین خود برمی دارند، عده ای از بزرگان مسیحی با خود گفتند: چرا جوانان سراغ دین های دیگر می روند؟ بعد از این که مدّت زیادی فکر کردند به این نتیجه رسیدند: «علّت این رفتار جوانان این است که دین مسیحیت از بزرگداشت مناسبت ها، فاصله گرفته است!».

وقتی مسیحیت، شعائر خود را به بهانه های مختلف کنار گذاشت، در نتیجه کار به آنجا رسید که جوانان دلگرمی خود را نسبت به این دین از دست دادند.

ما باید به هوش باشیم، در مکتب تشیع، شعائر جلوه گری زیادی دارد و همین در علاقه جوانان اثر دارد، آری، کاروان غدیر می تواند باعث جذب هر چه بیشتر جوانان به مکتب تشیع بشوند.

یادت هست که شیعیان بغداد چگونه به خیابان ها آمدند؟ این حضور اجتماعی چه پیامی دارد؟ وقتی مردم به خیابان ها می آیند بزرگ ترین اتفاق روی می دهد، جامعه با این کار، فریاد برمی آورد که من

حرفی برای گفتن دارم و دنیا را درگیر خود کند و به انسان ها می گوید: «بیایید حرف مرا بشنوید»، جامعه شیعه فریاد می زند که من پیرو اهل بیت (علیهم السلام) هستم و از ولایت دم می زنم، شما دنبال چه کسی هستید و کجا می روید؟ مسیر زندگی شما کجاست؟ شعائر شیعه می تواند ساختار ذهنی دیگران را به چالش بکشد و برای آنان سؤال ایجاد کند که شما کجا ایستاده اید و در کدام مسیر هستید؟

آیا تا به حال فکر کرده ای که اثر سخنرانی در جامعه، در يك سطح مشخصی است، همانطور که اثر کتاب، محدود است، همه که کتاب نمی خوانند! همانطور که همه سخنرانی گوش نمی کنند، ولی حضور اجتماعی بر همه مردم اثر می گذارد و به افکار عمومی، سمت و سو می دهد. پیر و جوان، کودک و بزرگ، زن و مرد را درگیر خود می کند.

چه بسا گروهی از جوانان از دین فاصله گرفته باشند و به مسجد و مجالس مذهبی نیایند، ولی وقتی جمعیت در خیابان راه می افتد در آن جوانان اثر می گذارد، همه از هم سؤال می کنند که امروز چه خبر شده است؟ چرا همه از خانه ها بیرون آمده اند؟ این مراسم ها شیعه را متوجه این مطلب می کند که هویت و ریشه دارد و باید راه امامت را ادامه بدهد و با امام زمان، بیعتی دوباره کند و با خود پیمان ببندد که آن حضرت را از یاد نبرد!

حفظ شعائر و مناسبت ها، يك وظیفه آسمانی است و نیاز به از خودگذشتی دارد، عقل دنیایی چه می گوید؟ او می گوید: «وقتی خسته شدی کار را رها کن!»، ولی عقلی که دل باخته و شیدا است می گوید: «تو يك جان داری، آن را در راه دوست بده!»، یاران امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا چه گفتند؟

در شب عاشورا مسلم بن عوسجه چنین گفت: «مولای من! اگر هفتاد بار زنده شوم باز جانم را فدای تو می کنم، ولی چه کنم که يك جان بیشتر ندارم!»، زُهير هم چنین گفت: «به خدا دوست دارم هزار بار جان خویش را فدای تو کنم!»، باید راه آنان را ادامه داد، این همان راه شیدایی است! (1)

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند!». (2)

جامعه نیاز به آن دارد که روح زندگی در آن دمیده شود و این روح، همان ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، هر چقدر که شعائر یا مناسبت ها در جامعه، جلوه بیشتر داشته باشد، جامعه زنده ترمی گردد، باید به پاخیزیم و فاطمیّه را باشکوه تر برگزار کنیم، باید به خیابان ها بیاییم و دسته های عزاداری راه بیاندازیم.

ص: 72

1- . ثمّ قام مسلم بن عوسجة الأَسدي وقال : يا بن بنت رسول الله! نحن عليك هكذا، وننصرف وقد أحاط بك الأعداء! لا والله لا يراني الله أفعل ذلك أبداً حتّى أكسر في صدورهم رمحي...: الفتوح، ج 5، ص 94؛ مقتل الحسين 7، للخوارزمي، ج 1، ص 246. قال زهير بن القين : والله لوددتُ أنّي قُتلتُ ثمّ نُشرتُ ثمّ قُتلتُ حتّى أقتل كذا ألف قتلة...: الكامل في التاريخ، ج 2، ص 559؛ البداية والنهاية، ج 8، ص 176؛ الإرشاد، ج 2، ص 91.

2- رحم الله من أحيى أمرنا: المحاسن ج 1 ص 19، وسائل الشيعة ج 12 ص 20، بحار الانوار ج 100 ص 107.

وقتی در این راه قدم برمی داری از دعای امام صادق (علیه السلام) بهره مند شده ای و به «رحمت خدا» می رسی، همان رحمتی که خدا در قرآن می گوید: «رحمت خدا از همه ثروتی که انسان ها جمع می کنند، بهتر است».(1)

آری، ولایت، مایه زندگی حقیقی است و ما را از مرز زنده بودن به اوج زندگی می رساند، امامت، حلقه اتصال زمین و آسمان است، تلاش برای مراسم فاطمیّه تلاش برای رسیدن به «زندگی واقعی» است.

به راستی چرا باید ایام فاطمیّه را هر چه با شکوه تر برگزار کرد؟

در پاسخ باید گفت: اگر شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) را فقط نقل یک حادثه تاریخی بدانیم، دیگر نمی توانیم اهمیت آن را درک کنیم، بعضی ها فاطمیّه را نقل کردن حادثه ای می دانند که بیش از هزار سال پیش روی داده است، در حالی که فاطمیّه، نقل تاریخ نیست، فاطمیّه بخشی از تاریخ نیست! فاطمیّه مسیر حرکت امروز ماست!

فاطمیّه، اردوگاه حق و باطل است. فاطمیّه، اساس و جوهره مذهب ماست، اگر فاطمیّه را از ما بگیرند، مذهب ما کالبدی بی روح می شود که دیگر زنده نیست، همانگونه که «غدیر» به مکتب تشیع، هویت بخشیده است «فاطمیّه» هم این چنین است، شیعه با غدیر و فاطمیّه به سوی بالندگی پیش می رود و مسیر خود را در دل تاریخ ادامه می دهد و سرآمد همه مکتب های فکری می گردد و بر همگان پیروز می گردد و بر «راه مستقیم» ثابت می ماند و راه را گم نمی کند.

آری، فاطمیّه، زمان اعلام برائت از همان تفکری است که حضرت علی (علیه السلام) را خانه نشین کرده و بیش از هزار سال است بشر را گرفتار بی عدالتی ها و ظلم ها ساخته است.

امروز در جهان ظلم و ستم فراوان می شود، در جامعه شاهد بی عدالتی ها و ستم های فراوان هستیم، بیش از هزار سال است که ظلم و ستم بی داد می کند، همه این ها ریشه در ظلمی دارد که بر فاطمه (علیها السلام) شد.

هر قطره خونی که بر روی زمین می ریزد، هر تازیانه ای که به ستم فرود می آید، هر فتنه ای که بر پا می شود، هر حقی که پایمال می شود، هر کاشانه ای که بر سر اهلس ویران می شود، هر معصیتی که در روی زمین می شود، هر ظلم و ستم و جنایتی که رقم می خورد، هر بدعتی که در دین گذاشته می شود ... همه ریشه در آن ستمی دارد که به فاطمه (علیها السلام) روا داشتند. هر خونی که به ناحق بر روی زمین می ریزد، در امتداد خون به ناحق ریخته فاطمه (علیها السلام) است! هر آتشی که به ناحق برافروخته می شود، شعله ای از همان آتشی است که خانه فاطمه (علیها السلام) را شعله ور ساخت.

ص: 73

آیا با این سخن من موافقی؟ به نظر من در فاطمیّه است که غدیر زنده می گردد، در فاطمیّه است که ریشه های ظلم عاشورا آشکار می گردد، در فاطمیّه است که عشق به ظهور امام زمان (علیه السلام) به اوج می رسد. فاطمیّه حلقه وصل بین غدیر و انتظار است.

مگر اساس دین ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنی با دشمنان آنان نیست؟ این فاطمیّه است که اساس دین را زنده می کند، خط نفاق را به همه معرفی می نماید، راه امامت را مطرح می سازد.

به راستی حضرت فاطمه (علیها السلام) با شهادت خود چه کرد؟ او حق را از باطل جدا کرد، نور را از تاریکی جدا کرد، راه رستگاری را به همه نشان داد و همه گمراهی ها را آشکار ساخت تا دیگر راه هدایت گم نشود.

دشمنان همواره تلاش کرده اند نام و یاد فاطمه (علیها السلام) را کم رنگ کنند و به بهانه های مختلف از عظمت فاطمیّه بکاهند، اما این چه خیال باطلی است که آنان در سر دارند!

خون فاطمه (علیها السلام) از جوشش باز نمی ایستد، پرچم فاطمیّه هرگز بر روی زمین نمی افتد، فریاد حضرت فاطمه (علیها السلام) به خاموشی نمی گراید. هرگز دردها و رنج های فاطمه (علیها السلام) از یاد نمی رود، شیعیان هرگز از خون مادر خویش نمی گذرند و منتظرند تا مهدی (علیه السلام) ظهور کند و انتقام او را بگیرد...

حضرت فاطمه (علیها السلام) بر مظلومیت امام زمانش آن قدر گریه کرد که حکومت به وحشت افتاد، او برای دفاع از مولایش همه توان خود را به کار برد، جان خود را سپر مولایش کرد، در دفاع از مولایش، سخن ها گفت و روشنگری ها نمود و وقتی در بستر بیماری افتاد و دیگر نمی توانست از خانه بیرون برود، از ابزار گریه بهره برد، او شب و روز گریه می کرد. صدای گریه فاطمه (علیها السلام)، فریاد مظلومیت مولایش بود.

این سخن حضرت فاطمه (علیها السلام) است که در دل تاریخ به گوش می رسد:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا

صُبَّتْ عَلَيَّ الْآيَاتُ صِرْنَ لَيَالِيَا

مصیبت ها پی در پی به سوی من آمدند، اگر آن مصیبت ها بر روز روشن فرود می آمد، روز را شب تار می ساخت.

این مصیبت ها چه بودند که فاطمه (علیها السلام) این گونه از آن سخن می گوید؟ درست است که پیامبر از دنیا رفته، ولی فاطمه (علیها السلام) می داند که جز خدا همه باید از این دنیا بروند، این مصیبت ها از جنس دیگری است، بعد از پیامبر چه حوادثی روی داد؟

حجّت خدا، مظلوم واقع شد! حجّت خدا، خانه نشین شد! شیطان به اسم دین بر جامعه حکم فرما شد!

مردم امام زمان خود را فراموش کردند... این ها مصیبت هایی بود که فاطمه (علیها السلام) برای آن اشک می ریخت...

چه کسانی از گریه فاطمه (علیها السلام) می ترسیدند؟ همان کسانی که امروز از گریه من و تو (در عزای فاطمیه) می ترسند!

چه کسانی به فاطمه (علیها السلام) گفتند آرام گریه کن؟ همان کسانی که امروز به من و تو می گویند در عزای فاطمه (علیها السلام) آرام گریه کنید!

تاریخ، يك مسیر پیوسته است، آن روز نگذاشتند فاطمه (علیها السلام) در گریه کردن هم آزاد باشد، امروز هم عده ای بر این خیال باطل اند که فاطمیه از یاد برود و شیعیان آن را فراموش کنند؟ مگر فاطمه (علیها السلام) لحظه ای آرام گرفت که شیعیان امروز در ایام فاطمیه آرام باشند؟

گریه فاطمه (علیها السلام) هنوز قطع نشده است، او امروز هم بر مظلومیت امام زمان اشک می ریزد، همه سخن فاطمه (علیها السلام) در يك جمله خلاصه می شود، او به مردم مدینه گفت: «چرا سخنان پیامبر در روز غدیر را فراموش کردید! خدا بعد از روز غدیر، برای هیچ کس عذر و بهانه ای باقی نگذاشته است؟» (1).

فاطمه (علیها السلام) از غدیر سخن می گفت، سخن او برای همیشه تاریخ است، پیام او برای من و توست. فاطمه (علیها السلام) از من و تو می خواهد تا یاور امام زمان خود باشیم، مهدی (علیه السلام) امروز در پس پرده غیبت است، مبادا او را فراموش کنیم، مبادا او را از یاد ببریم!

آیا پیامی را که امام زمان به دومین نائب خاص خود فرستاد به یاد داریم؟ آن پیام این است: «ای شیعیان! برای ظهور من زیاد دعا کنید که گشایش شما در ظهور من است» (2).

آری، شیعیان هرگز از چشم انتظاری او خسته نمی شوند و از دعا برای آمدن او، دست بر نمی دارند، آنان می دانند که گشایش در همه امور، فقط به ظهور او وابسته است: «اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ».

ص: 75

1- فأعادت النساء قولها على رجالهنّ، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين... بحار الأنوار ج 43 ص 161.

2- وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن في ذلك فرجكم: الخرائج والجرائح ج 1 ص 1116.

(1) «محمد بن یعقوب بن إسحاق: أبو جعفر، الشيخ الكليني، وكان خاله علان الكليني الرازي شيخ أصحابنا في وقته بالري ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم، صنّف الكتاب الكبير المعروف بالكليني يُسمّى الكافي في عشرين سنة»: رجال النجاشي: 377 الرقم 1026، «محمد بن يعقوب الكليني: يُكنّى أبا جعفر، ثقة، عارف بالأخبار»: فهرست الطوسي: 210 الرقم 602، «مات سنة تسع وعشرين وثلاثمئة في شعبان ببغداد»: رجال الطوسي: 439 الرقم 6277

(2) مضى أبو الحسن السمری بعد ذلك في النصف من شعبان سنة تسع وعشرين و ثلاثمئة: الغيبة للطوسي ص 395

(3) زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 28، آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 39.

(4) انوشیروان در دشت های روستای کرخ، باغی بنا کرد و آن را «باغ داد» نامید: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 21 به نقل از نزهة القلوب، نوشته حمد الله مستوفی، به کوشش محمد دبیر سیاقی ص 34، چون انوشیروان بار عام می داد و به دادرسی مظلومان می نشست، به «باغ داد» معروف شد و بر اثر کثر استعمال، «بغداد» خوانده شد: برهان قاطع نوشته محمد حسین تبریزی، به اهتمام دکتر معین ص 289

(5) برای آگاهی از آب و هوا، چهار فصل از سال را در آن مکان خوابیدند تا از چگونگی وضع اقلیمی و وجود پشه در آن آگاه شوند: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 24.

(6) «اصل کلمه کرخ به معنای بردن آب به نقاط دیگر است»: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 35

(7) سلمان فارسی، امیر مدائن بود و او ایوان مدائن را مسجد خویش قرار داد: مروج الذهب ج 1 ص 663، سیر اعلام النبلاء ج 1 ص 380، 403

(8) آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 48.

(9) وأما مسجد براثا ببغداد فصلیّ فيه أمير المؤمنين (ع) لمّا رجع من قتال أهل النهروان: من لايحضره الفقيه ج 1 ص 233

(10) آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 58.

(11) «در تشیع آل بویه تردیدی وجود ندارد... اسامی آنها به خوبی این مساله را نشان می دهد: تاریخ تشیع در ایران تا طلوع دولت صفوی ص 375، «آل بویه، امامتی بوده اند»: کتاب النقص ص 42، «آل بویه از ابتدا شیعه دوازده امامی بودند و تا آخر به آن وفادار ماندند»، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ج 1 ص 329، «آنها مذهب خود را از زیدی به دوازده امامی تغییر دادند»، تشیع در تاریخ، نوشته احمد رضا خضری، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 311

(12) تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران ص 373

(13) كَانَ أَكْبَرَ هَمِّي الظَّفَرَ بِمَنْ يَنْصِبُ الْحَجَرَ لِأَنَّهُ يَمْضِي فِي أَثْنَاءِ الْكُتْبِ قِصَّةً أَخَذَهُ وَأَنَّهُ يَنْصِبُهُ فِي مَكَانِهِ الْحُجَّةُ فِي الرَّمَانِ كَمَا فِي زَمَانِ الْحَجَّاجِ وَضَعَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ فِي مَكَانِهِ فَاسْتَقَرَّ...: الخرائج و الجرائح ج 1 ص 476.

(14) «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قُلوويه : أبو القاسم ، وكان أبوه يُلقَّب مسلمة ، من خيار أصحاب سعد ، وكان أبو القاسم من ثقات أصحابنا وأجلَّتهم في الحديث والفقهِ ، روى عن أبيه وأخيه ، عن سعد ... وكلُّ ما يوصف به الناس من جميل وثقة وفقه فهو فوقه»: رجال النجاشي : 123 الرقم 318

(15) «مات سنة تسع وعشرين وثلاثمئة في شعبان ببغداد»: رجال الطوسي : 439 الرقم 6277

(16) تاريخ تشيع در ايران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ص 374

(17) لَمَّا كَانَ أَخُوهُ عَمَادُ الدَّوْلَةِ عَلِيُّ بْنُ بُوَيْهٍ، يَحَارِبُ يَأْوِقْتًا قَرِبَ شِيرَازٍ حَتَّى هَزَمَهُ وَآخَذَ شِيرَازَ، كَانَ مَعَزُ الدَّوْلَةِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ اثْرًا: الكامل في التاريخ ج 8 ص 276، اعيان الشيعة ج 2 ص 487، نهاية الارب ج 36 ص 180

(18) تشيع در تاريخ، نوشته أحمد رضا خضري، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 288

(19) سار معز الدولة نحوه فاضرب الناس ببغداد فلما وصل الى باجرسى اختفى المستكفي بالله... فلما استتر سار الاتراك الى الموصل...: الكامل في التاريخ ج 8 ص 449

(20) دخل من الغد الى الخليفة المستكفي وبايعه و حلف له المستكفي... وخلع الخليفة على معز الدولة و لقبه ذلك اليوم معز الدولة... و امر ان تضرب القابهم و كناههم على الدنانير و الدراهم: الكامل في التاريخ ج 8 ص 450

(21) زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سيد حسين موسى (بوستان كتاب قم) ص 25

(22) تاريخ اجتماعی در عصر آل بويه ص 70

(23) فلَمَّا مَضَى اثْنَانِ وَعِشْرُونَ يَوْمًا مِنْ جَمَادَى الْآخِرَةِ حَضَرَ مَعَزُ الدَّوْلَةِ وَالنَّاسُ عِنْدَ الْخَلِيفَةِ وَحَضَرَ رَسُولُ صَاحِبِ خِرَاسَانَ وَمَعَزُ الدَّوْلَةِ جَالِسٌ ثُمَّ حَضَرَ رَجُلَانِ مِنَ نَقَبَاءِ الدَّيْلَمِ يَصِيحَانِ فَتَنَّاوَلَا يَدِ الْمُسْتَكْفِيِّ بِاللَّهِ فَظَنَّ أَنَّهُمَا يَرِيدَانِ تَقْبِيلَهَا فَمَدَّهَا إِلَيْهِمَا فَجَذَبَاهُ عَنْ سَرِيرِهِ وَجَعَلَا عِمَامَتَهُ فِي حَلْقِهِ وَنَهَضَ مَعَزُ الدَّوْلَةِ وَاضْطَرَبَ النَّاسُ وَنَهَبَتِ الْأَمْوَالُ وَسَاقَ الدَّيْلِمَانُ الْمُسْتَكْفِيَّ بِاللَّهِ مَا شِئَا إِلَى دَارِ مَعَزِ الدَّوْلَةِ فَاعْتَقَلَ بِهَا وَنَهَبَتِ دَارَ الْخِلَافَةِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ بِهَا شَيْءٌ...: الكامل في التاريخ ج 8 ص 451

(24) تشيع در تاريخ، نوشته أحمد رضا خضري، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 204

(25) زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سيد حسين موسى (بوستان كتاب قم) ص 220

(26) «جلال الدولة» یکی از حکام آل بويه بود که در سال 416 هجری تا 435 هجری در بغداد، حکومت را دست داشت. او هشتمین حاکم آل بويه در بغداد بود. به این سخن دقت کنید: «جلال الدولة از لحاظ مذهبی مردی معتقد بود و به ائمه اطهار(ع) خالصانه عشق میورزید، وی بارها قبور امام علی(ع) و امام حسین(ع) را زیارت کرد، وی يك فرسنگ پیش از رسیدن به قبور متبرکه از اسب پیاده می شد

و با پای برهنه به زیارت می رفت: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، نوشته سید حسین موسوی (بوستان کتاب قم) ص 251.

(27) مهمترین قسمت بغداد در کرخ در غرب بغداد بود، کاخ ها، مسجد جامع، بزرگ ترین دروازه ها، زیباترین و مجلل ترین بازارهای شهر در آن بخش قرار داشت و به پایگاه شیعیان تبدیل شده بود: تیسفون و بغداد، نوشته شیرین بیانی، نشر جامی، تهران، ص 180

(28) مهمترین قسمت بغداد، کرخ در غرب دجله بود که زیباترین و مجلل ترین بازارهای شهر در آن بخش قرار داشت: کتاب تیسفون و بغداد، نوشته شیرین بیانی، نشر جامی، تهران، ص 170

(29) وظفر بنو بویه، منهم بملك فارس والعراقين وحجر الخلفاء ببغداد فذهبوا بفضل القديم والحديث وكانت لهم الدولة العظيمة التي باهى الاسلام بها سائر الأمم: تاريخ ابن خلدون ج 4 ص 420

ص: 76

(30) وفيها كتب عامة الشيعة بأمر معز الدولة على المساجد... فلما كان من الليل حكه بعض الناس فأشار الوزير المهلبى على معز الدولة أن يكتب موضع المحي...: نهاية الارب فى فنون الدب ج 26 ص 190

(31) براى اطلاع از كتاب هاى او مراجعه كنيد به: رجال النجاشي ص 123 رقم 318.

(32) «محمد بن محمد بن النعمان... شيخنا وأستاذنا، فضله أشهر من أن يوصف في الفقه و الكلام و الرواية و الثقة و العلم.. مات رحمه الله سنة ثلاث عشرة و أربعمائة و كان مولده يوم الحادي عشر من ذي القعدة سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة»: رجال النجاشي ص : 403، «اتتهت اليه رياسه الامامية فى وقته اليه و كان حسن الخاطر، دقيق الفطنة حاضر الجواب، له قريب من ماتي كصنف كبار و صغار: خلاصة الاقوال ص 248

(33) فقام بولاية عليّ يوم غدیر خمّ... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأمالي للصدوق ص 50، روضة الواعظين ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، اليقين ص 212، بشارة المصطفى ص 328، المناقب للخوارزمي ص 135، كشف الغمّة ج 1 ص 296، تاريخ بغداد للخطيب البغدادي ج 8 ص 284، تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 233، البداية والنهاية ج 7 ص 386.

(34). آيين هاى دينى - شيعى سال هاى 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفرى ص 61، 68.

(35) تاريخ بغداد للخطيب البغدادي ج 1 ص 118.

(36) فى ثامن عشر ذى الحجة أمر معز الدولة بإظهار الزينة فى البلد وأشعلت النيران بمجلس الشرطة وأظهر الفرخ وفتحت الأسواق بالليل، كما يفعل ليالي الأعياد فعل ذلك فرحا بعيد الغدير يعنى غدير خم وضربت الدباب و البوقات وكان يوما مشهوداً: الكامل فى التاريخ ج 8 ص 549، وفيها فى ثامن ذى الحجة امر معز الدولة باظهار الزينة فى البلد و الفرخ كما يفعل فى الاعياد فرجا بعيد غيد خم و ضربت الدباب و البوقات: المختصر فى احبار البشر لابي ابى الفداء ج 2 ص 104، فى ثامن عشر ذى الحجة امر معز الدولة ايضا باظهار الزينة فى البلد و اشعل النيران بمجلس الشرطة وفتحت الاسواق ليلاً فعل ذلك فرحا بعيد الغدير و كان يوما مشهودا: نهاية الارب فى فنون الادب ج 26 ص 192.

(37). آيين هاى دينى - شيعى سال هاى 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفرى ص 76.

(38) بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَازِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةٌ شَائِقٌ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنًّا...: اقبال الاعمال ج 1 ص 510، بحار الانوار ج 99 ص 87.

(39) الحافظ الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير أبو القاسم اللخمي الطبراني من أهل طبرية الشام سمع بالشام ومصر والحجاز واليمن والعراق فأكثر مولده سنة ستين ومائتين وتوفي سنة ستين وثلاثة مائة أول سماعه بطبرية سنة ثلاث وسبعين ومائتين وله ثلاث عشرة من دحيم لما قدم طبرية وطوف وسمع مع أبيه في البلاد وسمع كتب عبد الرزاق وسمع بمصر في رجوعه من اليمن وسمع ببغداد والبصرة والكوفة وإصبهان وغير ذلك: الوافي بالوفيات ج 15 ص 213.

(40) أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي: أنت وشيعتك تردون علي الحوض رواء مرويين مبيضة وجوهكم وإن عدوك يردون علي

ظماء مقبحين: المعجم الكبير ج 1 ص 319، وراجع: ينابيع المودة ج 2 ص 452، الامالى للطوسى ص 671، بحار الانوار ج 8 ص 24، تفسير القمى ج 1 ص 109، البرهان فى تفسير القرآن ج 1 ص 675، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 382.

(41) (أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)

(42) عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي قبض فيه لفاطمة عليها السلام: يا بُنَيَّةُ، بأبي أنت وأُمِّي، أرسلني إلى بعلك فادعيه لي، فقالت للحسن عليه السلام: انطلق إلى أبيك فقل له: إنَّ جدِّي يدعوك. فانطلق إليه الحسن فدعاه، فأقبل أمير المؤمنين حتَّى دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله... يا عليّ، ادن مِنِّي، فدنا منه، ثمَّ قال: فادخلُ أذنك في فمِّي، ففعل، فقال: يا أخي، ألم تسمع قول الله في كتابه: (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؟ قال: بلى يا رسول الله...: تفسير فرات ص 586، بحار الأنوار ج 65 ص 54.

(43) وَفِي الْأَرْضِ يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَالْجَمْعِ الْمَشْهُودِ: تهذيب الاحكام ج 3 ص 143، اقبال الاعمال ج 1 ص 476

(44) (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...).

(45) أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا، وأن يتقوا الله...: الكافي ج 1 ص 451، مختصر بصائر الدرجات ص 172، بحار الأنوار ج 52 ص 380، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 252، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 137، اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافي ج 2 ص 7، التوحيد ص 330، علل الشرايع ج 2 ص 525، مختصر بصائر الدرجات ص 150، بحار الأنوار ج 3 ص 279، ج 5 ص 245. دقت كنيده: اين حديث از امام باقر (ع) است و با سند معتبر در كتابي معتبر همچون اصول كافي نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر (ع) لذا مى توان به اين حديث اعتماد نمود و مجالى براى اعتراض به آن وجود ندارد. اين كه گفته مى شود اين حديث متواتر نيست، وجهى ندارد، زيرا حديثى كه در كتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اكثريت علمای شيعه مى باشد.

(46) عن الرضا(ع) عن أبيه، عن جده في قوله تعالى: فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هو التوحيد ومحمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين إلى هاهنا التوحيد: مناقب آل ابي طالب ج 2 ص 296، بحار الانوار ج 3 ص 277، بحار الانوار ج 36 ص 103، البرهان فى تفسير القرآن ج 4 ص 344.

(47) يا جابر لم سميت يوم الجمعة جمعة؟ قلت: تخبرني جعلني الله فداك، قال: أفلا أخبرك بتأويله الأعظم؟ قلت: بلى جعلني الله فداك، فقال: «يا جابر سمى الله الجمعة جمعة لأن الله عز وجل جمع في ذلك اليوم الأولين والآخرين وجميع ما خلق الله من الجن والإنس وكل شيء خلق ربنا والسموات والأرضين والبحار والجنة والنار وكل شيء خلق الله في الميثاق فأخذ الميثاق منهم له بالربوبية و لمحمد بالنبوة و لعلي بالولاية...: الاختصاص ص 129، بحار الانوار ج 24 ص 399

(48) ورويناها بأسانيدنا أيضا إلى الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان فيما رواه عن عمارة بن جوين العبدى أيضا قال دخلت على أبي عبد الله ع في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة فوجدته صائما فقال إن هذا اليوم يوم عظم الله حرمة على المؤمنين إذ أكمل الله لهم فيه الدين و تمم عليهم النعمة و جدد لهم ما أخذ عليهم من الميثاق و العهد في الخلق الأول...: اقبال الأعمال ص 474، بحار الانوار ج 95 ص 298، فى يومنا هذا الذى ذكرتنا فيه عهدك و ميثاقك و اكملت لنا و اتممت علينا نعمتك: بحار الانوار ج 95 ص 303.

(49) أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأُمَمَةِ مِنَّا، الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ. أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ. أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ. أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَهَادِمُهَا. أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ. أَلَا إِنَّهُ مُدْرِكُ كُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ: الاحتجاج ج 1 ص 80.

(50) وهو اليوم الذي يأمر جبرئيل أن ينصب كرسي كرامة الله بإزاء بيت المعمور ويصعد جبرئيل ع وتجتمع إليه الملائكة من جميع السماوات ويشنون على محمد ويستغفرون لشيعته أمير المؤمنين والأئمة ع ومحبيهم من ولد آدم ع وهو اليوم الذي يأمر الله فيه الكرام الكاتبين أن يرفعوا القلم عن محبي أهل البيت وشيعتهم ثلاثة أيام من يوم الغدير ولا يكتبون عليهم شيئا من خطاياهم كرامة لمحمد وعلي والأئمة... وهو يوم تنفيس الكرب ويوم تحطيط الوزر ويوم الحباء والعطية ويوم نشر العلم ويوم البشارة والعيد الأكبر ويوم يستجاب فيه الدعاء ويوم الموقف العظيم ويوم لبس الثياب: إقبال الأعمال ص 465

(51) إِنَّ يَوْمَ الغَدِيرِ فِي السَّمَاءِ أَشَدُّ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ إِنَّ لِلَّهِ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى قَصْرًا لَبِنَةً... ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ مَا كُنْتَ فَاحْضِرْ يَوْمَ الْغَدِيرِ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ وَ مُسْلِمَةٍ ذُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةً... تهذيب الاحكام ج 6 ص 24، مصباح المتهجد ج 2 ص 737، إقبال الاعمال ج 1 ص 468، وسائل الشعية ج 14 ص 388، بحار الانوار ج 94 ص 119.

(52) بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الكافي ج 1 ص 294، التوحيد ص 212، الخصال ص 211، كمال الدين ص 276، معاني الأخبار ص 65، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 229، تحف العقول ص 459، تهذيب الأحكام ج 3 ص 144، كتاب الغيبة للنعماني ص 75، الإرشاد ج 1 ص 351، كنز الفوائد ص 232، الإقبال بالأعمال ج 1 ص 506، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذي ج 5 ص 297، المستدرک للحاكم ج 3 ص 110، مجمع الزوائد ج 7 ص 17، تحفة الأحوذى ج 3 ص 137، مسند أبي يعلى ج 11 ص 307، المعجم الأوسط ج 1 ص 112، المعجم الكبير ج 3 ص 179، التمهيد لابن عبد البر ج 22 ص 132، نصب الراية ج 1 ص 484، كنز العمال ج 1 ص 187 و ج 11 ص 332، 608، تفسير الثعلبي ج 4 ص 92، شواهد التنزيل ج 1 ص 200، الدر المنثور ج 2 ص 259.

(53) لا تزال يا حسان مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك: خصائص الأئمة ص 42، الإرشاد ج 1 ص 177، بحار الأنوار ج 21 ص 388.

(54) و من أطعم مؤمنا كان كمن أطعم جميع الأنبياء والصدقيين: إقبال الاعمال ج 1 ص 465.

(55) وفيها في عاشر المحرم أمر معز الدولة الناس أن يغلقوا دكاكينهم وأن يظهروا النياحة وأن يخرج النساء منشورات الشعور مسودات الوجوه قد شققن ثيابهن ويلطنن وجوههن على الحسين بن علي رضي الله عنهما ففعل الناس ذلك ولم يقدر السنية على منع ذلك لكثرة الشيعة والسلطان معهم: تاريخ ابن خلدون ج 3 ص 425، الكامل في التاريخ ج 8 ص 549، المختصر في اخبار البشر لابن ابى الفداء ج 2 ص 104، اعيان الشيعة ج 2 ص 486، نهاية الارب في فنون الادب ص 26.

(56). آيين هاى دينى - شيعى سال هاى 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفرى ص 74.

(57) قال الغزالي: يحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين وحكايته... الصواعق المحرقة ص 221، وراجع الغدير ج 10 ص 211.

(58) عن أبي جعفر (ع) قال: من لم يعرف سوء ما أتى إلينا من ظلمنا وذهاب حقنا وما ركبنا به، فهو شريك من أتى إلينا فيما ولينا به: بحار الانوار ج 27 ص 55.

(59) قال: يا زياد، هل الدين إلا الحبّ والبغض؟ تفسير فرات الكوفى ص 430، مستدرک الوسائل ج 12 ص 226، بحار الأنوار ج 65 ص 63، جامع أحاديث الشيعة ج 16 ص 210.

ص: 77

(60) هذا مخلط و هو عدو لاتصل خلفه ولاكرامة: تهذيب الاحكام ج 3 ص 28، وسائل الشيعة ج 8 ص 309.

(61) بازار مخصوص خارجيان در باب الشام بود، در قسمت شرقی بغداد بازارهای گوناگونی وجود داشت، از جمله بازار گل فروشان، مواد غذایی، گوسفند فروشان، کتاب فروشان و بازار مخصوص چینیان: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 38.

(62) فلما قربنا منها نزل عليّ بن الحسين (ع) فحط رحله، وضرب فسطاطه وأنزل نساءه، وقال: يا بشيرا! رحم الله أبك، لقد كان شاعراً...: مشير الأحران، ص 112.

(63) أنشأت أقول: يا أهل يثرب لا مقام لكم بها قُتل الحسين فأمعي مدراؤ...: بحار الأنوار، ج 45، ص 147.

(64) أيها الناس! فأَيّ رجالات منكم يسرون بعد قتله، أم آية عين منكم تحبس دمعها وتضنّ عن انهمالها؟!...: مشير الأحران، ص 112; بحار الأنوار، ج 45، ص 147.

(65) «برای داد و ستد هر کالایی در بغداد، بازاری وجود داشت... بازارهای میوه، البسه، پنبه، کتاب فروشان هر کدام بیش از یکصد باب مغازه داشت، بازار صرافان و عطاران در کرخ بود»: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 39.

(66) بلغني أن قوما يأتونه من نواحي الكوفة أناسا من غيرهم و نساء يندبنه و ذلك في النصف من شعبان فمن بين قارئ يقرأ و قاص يقص و نادب يندب و قائل يقول المراثي، فقلت: نعم جعلت فداك قد شهدت بعض ما تصف، فقال: «الحمد لله الذي جعل في الناس من يفد إلينا و يمدحنا و يرثي لنا و جعل عدونا من يطعن عليهم من قرابتنا و غيرهم يهدونهم و يقبحون ما يصنعون»: كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعة ج 1 ص 599، بحار الأنوار ج 98 ص 74.

(67). آيين های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 83، به نقل از البداية و النهاية لابن كثير ج 11 ص 267.

(68) «در این زمان، در عراق دعوت بیشتر به رفض بود و شعائر مذهبی آنها در روز عاشورا و روز غدیر بر پا بود»، آيين های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 82 به نقل از «شذرات الذهب» ج 3 ص 26.

(69) تاج الرؤساء بن أبي سعد الصيزوري من شيوخ الامامية، ذكره ابن بابويه و وصفه بالفضل والعصبية المفرطة لمذهب الامامية ونقل عن الرشيد المازندراني عن أبيه انه الذي حسن لآل بويه اعتقاد مذهب الإمامية وكان إذا تفرس في الغلام التركي الفطنة اشتراه وعلمه فلذلك صارا كثر الأتراك في زمانه إمامية: لسان الميزان لابن حجر ج 2 ص 70، در کتاب اعيان الشيعة ج 3 ص 163 همین مطلب ذکر شده است ولی به جای «ابی سعد الصيزوری» این عبارت آمده است: «ابی سعید الصيزوری».

در عبارت «ابن حجر» در لسان الميزان چنین آمده است: «ذکره ابن بابويه». اکنون سوال است که منظور از «ابن بابويه» کیست. اینجا دو احتمال وجود دارد: احتمال اول این که منظور «شیخ صدوق» باشد، ولی وقتی ما کتاب های شیخ صدوق را می خوانیم چنین چیزی را نمی بینیم، پس ممکن است این مطلب در کتاب های دیگر شیخ صدوق که به دست ما نرسیده است ذکر شده بوده است. احتمال دوم این که «ابن بابويه» تصحیف شده عبارت «ابن بويه» باشد، مثلاً در در اعيان الشيعة ج 2 ص 486 از «ابن اثیر» چنین نقل می کند: «لما كان اخوه عماد الدولة على بن بابويه يجارب ياقوتا قرب شيراز حتى هزمه»، روشن است که منظور از «علی بن بابويه» همان «علی بن بويه»

است که به «معز الدولة» مشهور است. من احتمال زیاد می دهم که ابن حجر در لسان المیزان این مطلب مهم را از کتاب یا نامه ای از امرای آل بویه ذکر کرده باشد.

(70). آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 87.

(71) وكان في ولايته مضيعةا لجانب الله فمن ذلك أنه أحرق الكرخ ببغداد فهلك فيه من الناس والأموال ما لا يحصى: الكامل في التاريخ ج 8 ص 629، آمار سوختن هفده هزار نفر از شیعیان را در کتاب «تاریخ زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد» صفحه 225 سطر اول می توانید بیابید.

(72). آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 90، به نقل از کتاب «دول الاسلام» للذهبی ج 1 ص 223.

(73) این کتبیبه در سال 362 نوشته شده است: تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ص 377.

(74) زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 230، . تشیع در تاریخ، نوشته أحمد رضا خضری، چاپ چهارم، دفتر نشر معارف، قم، ص 292.

(75) «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه...توفی رحمه الله سنة تسع و ستین و ثلاثمائة»: خلاصة الاقوال للحلی ص 31.

(76) وكان احرص الناس على التعليم، يدور على المكاتب و حوانيت الحاكة فيتلمح الصبي الفطن فسيتاجر من ابويه...: سير اعلام النبلاء ج 17 ص 344

(77) «كان احد الائمة الضلال!! هلك به خلق من الناس الى ان اراح الله المسلمين منه: تاريخ بغداد للخطيب البغدادي ج 3 ص 459

(78) هذا قبر عضد الدولة و تاجر الملة، ابي شجاع بن ركن الدولة اجب مجاورة هذا الامام التقى لطمعه في الخلاص: المنتظم في تاريخ الامم و الملوك ج 14 ص 300.

(79) وفي ذى الحجة يوم عيد الغدير جرت فتنة من الرافضة و اهل باب البصرة و استظهر اهل باب البصرة و حرقوا اعلام السلطان فقتل جماعة بفعل ذلك و وصلبوا فقامت الهيبة و ارتدع المسفد: تاريخ الاسلام للذهبی ج 27 ص 10.

(80) و عمل بعدهم اهل السنة الذي يسمونه يوم الغار: تاريخ الاسلام للذهبی ج 29 ص 14، تمادت الشيعة في هذه الأعصر في غيهم بعمل عاشوراء باللطم و العويل و بنضب القباب و الزينة و شعار الأعياد يوم الغدير فعمدت غالبية السنة و أحدثوا في مقابلة يوم الغدير يوم الغار و جعلوه بعد ثمانية أيام من يوم الغدير و هو السادس و العشرون من ذي الحجة و زعموا أن النبي صلى الله عليه و سلم و أبابكر اختفيا حينئذ في الغار و هذا جهل و غلط فإن أيام الغار إنما كانت بيقين في صفر و في أول شهر ربيع الأول و جعلوا بإزاء يوم عاشوراء بعده ثمانية أيام يوم مصرع مصعب بن الزبير و زاروا قبره يومئذ بمسكن و بكوا عليه...: شذارت الذهب في اخبار من ذهب ج 3 ص 131

(81). آیین های دینی - شیعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 106.

(82) الكامل فی التاريخ ج 9 ص 296، البداية و النهاية ج 12 ص 5.

(83). آيين های دينی - شيعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 119 به نقل از المنتظم لابن الجوزی ج 8 ص 19.

(84) «مات رحمه الله سنة ثلاث عشرة وأربعمائة و كان مولده يوم الحادي عشر من ذي القعدة سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة»: رجال النجاشي ص : 403، زندگی سياسی و فرهنگي شيعيان بغداد ص 273، تاريخ تشيع در ايران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ص 380

(85) تشيع در تاريخ، نوشته أحمد رضا خضری ص 309، روضات الجنات، ميرزا محمد باقر موسوی خوانساری ص 575، روضه المتقين محمد تقی مجلسی ج 1 ص 87، شرح نهج البلاغة لابن ابی الحديد ج 1 ص 33، تاريخ تشيع در ايران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی»، نوشته رسول جعفریان ص 379

(86). آيين های دينی - شيعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 147.

(87) «محمد بن الحسن بن علي الطوسي: أبو جعفر شيخ الإمامية، رئيس الطائفة جليل القدر عظيم المنزلة ثقة عين صدوق عارف بالأخبار و الرجال و الفقه و الأصول و الكلام و الأدب و جميع الفضائل تنسب إليه صنف في كل فنون الإسلام و هو المذهب للعقائد في الأصول و الفروع و الجامع لكاملات النفس في العلم و العمل... خلاصة الاقوال للحلي ص ج 1 ص 148.

(88) اختلطوا واصطلحوا و خرجوا إلى زيارة المشهدين مشهد علي و الحسين... المنتظم في تاريخ الامم و الملوك ج 15 ص 325

(89) شرح ماجرای «ارسلان» را در اين كتاب بخوانيد: تاريخ سياسی و فرهنگي شيعيان بغداد ص 287

(90) قبل از حکومت آل بويه، ترك ها در بغداد، همه كاره بودند، با روی كار آمدن آل بويه، ترك ها به حاشيه رانده شدند و آل بويه (كه ایرانی بودند) به قدرت رسیدند، ترك ها از اين موضوع بسيار ناراحت بودند و در بسياری از شورش هایي كه بر ضد شيعيان می شد، نقش اصلی با ترك ها بود، وقتی طغرل به بغداد برسد، ترك ها از او حمايت خواهند كرد و قدرتی را كه 112 سال در دست ایرانی ها بود را از آنها خواهند گرفت. اين ترك ها، تيره ای از مغول بودند، آنها در اصل از ما وراء النهرين (مغولستان) بودند و دشمن تشيع بودند.

(91) «در همین تظاهرات بود كه مردم شعار دادند: يا حاكم! يا منصور! كه نشان از طرفداري شيعيان بغداد از خلفای فاطمی داشت»: زندگی سياسی و فرهنگي شيعيان بغداد ص 243

(92) تشيع در تاريخ، نوشته أحمد رضا خضری ص 310، آيين های دينی - شيعی سال های 313 تا 665، نوشته علامه محمد رضا جعفری ص 98.

(93) «سنين دست به غارت كرخ زدند و ضريح امام كاظم و امام جواد و كاخ های آل بويه را به آتش كشيدند و می خواستند پيكر امام موسی كاظم را بيرون بياورند و آن را به مقبره أحمد بن حنبل منتقل کنند...»: تيسفون و بغداد در گذر تاريخ، نوشته شيرين بيانی، نشر جامی، تهران، ص 71

(94) شرح ماجرای ورود «طغرل» به بغداد را در این کتاب بخوانید: زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد ص 296

(95) رجوع و هاجر إلى مشهد أمير المؤمنين (ع) خوفاً من الفتن التي تجددت ببغداد و أحرقت كتبه و كرسي كان يجلس عليه للكلام: خلاصة الأقوال للحلي ص ج 1 ص 148، تاريخ تشيع در ايران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی، نوشته رسول جعفریان ص 378.

(96) ودخل الى الكرخ اهل السنة من باب البصرة فاشدوا الاشعار في مدح الصحابة: المنظم في تاريخ الامم والملوك ج 16 ص 7.

(97) . ثم قام مسلم بن عوسجة الأسدي وقال : يا بن بنت رسول الله! نحن عليك هكذا، ونصرف وقد أحاط بك الأعداء! لا والله لا يراني الله أفعل ذلك أبداً حتى أكسر في صدورهم رمحي...: الفتوح، ج 5، ص 94; مقتل الحسين 7، للخوارزمي، ج 1، ص 246. قال زهير بن القين : والله لو ددت أني قُتلت ثم نُشِرت ثم قُتلت حتى أقتل كذا ألف قتلة...: الكامل في التاريخ، ج 2، ص 559; البداية والنهاية، ج 8، ص 176; الإرشاد، ج 2، ص 91 .

(98) رحم الله من أحبب أمرنا: المحاسن ج 1 ص 19، وسائل الشيعة ج 12 ص 20، بحار الأنوار ج 100 ص 107.

(99) (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)، يونس آيه 58.

(100) فأعادت النساء قولها على رجالهنّ، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين...: بحار الأنوار ج 43 ص 161.

(101) وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن في ذلك فرجكم: الخرائج والجرائح ج 1 ص 1116.

1. الإرشاد للشيخ المفيد
2. الاصابه لابن حجر
3. اعيان الشيعة
4. اقبال الاعمال
5. الامالى للطوسى
6. بحار الانوار
7. البداية والنهاية
8. البرهان فى تفسير القرآن
9. بشارة المصطفى
10. بصائر الدرجات
11. تاريخ ابن خلدون
12. تاريخ الاسلام للذهبي
13. تاريخ بغداد للخطيب البغدادي
14. تاريخ مدينة دمشق
15. تحف العقول
16. تفسير القمى
17. تفسير فرات
18. تفسير نور الثقلين
19. التمهيد لابن عبد البرّ
20. التوحيد للشيخ الصدوق

21. تهذيب الاحكام

22. جامع أحاديث الشيعة

23. خصائص الأئمة

24. خلاصه الاقوال

25. الدرّ المثور

26. رجال النجاشي

27. سنن ابن ماجة

28. سنن الترمذي

ص: 79

29. السنن الكبرى
30. سير اعلام النبلاء
31. شذارت الذهب فى اخبار من ذهب
32. صحيح البخارى
33. الصواعق المحرقة
34. علل الشرايع
35. عمدة القارى
36. الغدير للعلامة الامينى
37. قرب الإسناد
38. الكافي للشيخ الكلينى
39. كامل الزيارات
40. الكامل فى التاريخ
41. كتاب الغيبة للنعماني
42. كتاب من لا يحضره الفقيه
43. كشف الغمّة
44. كمال الدين
45. كنز العمّال
46. كنز الفوائد
47. لسان الميزان لابن حجر
48. مشير الأحزان
49. مجمع الزوائد

50. المحاسن للبرقى

51. المحلى لابن الحزم

52. مختصر بصائر الدرجات

53. المختصر فى اخبار البشر لابن ابى الفداء

54. المستدرک للحاکم

55. مسند أحمد

56. مصباح المتهجد

57. المصنف للصنعانى

58. معاني الأخبار

ص: 80

59. المعجم الأوسط

60. المعجم الكبير

61. المناقب للخوارزمي

62. المنظم في تاريخ الامم والملوك

63. نهاية الارب في فنون الادب

64. الوافي بالوفيات

65. وسائل الشيعة

66. ينابيع المودة

67. تيسفون و بغداد در گذر تاريخ

68. تشييع در ايران، از آغاز تا دولت صفوى

69. زندگى سياسى و فرهنگى شيعيان بغداد

70. آيين هاى دينى - شيعى سال هاى 313 تا 665

ص: 81

بسمه تعالی

أَهْدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

